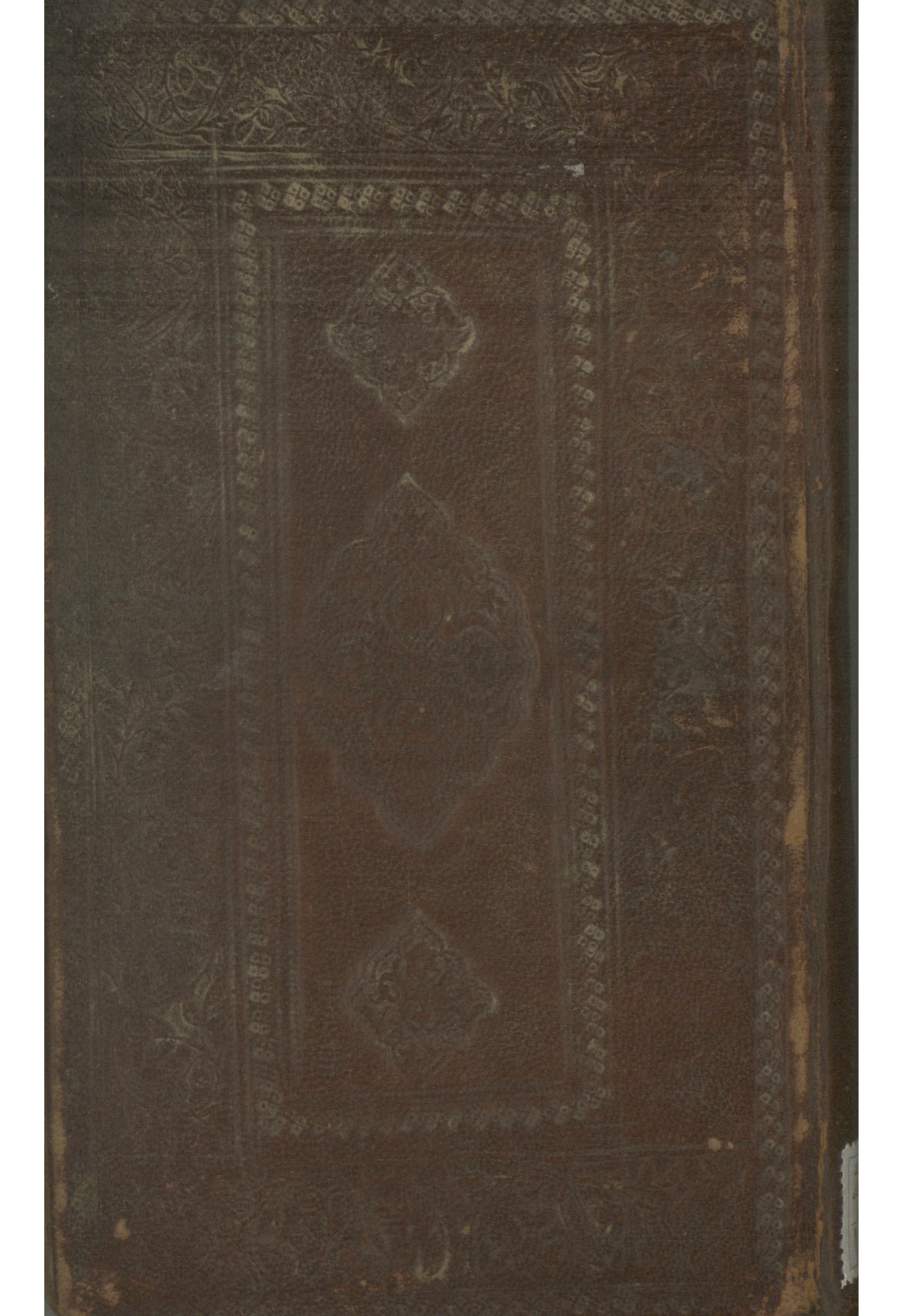




۱۸۹۷۹
۲۱۰۱۴۴
بسم الله الرحمن الرحيم



۱۸۹۷۹
بسم الله الرحمن الرحیم



۱۸۹۷۹

۲۱۰۱۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم

قال النبی علیه السلام مفتاح القرآن تسمیة و قال ...
عنهما اجلال القرآن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و ...
بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
بفضله و کرمه سلوک طریقه که شاه مفسران عبدالله ابن ...
روایت میکند که اجلال القرآن یعنی بزرگ داشت ...
کفش است و کلید قرآن بسم الله الرحمن الرحیم کف ...
بروایت دیگر چنین است که کلید قرآن نام خدای تعالی
بسم الله الرحمن الرحیم پس ما نیز افتتاح سخن باین دو ...
سایم و فواید که در اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در ...

به مستمعان سخن خود رسانیم اهل معرفت چنین گفته اند که اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم کلمه ایست که مقربان به او قربت جویند و ترسکاران
به او عصمت یابند و گناهکاران به او پناه یابند و گرنه کاران ما و
به حضرت الوهیت ما ذکر کردند و محبان به او مباسطت جویند
حضرت باری تعالی مر نبی خود را فرمود که فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم
یعنی چون خواهی که قرآن بخوانی بگوی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم یعنی بگو که پناه میخواهیم و امان میخواهیم و فریاد
میخواهیم بخدای از دیو دور از رحمت خدای تعالی اگر شیطان
از شطن مشتق باشد ای بعید قال الشاعر فاصبحت بعدها و صلت ...
شطون لا انقا و در لا انقود معنی این بود که دیو هلاک شونده بعید از
خدای تعالی در دنیا و آخرت اگر شیطان مشتق از شاط باشد
قال الشاعر و یشط علی ارجاء البطل الرجیم رانده و نفرین کرده
شده و راوی ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی علیه السلام انه
قال ان المعلم اذا قال للصبی قل بسم الله الرحمن الرحیم فقال الصبی
بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله تعالی براءة للصبی و براءة لابویه و

بدانکه علم من النار یعنی چون استاد کودک را گوید که بگو بسم الله
الرحمن الرحیم و کودک بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی فرماید فرشتگان را
که برات نویسند که کودک را به آتش دوزخ کار نیست و مادر و پدر
او را و استاد وی را با آتش دوزخ کار نیست پس یکبار که کودک بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم چهار کس از آتش دوزخ آزاد شوند و عبدالله ابن
مسعود رضی الله عنه چنین میفرماید که هر که خواهد که از نوزده فرشته
عذاب که بر دوزخ موکلند که علیها تسعة عشر نجات یابد بسم الله الرحمن الرحیم
که نوزده حرف است بگوید به اخلاص تمام و در روایت آمده است
که اول چیزی که قلم نوشت در لوح محفوظ بسم الله الرحمن الرحیم بود
و اول چیزی که به آدم فرود آمد بسم الله الرحمن الرحیم بود و بسم الله
الرحمن الرحیم امان اهل زمین و آسمانست و کلمه جوازست یعنی هر که با او
نزد مومن او پلی که بر روی دوزخ کشیده اند که آنرا صراط میگویند
بگذرد و بسم الله الرحمن الرحیم مهر قبول خداوندی است موحد انرا
و از جابر بن عبدالله روایت کرده شده است که چون بسم الله الرحمن
الرحیم به آدم فرود آمد ابرها از روی آسمان دور شد و بطرف مشرق

رفت و بادهای مخالف ساکن شد و دریاها روان شد و ستوران
بنشاط در جریان بر و آواز شدند و دیوان از آسمان بیرون کرده شدند و حضرت
خداوند تعالی سوگند یاد کرد بعزت و جلال من که هر بیماری که این نام
بخواند با خلاص شفا دهم و به هر چه نام من با خلاص تمام بگوید در آن
برکت دهم و هر که بسم الله الرحمن الرحیم با خلاص بگوید او را در بهشت در آرم
و اهل معرفت گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم کلمه قدسیه است و گنج
هدایت و خلعت ربوبیت است از خلع ولایت و اهل مودت را عنایت
و صلت و قربت است و رحمت خاص است مر اصحاب حقایق را و
روایت کرده شده است از امام جعفر صادق رضی الله عنه که هر چه در کتب
سماویه مودع است و هر چه در سوره فاتحه مودع است در بسم الله
الرحمن الرحیم مودع است و هر چه در بسم الله الرحمن الرحیم مودع است
در باء بسم الله الرحمن الرحیم مودع است و معنی باء بسم الله الرحمن الرحیم
اینست که بی کان و بی یکون ما یکون یعنی هر چه بود بمن بود و هر چه باشد
بمن باشد پس اشارتست بدو به این که والله بکل شیء محیط معنی بسم الله
الرحمن الرحیم اینست آغاز میکنم بنام خدای نیک مهربان و بخشاینده

علیه السلام

الله است یعنی به او هیچکس شناخته‌اند فان رحمن است یعنی به
مهربانیست و روزی با فیشها عالمیان و رحیم است یعنی بخشش نجات
با فیشود گناه‌کاران آغاز کتاب حق سبحانه و تعالی به این سه نام شد
از بهر آنکه بنده را سه حال است حال این جهان و حال گور و حال آن جهان
چون معبود وی الله است در جهان کارساز وی است و چون معبود
وی رحمن است در گور مهربان وی است و چون معبود وی رحیم است
در آن جهان بخشاینده و آمرزنده گناهان وی است بیت
نام او در گور خواهیم برد مثنا چون که او باد مهربان هست مثنا و علما
گفته‌اند که مر حق سبحانه و تعالی را چهار هزار نام است هزار نام را جز
خدای جل جلاله کس نداند و در هیچ جای مکتوب نیست و هزار
دیگر در لوح المحفوظ است که اسرافیل داند و هزار دیگر در میان ملایکه
که ایشان دانند و پس هزار دیگر در میان آدمیان است سیصد در
توریت است و سیصد در زبور است و سیصد در انجیل است و نود و
نه در قرآن است و یک نام که او را جز خدای عزوجل کس نمی‌داند
و بازگشت این چهار هزار نام در این سه نام است که در بسم الله الرحمن

رحیم است پس هر که این سه نام را بداند و خدای تعالی را به آن نام بخواند گویا که
خدای تعالی را به این چهار هزار نام خوانده است بدانکه بعضی
علما گفته‌اند که سوره فاتحه تعلیم است از حق تعالی مر بندگان را که چگونه ستایش
او را حمد و ثنا گویند و معنی الحمد لله اینست که همه سپاس و
یعنی صفت کردن به نیکیها مر خدای تعالی راست رب العالمین
که پرورنده جهانیانست الرحمن الرحیم نیک مهربان و بخشاینده است
و بعضی گفته‌اند که این اخبار است از حق تعالی به اینکه همه حمدها و ثناها مر
خدای تعالی راست بدانکه نزول این سوره در مکه بوده است نزول
امیر المؤمنین علی و عبدالله عباس رضی الله عنهم و اول سوره که فرود
آمد اینست عبدالله ابن عباس گفت رسول الله علیه الصلاة
فرمودند چون به صحرا بیرون رفتم آوازی می‌شنیدم که یا محمد انا جبرئیل
و انت نبی هذه الامة و ادی شیخا نورانیا علی سریر من ذهب
بین السماء والارض و مبکر بخشیم با ورقه بن نوفل گفت چون آن
آواز بشنوی بگریز و گوش دار تا چه میگوید همچنین کردم چون آواز
آمد یا محمد گفتم لبیک گفت بگوی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده
علیه السلام

و در سوره یاد گفت بگوی که الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره آواز [کسنده]
جبرئیل بود علیه السلام و رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که آن [سوره]
سوره فاتحة الکتاب سبعین شفاء و فی روایة فاتحة الکتاب شفاء [من]
کل داء الا السام ای الموت یعنی در فاتحه شفاست و گونه شفاست
و روایت دیگر فاتحه شفاء همه دردهاست بجز مرگ را در فضیلت
این سوره احادیث بسیار وارد است و رسول علیه الصلوة و [السلام]
فرمود که اگر این سوره در توریت بودی قوم موسی علیه السلام
گمراه نشدندی و اگر در انجیل بودی قوم عیسی علیه السلام گمراه [نشدندی]
و اگر در زبور بودی قوم داود علیه السلام مسخ نشدندی [یعنی]
بحمد الله همه مومنان باین سوره راه راست یافتند و هر
مسلمانی که این سوره را یکبار بخواند گویا همه قرآن را خوانده [است]
و گویا که بر همه مومنان و مسلمانان صدقه کرده است الحمد لله [همه]
ثنا خدای را سزد که هر چه کند حکمت است شکر وی را واجب است که او [دی]
بی شمار نعمت است ثنا هی او گوی ای بنده تا شناسایی یابی و شکر او گوی
تا عطا یابی راست شو تا دیدار وی را یابی که بخشاینده در دو جهان

وی است و مهربان در بهشت جاودان بر دوستان و [بست]
مالک یوم الدین پادشاه روز قیامت اوست دوستان را
نوازد بلطف و دشمنان را گدازد بقهر در وقت دادن جزا و [سزا]
ایاک نعبد بگوئید ای بنده گان که مر ترا بندگی میکنیم و پس
اهل معرفت گفته اند که العبادة شغل کل اعضاء به و هو شغل
القلب بمعرفته و شغل الروح بمشاهدته و شغل النفس بخدمته و
اللسان بمدحه یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت آنست که بنده
همه اعضاء خود را بعبادت مشغول دارد و دل را بمعرفت و روح
را بمشاهده و نفس را بخدمت و زبان را بمدحت نعبد از عبا[دت]
نعبد
یعنی بندگی کردن و یا از عبودت یعنی بنده بودن بزرگی [شاید]
که باشد یعنی ترا بنده می باشیم و پس دادن مال برای زکوة و صدقه
عبادت است و رضا دادن بنده بگرفتن مال بظلم عبودت است و [عبودت را]
درجه بسیار است و در حدیث آمده است که یکدرم که ظالم بظلم
گیرد ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده بصدقه بدهد
عبودت بنده بودنست که واعبد ربک حتی یاتیک الیقین علماء

ظاهر میگویند که بندگی کن تا ترا مرگ بیاید و علمای باطن میگویند بندگی
کن تا غایتی که ترا یقین شود بعد از آن بنده باش و چون بنده شدی
ترا رضا باید داد با آنچه مولی تعالی بتو کند بیت باد و قبله در ره
توحید نتوان رفت راست :. یا رضاء دوست باید یا هوای خویشتن
:. و قهر و لطف محبوب حقیقی یکسان شود بیت عاشقم بر قهر و بر لطفش
بجد :. این عجب من عاشق این هر دو ضد :. شیخ محقق خاوند
سعید کابلی میگوید رحمة الله علیه نظم گر مرا دوزخ بسوزد خاکساری
گو بسوز :. ور مرا جنت نباشد بوستانی گو مباش :. و این
مقام محبت ذاتست اللهم ارزقنا و عبودت مقام رضایت بقضا
بقضا :. اگر کمال طلب میکنی چو کار فتاد :. قضا عمر کنی و رضا دهی
:. و ترک چون و چرا کن چو یافت شرف بنده بودن یافت شد تاج کرامت
و خلعت امت وجود گرفت سبحان الذی اسری بعبده اشارت بدانست
یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون شیخ الست حکیم سنایی
غزنوی رحمة الله علیه میفرماید بیت در که خلق همه زرق و فریب است
و هوس :. کار درگاه خداوند جهان دارد و بس :. بردر

کاشش
مخلوق بودن عمر ضایع کردست :. خاک آن در شو که آب بنده
روشن است ایاک نستعین ترا بندگی میکنیم و پس هم از تو یاری میخواهیم
و پس رد اعتقاد جبری و معتزلی است جبری می گوید اختیار ندارم
معتزلی میگوید اختیار تمام دارم و موجد افعال خودم و سنی میگوید
بندگی میکنیم و توفیق از تو می خواهیم چنانکه در کلام مجید است
اهدنا الصراط المستقیم دلایل عقلیه و نقلیه را همه از تو میدانیم
و از طریق فلسفی جبری و معتزلی بیزارم مثنوی ای بسا فکر و ذکاء
۱۰ آن فطن :. گشته ره رو را چو غول و راه زن :. بیشتر اصحاب جنت
ابلهند :. تا ز شر فیلسوفی میرهند :. خویشتن عریان کن از فضل و
فضول :. تا کند مردم ترا رحمت نزول :. زیرکی را هلد شکستگی و
نیاز :. زیرکی بگذار و با گولی بساز :. زیرکی دان دام برد و طمع کار
:. تا چه خواهد زیرکی را باکباز :. زیرکان با صنعتی قانع شده :.
ابلهان از صنع در صانع شده و ایاک نستعین و از تو یاری میخواهیم و بس
و الحصر مستفاد من التقدیم ای نطلب منک العون قال بعض اهل المعرفة
الاستعانة طلب العون ای نسألک ان تجعلنا عابدین کانّنا نراک یعنی

عین الیقین میطلبم از تو چون که علم الیقین داده ای ما را عین الیقین نیز
رسان بیت گوش دلال است چشم اهل قال ۞ چشم صاحب حال گوش است
اهل قال ۞ الهی ما را چشم بخش که شایسته لقای تو باشد شیخ سفیان ثوری
رحمة الله علیه در نماز شام امامت کرد چون ایاک نستعین گفت بیهوش شد
و بیفتاد چون با خود آمد گفتند شیخ شما را چه حال بود شیخ گفتند ترسیدم
که چون مرا بگویند که چون ما را بنده گی میکنی و پس از ما یاری میخواهی
پس چرا از طبیب دارو میخواهی و از سلطان چرا یاری میخواهی دروغ
چرا میگوئی اهل معانی و بیان میگویند که درین آیت التفات است از غیبت
بخطاب بنا بر آن که هر اسم ظاهر غایب است پس الحمد لله غایب باشد و اهل
شوق میگویند درین اشارت است مر اهل طلب که نومید نباشید که کریم من
از غیبت بخطاب ندا میکند بیت بله نومید نباشی که ترا یار براند ۞
گر امروز براند نه که فردات بخواند ۞ عجب چیزی است که اگر عاشق
ارنی انظر الیک گوید خطاب آید که لن ترانی و اگر نومید وار بگوشه
بنشیند و بگوید ای نفس این چه بوالفضولیست که تو میکنی ما للتراب
و رب الارباب ندا آید که ادعونی استجب لکم حقیقت ارواح المشتاقین

ایاک نعبد و

یعنی الورود والقبول والعرف والوصول بیت گر دست بر کاری نهم زنجیر
بر دستم نهند ۞ در خم سیلی غم کنند گر قصد هشیاری کنم اهدنا الصراط
المستقیم یعنی بنمای ما را راه راست یعنی پای داری ده ما را بر راهی
که نموده هذا قول علی و ابی رضی الله تعالی عنهما قال الامام القشیری رحمة الله
علیه اهدنا ای میل بنا الیک واجعل اقبالنا علیک و کن دلیلنا و یسر الیک
سبیلنا یعنی راه نما ما را [illegible] مشاهده جمال خود [illegible]
جلال خود [illegible] آسان کن ما را سبیل و
والبیان المراد بالصراط المستقیم دین الاسلام علی طریق الاستعارة المصرحة
وقال [illegible] الاستقامة [illegible] استقامة الاقوال والافعال
والاحوال وقال سید الطایفه جنید بغدادی رحمة الله علیه کن طالب الاستقامة
ولا تکن طالب الکرامة فان الرب یطلب الاستقامة بقوله فاستقم کما امرت
والنفس تطلب الکرامة استقامت ظاهره رعایة حدود شرعیه است و استقامت
باطنه نفی ما سوی الله است که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف
علیهم ولا هم یحزنون مژده عظیم مر اهل استقامت را استقیموا و لن تحصوا
لن تطیقوا کار صعب است صراط الذین انعمت علیهم بدل من قوله تعالی

الصراط المستقیم یعنی بنمای ما را راه آنانکه نیکی کرده بر ایشان به دادن
ایمان و عرفان غیر المغضوب علیهم نه خشم گرفته شد بر ایشان جدا از یافتن
راه راست یعنی همچو جهودان نگردان ما را که اول راه راست یافتند
و آخر گمراه شدند چون ایمان نیاوردند بقرآن مجید و به سرور
پیغامبران ولا الضالین و نه گمراهان و بیراهان یعنی ما را مگردان
همچو ترسایان که اول راه راست یافتند و به آخر گمراه شدند چون ایمان
نیاوردند بقرآن و سرور پیغامبران این فقیر میگوید والله اعلم که
حاصل این دعا اینست که بنمای ما را رهی که در وی ترس و بیم نباشد
و این راه عاشقان و دوستان حضرت باری تعالی است که الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون چون مقصود ایشان جز محبوب
حقیقی نیست از عرش تا تحت الثری ثنا ایشان گرد التفات بان نکرد
ما زاغ البصر و ما طغی اشارت بانست و مولانا جلال الدین رومی رحمة الله
بیان حال شیخ محمد غزنوی شیرازی میکند یعنی شیخ محمد غزنوی شیرازی
رحمة الله هفت سال در بیابانها می بود و سر علف میخورد و از خدای
تعالی دیدار می جست و بس مثنوی گفت ماهی خاک با هفتم طبق عرضه

ما زاغ البصر و ما طغی

کرده بود پیش شیخ حق ∴ شیخ گفتا فالتقامی عاشقم ∴ ور بجویم
غیر تو من فاسقم ∴ هشت جنت گر درآرم در نظر ∴ ور کنم خدمت
من از خوف سقر ∴ مؤمنی باشم سلامت جوی من ∴ زانکه این
هر دو بود حظ بدن ∴ عاشقی کز عشق رحمن خورد قوت ∴ صد بدن
پیش نیرزد تره توت ∴ بنده وا ام خلعت و ادرار جوست ∴
خلعت عاشق همه دیدار اوست ∴ حکمت واجب بودن فاتحه در هر رکعت
از نماز این باشد و ایما باید که بنده طالب وصال و راه عاشقان جوید
تا از ایشان باشد رباعی تا در طلب گهر کانی کانی ∴ تا زنده بوی
وصل جانی جانی ∴ فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو ∴ هر چیز که در
جستن آنی آنی ∴ والله تعالی اعلم الهی ما را از عاشقان جمال
جلال خود گردانی و آمین از قول گوینده از قرآن نیست و در مصحف
نوشته نشود آمین یعنی چنین باد توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم تبارک
بزرگست و پاینده است و با نیکی بسیار است و همه چیزها از وست
الذی آن خدائی که بیده بفرمان قدرت وبیت الملک پادشاهی

بعضی میگویند که مراد از ید اینجا صفتی است از صفات حق تعالی
و از متشابهاتست ایمان آریم بآن و مشغول نشویم بکیفیت آن و
بعضی میگویند عبارتست از تصرف و قدرت یعنی در تصرف و قدرت
اوست ملک دنیا و آخرت نصیب درویش اینست که از غیر او نترسد
و مر غیر او نپرستد و از غیر او طمع نکند و ارباب ملک و ملک را مقهور او
داند و در بلاها باو گریزد و عطاها از و جوید و بنده خاص او شود
تا از شر ملوک مجازی خلاص یابد حکیم سنایی غزنوی میفرماید بیت
بنده خاص ملک باش که با داغ ملک ؛ روزها ایمنی از شحنه و شبها
ز عسس ؛ و هو علی کل شیء قدیر و اوست بر همه چیزها توانا توکل
باو کن ای مومن چون که دانستی که معبودی چنین داری زهد و تقوی و فتوی
را بحکام دنیا مفروش و بمناصب ارباب ملک دنیا التفات منمای
رباعی منگر بهر گدا که تو خاص از آن میباشی ؛ مفروش خود ارزان
که بس گران بهایی ؛ مسازید از برای نام و کام خویش
چون دزدان ؛ جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی الذی خلق
الموت والحیوة آن خدایی که آفرید مرگ را و زندگی را مراد از موت

بسم الله الرحمن الرحیم

آنست در دنیا و حیوة ایشان در آخرت و گفته اند مرگ
آفرید بصورت کبش املح او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او
بهیچ نرسد الا که بمیرد و حیوة را خلق کرد بصورت اسب مادیان
ابلق او بر همه چیز بر در نکند و رایحه او بهیچ نرسد الا که زنده
شود و بقولی مراد از حیوة و موت دنیا و آخرتست یعنی دنیا و
آخرت آفرید لیبلوکم تا بیازماید شما را ایکم احسن عملا کیست
از شما نیکوکارتر آفریدن مرگ و زنده گانی دلیل ظاهرست
بر هستی خدای تعالی که قادر و حکیم و قاهر و علیم است بدانکه حضرت
عزت جلت قدرته از آزمودن منزه است پس مراد اینست
که آشکار کند مرگ و زنده گانی را تا پیدا شود از شما باختیار شما
آنچه دانسته است بعلم قدیم که عمل نیکو کند به بهشت برسد و
عمل بد که کند بدوزخ برسد نصیب مومن اینست از این آیت که
دایم مرگ را در نظر دارد و استعداد آن بکند و از سرای غرور بقود
کند حضرت شیخ این فقیر را میگفتند که مرد در جهل از خود را بگورستان
می برم و حساب خود میکنم قال النبی علیه السلام عش الحمید عبدا

المقابر والبلى مثل العبد نسي الجبار الحديث و نکته در تقدیم
موت بر حیوة شاید که حکمت این باشد والله اعلم باز صفت دیگر
خود را یاد کرد و گفت جل جلاله وهو العزیز و اوست غالب بر همه
چیز که میسر نشود ازو دیگر نصیب درویش آنست که روی بطاعت
او آرد و عزت و نصرت ازو جوید و از غیر او نجوید الغفور و
اوست نیک پوشنده گناه مومن بد کردار اگرچه بود بی شمار دیگر گرا
خواهد و نصیب تو آنست که هرچند گناه داری از رحمت بی نهایت او
نومید نشوی از عنصری غزنوی یاد دارم که گفت نظم الهی رحمتت
دریای عام است ✿ ازانجا قطره ما را تمام است ✿ اگر آلایش
خلق گنهکار ✿ در شوئی بآن دریا بیکبار ✿ نگردد تیره آن
دریا زمانی ✿ ولی روشن شود کار جهانی ✿ خیر کرم او چه دارم
باز صفت دیگر خود بیان میکند که الذی خلق سبع سموات طباقا
آن خداوندی که آفرید هفت آسمان طبقها بر زبر یکدیگر گفته
کعب الاحبار گفت آسمان دنیا از موج آبست و دوم از در سفید است
و سیوم از آهن است و چهارم از مس است و پنجم از سیم است و

و ششم از زر است هفتم از یاقوت سرخ است ما تری فی خلق الرحمن
من تفاوت نه بینی تو ای محمد یا هیچ بیننده در آفریدن خدای
بخشاینده تفاوتی یعنی هیچ عیبی نه بینی در آسمانها یا در
هیچ مخلوقی خللی نه بینی و همه را بحکمت کامله حواله کنی اگرچه تکنه او نو
نصیب تو آنست که بدانی که هفت آسمان را بالای یکدیگر بداشت
بی ستون بقدرت کامله ترا نیز ضایع نماند برحمت شامله امام حمزه
و کسائی من تفوت خوانده اند تفاوت الام و تفوت دیگرگونه
شد کار یعنی نه بینی در مخلوقات حضرت خدای تعالی اضطرابی و
اختلافی و نقصانی و تناقضی هر کرا بیافرید یا مومن یا نبی یا ولی
یا کافر یا فقیر یا توانگر یا انسان یا غیر آن مختلف الالوان صحیح الابدان
و مضبوط الارکان همه بموجب حکمت بود و همچنین اوضاع عالم و بهشت
و دوزخ و امثال آن عارف باید که همه را بحکمت او حواله و بچشم
انکار نظر نکند در حق او رباعی بران نقشی که در هیچ جا نهادیم
✿ تو زیبا بین که ما زیبا نهادیم ✿ ز زلف خود سر موئی نمودیم
جهانی در پی غوغا نهادیم ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار

بخواهد چون خبر کرد که هیچ تفاوت و عیبی نیابی در مخلوقات او بار دیگر فرمود
فارجع پس باز گردان البصر چشم را در آفرینش آسمانها هل ترى هیچ می بینی
من فطور از شکافها هیچ خطر شکافتن ثم ارجع البصر پس باز گردان
چشم را کرتین باری پس از باری یعنی بارها تامل کن در آسمان هرچند
تامل کنی و نظر کنی ینقلب باز میگردد الیک بسوی تو البصر چشم خاسئا
خوار و دور از یافتن عیبی وهو حسیر و آن چشم باز مانده و کند
شده باشد از یافتن عیبی در آفرید آسمان و بعضی میگویند ثم ارجع
البصر باز در زمین و جمله مخلوقات نظر کن تا هیچ عیبی می یابی یعنی هرچند
نظر کنی در هیکل علوی و مرکز سفلی هیچ عیبی نیابی بلکه همه بر مقتضی
حکمت و دلیل وجود واجب الوجود و وحدانیت و علم و قدرت و
ارادت او باشد پس عارف شوی بصفات ظاهر در ملک و ملکوت
و راه یابی در عالم جبروت باز اشارت باستدلال صفت دیگر کرد
جل جلاله و فرمود ولقد زینا بدرستی که ما آراسته ایم السماء
الدنیا آسمان نزدیک تر را بزمین بمصابیح بستارگانی که همچون
چراغهای درخشان اند وجعلناها و گردانیدیم آن ستارگان را

رجوما انداختنیها جمع رجم بمعنی مراجم باشد آنچه بوی اندازند
للشیاطین مر دیوان را چون خواهند که بر آسمان بر آیند تا سخن
فرشتگان را بشنوند بدانکه از اول سوره تا اینجا صفت یاد کرد
یعنی ملک بزرگ و از ملک دار القرار و قادر و قهار و عزیز و غفار و خالق
هفت آسمان بی عیب و هموار و زمین و نیاب ستارگان بی
شمار و گردانیده آن مراجم مر شیاطین را تا استدلال کرده شود
ازین صفات عظام بذات ذو الجلال والاکرام که آسمان را بمقدار ستا
بر داشته است و بر هوای بی ستون میدارد و بچندین هزار کواکب
ثواقب نگاشته و عارف این همه را مظاهر النور دانسته نظم
ای تابش نور از تو و رناده ز نور از تو ای در روش زینت
ایام فرندان اینست تا دانی که زینت بام دل دوستان شمس
الوجهان چون باشد بدانکه اهل علم هیئة و نجوم نه فلک اثبات
میکنند و در قرآن هفت آسمان و عرش و کرسی مذکور است
و میگویند که کواکب سیاره هفت است زحل و مشتری و مریخ و شمس
و زهره و عطارد و قمر و هر یکی از اینها بفلکی اند بر این ترتیب و

صفت آسمان را بثابتات میگویند و گمان ایشان آنست که ثابتات
بر فلک هشتم است و امام ابو المعین صاحب کتاب تبصرة الادلة گفته است
این گمان ایشان ظاهر خلاف این آیت است که ولقد زینا السماء
بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین و گفته است مذهب اهل سنت وجماعت
واهل تفسیر اینست که همه در آسمان دنیاست و در بعضی تفاسیر نیز
آورده است که این آیت دلیل است بر بطلان قول منجمان ظاهرا
از بهر آنکه نجوم رجوم شیاطین اند در آسمان دنیا نه در فلک هشتم
در تفسیر کتاب التنزیل آورده است که الفلک چرخ آسمان که ستارگان
در وی کرده‌اند و این قول حق است قوله تعالی کل فی فلک یسبحون فاما آنها
نجم که میگویند آسمان میگردد خلاف نص قرآن و باطل است بدانکه
بیشتر اهل تفسیر بر اینند که شعله جدا می شود از ستاره و همچو شعله آتش
و بر شیاطین میزنند اما ستاره بر جای خود است و امام قتاده
گفت آفریدن ستارگان از برای زینت آسمان و رجم شیاطین است
و شناختن راهها وجهت قبله در بیابانست فاما اعتقاد منجم
این که مختار و موثر در سعادت و شقاوت اند تکلف است بی علم

بدانکه علماء معانی و بیان انتقال کلام را از غیبت بخطاب یا بتکلم
یا بر عکس صنعت التفات میگویند چنانکه در این آیت است ولقد
زینا السماء الدنیا بنسبت ما قبلش و ذکر مصابیح و اراده نجوم
و مانند این را استعاره مصرحه میگویند چون دلایل عظام یاد
کرد وجود واجب الوجود طایفه منکران از دیوان و آدمیان که
اقرار ندارند بآن و اعراض کرده اند از قرآن و کفران آورده مخصوص
گردانید بعذاب نیران و وعید در حق ایشان جل جلاله واعتدنا لهم
و آماده کرده‌ایم مر ایشان را یعنی دیوان را عذاب السعیر آتش سوزان
و این آیت دلیل است برین که دوزخ حالیا موجود است وللذین
کفروا بربهم مر آنکسانی را که کافر شدند بخدای عز و جل با وجود
چندین دلایل عذاب جهنم که عذاب دوزخ است وبئس المصیر و بد
جای بازگشتن است که بدوزخ است صفت بدی او را یاد کرد و
جل جلاله اذا القوا چون افکنده شوند کافران فیها در دوزخ
سمعوا شنوند لها مر آن دوزخ را شهیقا بانگ زشت سهمناک
چون بانگ خر یعنی بشنوند از دوزخ بانگی که مثل آواز ایشان در آمده باشند

قیل بانگ خود و قیل بانگ دوزخ وهی و این دوزخ تفور میجوشد بر این کافران همچون
جوشیدن دیگ مسین که آتش تیز باشد و دانه اندک در وی و آن بسیار
باشد تکاد نزدیک باشد این دوزخ تمیز بطرقد و پاره پاره شود
التمیز پاره شدن و از یکدیگر جدا شدن من الغیظ یعنی از خشم خدای
تعالی یا از خشم مالک دوزخ و یا از خشم فرشتگان عذاب یا از خشم خود
بر دشمنان حق تعالی کلما هر باری که القی فیها انداخته شود در دوزخ
فوج گروهی سألهم پرسند شان خزنتها جمع خازن یعنی نگاه
بانان مالک و دیگر زبانیه دوزخ الم یأتکم نیامده بود شما را نذیر بیم
کننده نذیر بمعنی منذر باشد یعنی پیغامبری نیامده بود بشما تا
شما را ازین روز و ازین عذاب خبر کردی تا شما را ایمان بودی
و عمل نیک بودی و ازین دوزخ خلاصی بودی این پرسیدن ایشانرا
سرزنش باشد قالوا دوزخیان در جواب گویند بلی قد جاءنا بلی
آمده بودند بما نذیر پیغامبران بیم کننده و ما را خبر کرده بودند
ازین دوزخ و ازین عذاب فکذبنا پس ما ایشانرا دروغ گوی داشتیم
و بایشان ایمان نیاوردیم و قلنا ما نزل الله و گفتیم نفرستاده است

خدای تعالی من شیء هیچ چیز از آنچه شما میگویید پیغامبران ان انتم
نیستید شما الا فی ضلال مگر در گمراهی کبیر بزرگ از برای آن مبتلا
شدیم در آخرت بعذاب بزرگ ای برادر ز تو نیز خواهند پرسید که هیچ
واعظ و پند دهنده بتو نیامد و نگفت که حرام کدام است و حلال کدام
و چه باید کرد و چه نباید کرد هر چند وعظ بیشتر می شنوی و عمل نمیکنی
کار بر تو دشوارتر میشود و علم بسیار حاصل کردی و عمل نکردی وای بر تو
باد تا چند بدرگاه ظالمان روی آری و اهل دنیا را ملازمت کنی
و قالوا لو کنا نسمع او نعقل یعنی بگویند دوزخیان که اگر بودی ما که
بشنیدی ما سخن پیغامبران را فرمان برداری کردیمی علمای حقانی و
پیروی ایشان کردیمی و با تعقل کردیمی سخن ایشانرا و عقل بکار داشتیمی
هر آینه از اهل دوزخ نبودیمی و اگر سخن اهل حق شنیده جی و در دلایل
وحدانیت سمعی و عقلی نظر کردیمی عمل نیک کردیمی ما کنا ما نبودیمی
فی اصحاب السعیر در یاران دوزخ یعنی اهل دوزخ نبودیمی اگر
سخن اهل حق را شنیدیمی و در دلایل وحدانیت سمعی و عقلی نظر کردیمی
فاعترفوا پس اقرار کنند دوزخیان بذنبهم بگناه خود و هیچ فایده

بکنند ایشان را فسحقا پس دوری باد از رحمت حق تعالی لاصحاب السعیر
مر دوزخیان را امام کسائی فسحقا بضم سین و حا خوانده است ای فالزمهم
سحقا اسحاقا ای ابعادا یعنی دوری کرد ایشان را حق تعالی از رحمت خود
دور کردنی السحق دور ز نصیب تو آنست که ایمان آری چنانکه شرط اوست
و سخن اهل حق بشنوی و قبول کنی و در ملک و ملکوت تأمل کنی و از خلق
بخالق راه بری و دل را بنور قرآن و ذکر روشن کنی و در دنیا
پیش از مرگ بتوبه و استغفار و عذرخواهی و رد مظالم کنی تا از عذاب
آخرت خلاص یابی بیت گفتند و شنیدیم و بد آمد ما را گفتیم و شنودند
نکردند بد آمد ما را چو از اول سوره بیان کرد دلایل عظام بر هستی خود
و قدرت خود چنانکه گذشت و طایفهٔ کافران که ایمان نیاوردند
بآن عذاب ایشان را یاد کرد و از بدی حال ایشان خبر کرد بعد از آن
حال مومنان را و ترسکاران را بیان کرد و گفت جل جلاله ان بدرستی
و براستی الذین آنانکه یخشون می ترسند ربهم پروردگار خود را
بالغیب بغیب یعنی خدای عز و جل را نادیده می پرستند و می ترسند
مر ایشان راست مغفرة آمرزیدن گناهان و اجر و مزد کبیر بزرگ یعنی بهشت

جاودان و بعضی گفته اند می ترسند از خدای تعالی آشکار و پنهان یعنی
در پیش خلق و خلوت بدانکه بهشتیان را حق تعالی بترسیدن یاد کرد نه
بایمان یعنی گفت الذین یخشون و نگفت الذین آمنوا تا بدانی که مقصود
بزرگ از ایمان ترس خدای است قال النبی علیه السلام من قال لا اله الا الله
خالصا مخلصا دخل الجنة قالوا و ما اخلاصها قال ان تحجزه عن المحارم تا معلوم
شود که ایمان آوردن بی اخلاص نتیجه نمی دهد و اخلاص کلمهٔ طیبه بازا
ایستادنست از حرامها و ترس خدای تع نصیب تو اینست که ترس خدا را
شعار خود سازی و از اول قرآن تا آخر قرآن تامل کنی تا مرتبه
خدای ترسان را بدانی گفته نشد که مر دانشمندان را یا شیخان را یا کاتبان را
مزد بزرگ است بلکه گفته شد که مر خدای ترسان را باز حضرت پروردگار
بیان علم خود میکند و میفرماید جل جلاله و اسروا پنهان دارید
ای مومنان و ای کافران قولکم گفتار خود را او اجهروا به یا آشکارا
کنید گفتار خود را بهر حالی باشید و بدانید انه بدرستی که خدای
تعالی علیم نیک داناست بذات الصدور بآنچه در سینها و دلهاست
پس اسرار کافران را و مومنان را و احوال ایشان را بداند و جزای آن

بد بدستان و بعضی میگویند این آیت در حق کافران قریش بود بزبان و
دل نهان و آشکارا رسول را دشمن میداشتند و قصد بدی میکردند
بوی دشنام و ناسزا میگفتند آهسته و پنهان کو یید تا خدای محمد نداند
پس این آیت آمد که من که خدایم آشکارا و پنهان ترا بدانم پس گفت جل
جلاله الا یعلم او یا بداند من خلق آن خدائی که بیافرید همه چیزها را
یا چون نداند حال مخلوق خود را و حال اینست که وهو اوست
اللطیف دانا بکارهای و رساننده نیکی به بندگان و قیل
دوربین و قیل باریک بین و شیرین کار الخبیر و آگاه است بهمه چیزها
و خبر کننده است از آن عارف باید که ظاهر و باطن خود را پاک کند
و از التفات بغیر حضرت الوهیت دور باشد تا باطن او چون ظاهر او
باشد بی مکر و حسد و خدیعت بدانکه در اول اشارت کرد بدلیلی که
در آفریدن آسمانها بود و گفت الذی خلق سبع السموات طباقا تا آخر و
عذاب منکران و جای ایشان را یاد کرد و حال مومنان نیز یاد کرد و حلم
خود را بیان کرد و باز اشارت کرد بدلیل دیگر که از زمین باشد و وجود
که هو الذی جعل لکم یعنی آن خدائیست که گردانید از برای شما

و نرم کرد
الارض زمین را ذلولا فرمان بردار الذل رام شدن یعنی رام کرد
زمین را که توان رفت بروی چون چنین است فامشوا پس بروید فی مناکبها
در کنارهای وی یا در کوههای بلند یا در راههای وی تعال فی البحر
ولاه خود ذلول و این رام اوست المنکب الغارب و فیه استعارة مصرحة
وتخییل سعلی ما لا یخفی فکلوا و بخورید من رزقه از روزی خدای تعالی
که از زمین بیرون می آرد از برای شما و الیه و بآن خداست جل جلاله النشور
زنده کردن شما و پراکنده کردن از گور در قیامت از برای جزا یعنی
دلیل بر هستی من که خداوندم آنست که آسمانرا بیافریدم تا نظاره کنید
٢٧٠ در وی و زمین را از برای شما نرم گردانیدم تا باشید و زراعت کنید
در وی و از بهر کار شما رویید بروی بخورید از نعمتهای وی باز جمع کنم
چون بمیرید در وی و پراکنده کنم چونکه منم قادر بر حق بالای
شما آسمان ستارگان دلیل و در زیر قدم شما زمین ذلول پرورد اورا دن
نعمتها از وی دلیل خوردن نعمتها و هضم آن دلیل پس زنده کردن شما
آسانست برب جلیل ایمان آر عارفانه تا شوی عزیز و کامروا و
تا نشوی ذلیل چون دلائل عظام نمود بر قدرت و حکمت و علم را احکام

و انرا قبول نكردند بيان عذاب كرد كه اگر خواهد بزمين فرو برد
شان يا بلاي از آسمان فرستد و گفت جل جلاله ءأمنتم ايمن
شديد شما من في السماء از ان خدائي كه در آسمان است قدرت
و سلطنت او و قيل در آسمانست پادشاهي و عرش و كرسي او و يا
از فرشتگان عذاب و رحمت او أن يخسف بكم فرو برد الأرض زمين
فاذا هي تمور پس انگاه زمين مي جنبد و فرو مي برد شما را
بخود و ميگردد بشما چون آب كه كسي را غرق كند يعني عذابي كند
شما را همچنانك قارون را كرد بزمين فرو برد دش أم أمنتم
يا ايمن شديد من في السماء از ان خدايي كه در آسمان قهر و قدرت
اوست أن يرسل كه فرستد عليكم بر شما حاصبا سنگي يا بادي
كه در وي حاصبا باشد يعني سنگ ريزه ببينيد از بر شما فستعلمون
پس زود باشد كه بدانيد كيف چگونه است نذير ترسانيدن
و عذاب من پس ياد كرد حال منكران را و گفت جل جلاله و لقد
كذب بدرستي و راستي كه دروغ گوي داشتند الذين آن كافران
كه من قبلهم پيش از كافران بودند پيغامبران خود را چنانكه كلام

كافر انرا

۲۱۰

اين كافران تو احمد فكيف كان پس چگونه بود نكير عذاب من
ايشانرا بسبب انكار كردن پيغامبران من و قبول ناكردن ايشان
حكمهاء من و قيل نكير انكار من افعال ايشانرا و گردانيدن
احوال ايشانرا بعضي را بزمين فرو برديم و بعضي را بلا از
آسمان آمد سنگها و بادها يا سنگ بعضي را حمدونه گردانيديم
و بعضي را خوك گردانيديم پس شما اي كافران مكه زود باشد
كه عذاب مرا در دنيا و آخرت ببينيد باز دليل قدرت خود را ياد
كرد كه در ميان زمين و آسمانست و گفت جل جلاله اولم يروا
آيا مي نگويند يعني نبنگريد الى الطير بسوي مرغان فوقهم كه مي
پرند بر بالاي ايشان صافات باسطات اجنحتهن يعني گشا
يندگان پرهاء ايشانرا در هوا و وصف كنندگان پرهاء ايشانرا و يقبضن
يعني فراگيرندگان بالهاء ايشانرا در پريدن عطف على الفعل الذي عليه
صافات تقديره يصففن اجنحتهن في الهواء و يقبضنها بعد البسط
يعني گاهي پر باز كرده مي پرند كه بال را نجنبانند و گاهي بال را مي جنبانند
و مي پرند و پرها را بر هم مي زنند در پريدن ما يمسكهن باز نمي دارد

۲۰۹

این مرغانرا و نگاه نمی دارد شان در هوا در حالتی که جمع کرده باشند
إلا الرحمن مگر خدای بخشاینده إنه بدرستی که خدای تعالی بكل شيء
بصير بیناییست بهمه چیزها داناست بصلاح هر چیزی چون حق تعالی
مرغانرا در هوا میدارد و بقدرت خود اگر علت پر بودی بایستی
که مرغ خانگی همچنین بودی و شپرک همچنین بودی پس خداوند تعالی
قادرست بر همه چیزها که خواهد از عذاب و رحمت و برزنده
کردن بعد از مردن اگر عذاب کند کیست که یاری کند چنانکه
فرمود جل جلاله أمن یا کیست هذا الذي آنکس هو جند لكم او
لشکر است مر شمارا ينصركم یاری کند باز من دون الرحمن بجز
خدای تعالی إن الكافرون إلا في غرور نیستند ای کافران مگر در
فریفتن نفس و شیطان و دنیا مر ایشانرا باز فرمود أمن هذا الذي
یا کیست آنکه يرزقكم که روزی دهد مر شمارا إن أمسك رزقه
اگر باز دارد خدای تعالی روزی خود را از شما یعنی از بتان
شما کدام است که لشکر باشد شمارا و یاری دهد شمارا اگر بلایی
از خدای تعالی بیاید و کدام است از بتان شما که روزی دهد شمارا

اگر حق تعالی روزی از شما باز دارد چون عاجز شدند از جواب
و حق را گردن ننهادند حق تعالی فرمود بل لجوا في عتو ونفور
بلکه استهیدند در گردن کشی و رمیدن از حق از و افتاد
گردن بحق ای درویش حق را از اهل حق قبول کن و عناد نکن
یا دور کن تا از دوستان شوی و اگر قبول نکنی از دشمنان
شوی چنانکه حق تعالی بیان کرد حق را و باطل را یعنی بعضی خلق
قبول کردند و بعضی نی حال ایشانرا بیان کرد و گفت جل جلاله
أفمن پس آنکسی که يمشي میرود مكبا على وجهه بروی افتاده الاکباب
بروی افتادن أهدى راه راست یافته تر است یا راه راست
یابنده تر است أمن يمشي یا آنکه میرود سويا راست و ایستاده
بر پای بی آفت على صراط مستقيم بر راه راست یعنی کافرانرا
نیست در راه راست رفتن بی آفت و مومن حال مومن
چنانست که بر راه راست رود بر پای خود و نیفتد بر روی
و حال کافر چنانست که کسی برود در راه ناهموار و بروی بیفتد
یا خود بلغزد و یا حال مومن همچون کسی بیناست که می رود بر راه

را است و حال کافر همچون کورست که چی رود بر راه ناهموار و می افتد
بروی با کافر در دنیا ایمان نیارد حق تعالی وی را بقیامت بر روی
روان کند بدوزخ و مومن خرامان میرود به بهشت و بعضی گویند
ازین آیت ابوجهل مراد است و رسول را صلی الله علیه و سلم والاصح المومن
بجمیع کافران و همه مومنان و فی الکلام تمثیل حال عارف و زاهد و
و حال اهل هوا و اهل رضا و حال متشرع و مبتدع و حال عالم و جاهل
همچنین دان بیت سیر عارف بردمی تا تخت شاه :: سیر زاهد بر دمی
یک روزه راه :: جون عارف بمحبت و شوق بندگی میکند :: و زاهد
بخوف و طمع :: جون بحبوب را بخواندی قربتی :: با یحبهم قربتی در
منیطلبی :: تو بحب وصف خواندی عشق نیز :: جون نبود وصف
یزدان ای عزیز :: وصف حق گو وصف مشت خاک گو :: وصف
حادث گو و وصف پاک گو :: نصیب و اعطا اینست که خلق را
بر راه راست خوانند و بر منکر خود رحم کنند همچو بینا که بر نابینا رحم
و عصا کشی کنند مر کوران معنی را بوعظ و نصیحت و تحمل الم کنند
جون آیت گذشته گفته گیست که لشکر و نصرت باشد مر شما را گیست

که روزی دهد مر شما را در این آیت فرمود مر حبیب خود را علیه السلام
تا جواب گوید قُلْ بگو ای محمد هُوَ آن نصرت دهنده مر شما را الَّذِی
آن خدائیست که اَنْشَاَکُمْ بیافرید شما را بقدرت خود الانشا
برای آفریدن و آغاز کردن و پدید آوردن وَجَعَلَ و گردانید لَکُمْ از برای
شما السَّمْعَ گوش شنوا را وَالْاَبْصَارَ و چشمهای بینا را وَالْاَفْئِدَةَ
و دلهای دانا دلیل بر هستی او و در نفس شماست و بعضی گروه کور
و بی عقل آفرید و بعضی را شنوا و دانا آفرید تا شکر گویند مر خالق
خود را بسیار قَلِیْلًا مَا تَشْکُرُوْنَ اندک شکر میگوئید یا خود هیچ
شکر نمی گویند قلت بمعنی علامت نصیبا تو آنیست که هستی خود را
و هستی همه اعضای خود را و اشیا را و علم خود را از علم حضرت
حق عز و جل داند :: از کجا جویم علم از ترک علم :: از کجا جویم سلم
از ترک سلم :: از کجا جویم هست از ترک هست :: هم توانی کرد
یا نعم المعین :: و دیدهٔ معدوم را تو هست بین :: و چونکه کافر
شدند و بتان را پرستیدند و خدای تعالی را هیچ شکر نگفتند باز
فرمود حبیب خود را علیه السلام تا بجواب روشن گوید فرمود

قُلْ هُوَ الَّذِي بگوای محمد آن نصرت دهنده شما را در خشکیها و روزی
دهنده شما را ور دنیا آن خدائیست که ذَرَأَكُمْ بیافرید شما را
از عدم فِي الْأَرْضِ در زمین و آن خدائیست که وَإِلَيْهِ با او تُحْشَرُونَ
گروه گروه شوید پس از مردن و زنده شدن بازگشت شما رحمت او
یا بعذاب او باشد دوستان را و مومنان را در بهشت جای دهند
و کافران را و دشمنان را در دوزخ نصیب عارف [illegible]
و دانایی و بینائی و زندگی و مرده گی را [illegible]
را مظاهر شناسد چنانکه عارف رومی میفرماید شعر چو تو بی سر نائی
بینی بی دم ناله مکن شعر تا چو چنگت نوازم ز نوا هیچ بگو شعر
چون از اول سوره تا اینجا از عذاب کافران و رحمت مومنان و زبره
شدن ایشان در روز قیامت خبر کرد کافران بطریق مسخرگی و انکار
از محمد و محمدیان می پرسیدند از آن نیز خبر کرد و گفت وَيَقُولُونَ و میگویند
کافران مَتَى کی باشد هَذَا این الْوَعْدُ وعده کردن قیامت خبر
کنید ما را از آن إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از صَادِقِينَ راست گویان و نصیب
عارف آنست که از انکار منکران خسته دل نشود چون پیش ازین بهتر

او را بدتر ازین کرده ابدا امر شد مر حبیب علیه السلام را تا جواب گوید ایشان را
قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ بگوای محمد بدرستی و راستی که نیست دانستن
و آمدن روز قیامت نزد من هیچ پس مگر نزد خدای تعالی وَإِنَّمَا أَنَا
بدرستی و راستی که نیستم من مگر نَذِيرٌ بیم دهنده و خبر کننده از قیامت
مُبِينٌ پیدا کننده آنچه مرا فرستد و مرا فرماید تا گویم من نمیدانم
که کی خواهد بود یا نیستم من مگر بنده او رسول ظاهر ایمان لازم و متعدی
یعنی [illegible] پیدا کردنش و ایمان بنفسه پیدا باشد یعنی ذات من
در میان شما پیداست و از دروغ گفتن و خیانت جداست و
من محمد امینم و چون شمع میمیرم بباد انکار منکران فَلَمَّا میمیرم
پس چونکه رَأَوْهُ و دیدن آن وعده را یعنی عذاب قیامت را
زُلْفَةً ای زلفه نزدیک سِيئَتْ غمگین کرده و قیل زشت
کرده یعنی سیاه شود السوء والساءة غمگین کردن و سیاه کردن
وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا رویهای آنکسانی که کافر شده باشند
وَقِيلَ گفته شود مر ایشان را هَذَا الَّذِي این آن عذابیست که كُنْتُمْ
بود دید شما بِهِ تَدَّعُونَ که آرزو می بردید و میگفتید که کی باشد

این وعده حاجت الا دعاء خواندن و دعوت کردن و آرزو بودن
و بعضی میگویند چون مومنان میگفتند که ما را خدای تعالی نصرت خواهد داد
و شما را عذاب خواهد کرد در دنیا بدست ما و در قیامت بدوزخ
و ایشان مسخرگی میکردند و میگفتند کی تواند بود حق تعالی چون
این آیت فرستاد کافران عذاب را ببینند در دنیا نزدیک چنانک
روز بدر دیدند غمگین شوند و سیاه روی شوند و فرشتگان که
جان ایشان را بگیرند گویند این عذابیست که شما مسخرگی میکردید بر مومنان
و میگفتید که کی خواهد بود و حق تعالی فرمود قُلْ بگوی ای محمد مر کافران را
که مسخرگی میکنند بتو و یاران تو و هلاک میکنند أَرَأَيْتُمْ ای می بینید
إِنْ اگر أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ هلاک کند مرا خدای تعالی وَمَنْ هر آنکسی را
که مَعِيَ با منند از مومنان و نصرت و غلبه ندهد ما را أَوْ رَحِمَنَا یا
رحمت کند بر ما در آخرت و نصرت دهد ما را بر شما در دنیا فَمَنْ
پس کیست يُجِيرُ که برهاند و امان دهد الْكَافِرِينَ کافران را مِنْ
عَذَابٍ أَلِيمٍ از شکنجه دردناک در دنیا و آخرت یعنی ما را که معبود
الله است و قادرست و رحیم است اگر نصرت ندهد شما را در دنیا

و عقبی معبودان معبودان شما کی توانند نصرت داد چون که مگس را
از خود دور نمی توانند کرد باز فرمود بگوی ای محمد قُلْ هُوَ الرَّحْمَٰنُ
آن معبود ما نیک بخشاینده است آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بوی
وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا و بروی توکل کردیم و کار خود بوی گذاشتیم امید
میداریم که ما را فرو نگذارد و بر دشمنان ما را غلبه دهد چون که
مهربان بر مومنان و کارگذار دوستانست التوکل تکیه کردن یعنی
پشت بکسی باز نهادن نصیب درویش انست که از درگاه او روی
نگردانند و بهیچ چیز و بهیچ کس پناه نگیرد و بداند که او رحیم است
دوستان را فرو نگذارد بیت نفس جفا کند و پشت بجای کند ما
پشت بدارد چو شمع او همگی روی دوست فَسَتَعْلَمُونَ پس زود
باشد که این کافران که بدانند مَنْ هُوَ کیست او فِي ضَلَالٍ در گمراهی
مُبِينٍ بپیدا یعنی زود باشد که دوستان را بر دشمنان غلبه کی دهیم
در دنیا و برحمت برسانیم در عقبی چنانکه کردیم محمد و محمدیان
در روز بدر جبرئیل و میکائیل را با فرشتگان بمدد ایشان فرستادیم
ابوجهل و یاران او را کشته و خسته کردیم نصیب آنست که صبر کند

بجفای منکران تا حق تعالی نصرت او کند و همه منکران بد انشان رود
براه آرند یعنی بتحقیق و صدق و بعضی بتقلید و طمع دنیاوی و رزق
سنت الهی برین رفته است چنانکه مشاهده شده است در دستان
انبیا و اولیا باز حضرت مولی تعالی فرمود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگوی ای محمد
بای دشمنان و بیان کن با ایشان نعمت ما را و دلیل هستی و قدرت ما را
إِنْ اگر أَصْبَحَ گردد مَاؤُكُمْ آب رودها و چشمها و چاههای شما غَوْرًا
ای غایر فرود رونده بر زمین و خشک گردد فَمَنْ پس کیست شما را
يَأْتِيكُمْ که بیارد بِمَاءٍ مَعِينٍ با آب روان و پیدا یعنی اگر شما را معبود
بر زمین فرو برد کدام بت معبود شما بیارد و آب را برای شما و آن
خدای که شما را با وجود کفر و کافری آبهای شیرین از چاهها و رودها
و چشمها میدهد ما را که ایمان آورده ایم بوی و توکل کرده ایم بروی
کی فرو گذارد و قیل اگر آب چشمها را ببرد کیست که آنرا بیارد یکی از
بی باکان و ناپاکان که طبیب بود با دان چون این آیت را خواند گفت ما
این آب را از زمین به بیلها و میتینها بر آریم و چاهها بکنیم در حال کور
شد و آواز شنود که آیا سیاه را از چشمت بردار و آب سفید پیدا

کن به بیل و میتین در شرح کشاف سید یمنی آورده که این طبیب محمد
بن ذکریا بود نعوذ بالله من ذلک نصیب درویش آنست که
قبول و رد خلق از حق تعالی بیند و عزت در طاعت او داند
و خواری و مذلت در بی فرمانی او شناسد بدانکه رسول
علیه السلام گفت ان فی سورة القرآن ثلثون آیة تشفعت لرجل
حتی یغفر له و هی تبارک الذی بیده الملک قال النبی علیه السلام
هی المانعة هی المنجیة تنجیه ای القاری من عذاب الله یعنی فی القبور
و روی انه علیه السلام لا ینام حتی یقرء الم تنزیل و تبارک
الذی هکذا فی المصابیح والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم
ن بدانکه حرفها که در اول سورهای قرآنست در آن دو مذهب است
یکی آنکه متشابهاتست و سریست از اسرار خدای تعالی ایمان بوی
آریم و مشغول نشویم بکیفیت آن این قول امیر المومنین ابوبکر صدیق است
رضی الله عنه و مذهب دیگر آنست که تاویل این حرفها کرده اند
و علما و عرفا در کتب نوشته اند ابن عباس گفته است که مراد
از نون آن ماهیست که زمین بر پشت اوست و نام او بهموتست

و ضحاک گفت و واقدی و غیر آن نیز گفته اند بدانکه همچنانکه آسمان
هفت است زمین نیز هفت است چنانکه حق تعالی در قرآن گفت
الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن در کشاف آورده است
که در میان هر آسمانی پانصد ساله راه است و سطبری هر آسمان مقدار
پانصد ساله راه است و هفت طبقهٔ زمین نیز چنین است و ابن عباس رضی الله
عنهما روایت میکند در این زمینها مخلوقات خدای تعالی هستند
در تفسیر دیگر آورده است که ضحاک گفت در آن زمینهای دیگر هیچ
کس نیست مگر در زمین که ظاهر است در تفسیر آورده است که این هفت
زمین بر سر فرشته ایست که یک دست وی بمشرق است و دست دیگر
وی بمغرب کرانهای زمین بر دو دست اوست و دو پای این فرشته
بر پارهٔ زمرد است پانصد ساله راه سطبری وی و این پارهٔ
زمرد بر پشت گاو است و پایهای این گاو بر سنگ است و بزرگی آن سنگ
و سطبری وی همچون هفت آسمان و زمین است و در قرآن در قصهٔ
لقمان مذکور است که یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن
فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله یعنی ای پسرک

نسخه سپندانه

من اگر نیکی و بدی باشد اندازهٔ سپندانه و آن سپندانه در صخره
باشد یا در آسمانها یا در زمینها باشد بیارد و حاضر کرداند خدای
تعالی او را از برای حساب در کشاف و کواشی آورده است
که این صخره سنگیست در زیر زمین هفتم که نامهای کفار و فجار
در آن سنگ باشد و نام وی سجین است و فی الحدیث ان سجیناً
اسفل سبع ارضین و این سنگ بدین بزرگی بر بالای گردن
ماهیست و باقی پشت ماهی خالیست و در زیر این ماهی دریای
عظیم بزرگست ایستاده و زیر آن دریا بادست و باد را بقدرت خود
میدارد تا بدانی که بنای عالم بر بادست والقلم و بحرمت
آن قلم که بوی در لوح محفوظ نوشته شده است هرچه بود و باشد
تا قیامت و آن قلم از نور است و بالای آن پانصد ساله راه است
و لوح تختهٔ ایست از یک دانه مروارید سفید و درازی آن همچو از آسمان
تا زمین است و پهنای او از مشرق تا مغرب کرانهای و مرصع بجواهر
و غلاف او از یاقوت سرخ است سر او بعرش رسیده است و پای
او در کنار فرشتهٔ ایست که نام وی طریق است در کشاف و کواشی

آورده است که لوح بر بالای آسمان هفتم است با بحرمت آن قلم که بان
نویسند آنرا وَمَا بحرمت آنچه يَسْطُرُونَ می نویسند فرشتگان خیر
وصلاح یا همه نویسندگان خیر چون قرآن و احادیث و علم شرعیه
و فواید دین سوگند یاد کرد خدای تعالی و گفت بحرمت نون یعنی آن
ماهی معین و بحرمت آن قلم و بحرمت نوشته شده که مَا أَنْتَ نیستی
تو ای محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ ای با نعمت به نیکی پروردگار تو بر تو که بتجارتی
و مهتری و سروری بِمَجْنُونٍ دیوانه نیستی بلکه برگزیده ماست وَإِنَّ لَكَ
بدرستی که مر تراست لَأَجْرًا مزدی غَيْرَ مَمْنُونٍ نه بریده شده
و نه پایان رسیده شده یعنی ترا ثوابی هست که آنرا هیچ کس نداند
مگر خدای تعالی وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و بدرستی که تو ای محمد
بر خوی بزرگی و خلق وی قرآن بود یعنی عمل کردن بقرآن خلق
نیکوی محمدست علیه السلام و همه خلقهای نیکو که در قرآنست از امر
و نهی و آداب و مکارم اخلاق پیغامبران چون صفوت آدم و فهم
ادریس و شکر نوح و جود هود و خلت خلیل و زیادت نیز بود آن
وادی چنانکه گفت لقد ادبنی ربی فاحسن تادیبی بیت شود کلاه

شمایل حرکات و سکنات ** آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
** و شیخ جنید گفت رحمة الله که در قیامت خلق عظیم این بود که همت
او جز خدای تعالی نبود و ابو درداء گفت در قیامت در ترازوی
بنده هیچ چیز گران تر از خلق خوش نباشد و جبرئیل گفت مر رسول
را که او تینک مکارم الاخلاق ان تصل قطعک و تعطی من حرمک
و تعفو عن ظلمک هذا الحدیث فواید کثیر سبب نزول این سوره آن بود
که چون وحی آمد و مصطفی علیه السلام اظهار کرد دین خود را و خدیجه
و ابو بکر و علی رضی الله عنهم ایمان آوردند و نماز گزاردند کافران
گفتند که محمد دیوانه است حق تعالی این سوره را فرستاد و سوگند
یاد کرد که محمد دیوانه نیست بلکه برگزیده منست و مخصوص است با نعام
عام و اخلاق کرام و اجر تمام نصیب درویش اینست که همچون ماهی
بار کش باشد و خموش و همچون قلم مکسور القلب باشد تا مظهر علوم
و غیوب مستوره گردد بیت خاموش شو چو ماهی و صافی چو بحر آب
** تا نون و بر جبین تو سر شود امین ** دیوانه وار بر رسوم اهل
دنیا سر فرود ** نیارم چون ندارم با خلایق الفتی ** خلق بپذیرند

من دیوانه ام ما و جز لقای مولی هیچ جز مطلوب وی نباشد تا صرف
شود بسیر فی الله که آن متناهی نیست فرد غیر مقطوع مر محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم و محمد بایست بحر سرمدی بسیر و سلوک در ذات و صفات باشد
صمدی در آخرت مشغول باشند مسکین ابلهی که از چنین حضرت باندک حطام
دنیا قناعت کرده و ازین سیر و سلوک محروم مانده باشد من کان فی
هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا اللهم اجعلنا من الواصلین
المشاهدین فستبصر پس زود بینی تو ای محمد ویبصرون و بینند
کسانیکه ترا دیوانه میگفتند و بدانید که بایکم المفتون که ای شما دیوانه است
کلمه با زاید است مفتون بمعنی فتون باشد و فتون جنونست و معنی
اینجا شد زده بود و بدانی که بکدامی شما دیوانه کیست یعنی دیوانه ایشانند
نه تو نصیب درویش اینست که در انکار منکران صبر کند تا جزای ایشان حق
تعالی بدهد گفته اند که بوستان عارفان از جویبار منکران آب میخورد
و خرمی بوستان عارفان هست از آب جوی منکران ان ربک بدرستی
که پروردگار تو هو اعلم او دانا ترست بمن بآنکسی که ضل گمراه شده است
عن سبیله از راه راست و دین حق تعالی و هو اعلم و خدای داناترست

بالمهتدین بکسانی که راه راست یافته اند آن اهتدا راه راست یا حق
یعنی بعلم قدیم دانسته است که گمراهی که اختیار خواهد کرد و بدوزخ
خواهد رفت و که راه راست را قبول خواهد کرد و به بهشت خواهد رفت
سخن پیر هویت یعنی شیخ عبدالله انصاری رحمة الله علیه همه کس از روز
آخر ترسند عبدالله از روز اول همه کس از تو ترسند و عبدالله از خود
کار از تو نیکی دیده ام و از خود بدی فلا تطع چون کار چنین است که شنیدی
پس فرمان برداری مکن المکذبین دروغ گوی کننده گان را و کافران را
و مراد ایشان کار مکن چو نکه کافران گفتند ای محمد در دین ما در آی
تا ترا مال بسیار دهیم و کلانتر خود سازیم و عروسان صاحب جمال بدهیم
این آیت آمد که ودوا دوست میدارند کافران لو تدهن کاشکی
چرب نرمی کنند و مدارا کنند بتو ملاطفت را از دهن گرفته اند یعنی
نرمی سخن و بخوش آمد سخن گفتن و حق را پوشیدن نصیب متشرع اینست
که با اصحاب بدعت و ضلالت چرب نرمی نکند قال النبی علیه السلام و اذا لقیت
الفاجر فالقه بوجه مکفهر هر گاه که پیش آیی با فجار و اصحاب بدعت پس
پیش آی با روی درشت و در حقایق التفسیر آورده است که قال سهل بن عبدالله

مداهنت
فیدهنون

من صحح ایمانه واخلص توحیده فانه لایانس الی مبتدع ولا یجالسه ولا یواکله

ولا یشاربه ویظهر له من نفسه العداوة ومن داهن مبتدعا سلبه الله

تعالی حلاوة السنن ومن یجیب الی مبتدع نزع نور الایمان من قلبه

یعنی مومن باید که انس نگیرد بمبتدع و با وی ننشیند و طعام نخورد و

آب نخورد و هرکه دوستی کند با وی نور ایمان و اسلام از وی بگیرند

حکیم غزنوی میفرماید بیت گرد نعل اسپ سلطان شریعت سرمه کن

تا بود نور الهی با دو چشمت مقترن :: مژه در چشم سنائی

تیز بادا چون سنان :: کو زمانی زند کی خواهد سنائی بی سنن ::

چون توانگرترین کافران ولید بن مغیره بود و کلانتر ایشان بود تخصیص

کرد و برا بعد از تعمیم و گفت وَلَا تُطِعْ و فرمان بردار مکن تو ای محمد

كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خورنده مَهِينٍ خوار و حقیر و دروغ گوی و

ضعیف در دین حق تعالی هَمَّازٍ غیبت کننده مردمان و غیبت

کننده ایشان مَشَّاءٍ سخت روند در میان خلق بِنَمِيمٍ سخن چینی یعنی

در میان خلق سخن را می برد و مردمان را در هم اندازد و در حدیث

است لا یدخل الجنة صاحب نم یعنی خبرکش را در بهشت در نیارند

مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ سخت باز دارنده نیکی یعنی بخیل و باز دارنده از ایمان

آوردن مُعْتَدٍ سخت ظالم و از حد درگذرنده در ظلم و ستم أَثِيمٍ

سخت گناه کار عُتُلٍّ سخت بد خوی و ناپاک بَعْدَ ذَلِكَ

بعد از ین عیبها عیب دیگر دارد که آن اینست که زَنِيمٍ حرام زاده است

از مادر و برا پدر نبود بعد از هژده سال مغیره و برا پسری خود کرد

و گفت که من با مادر وی زنا کرده بودم این ولد از ان زنا شده است

حق تعالی دوست خود را میگوید که این دشمنان را که عیبهای ایشان را

شنودی فرمان برداری مکن أَنْ كَانَ از برای اینکه باشد

وی ذَا مَالٍ با مال وَبَنِينَ با پسران یعنی از برای توانگری وی

و قوت و شوکت و پسران بقوت وی ده پسر بود مر ویرا

فرمان ویرا میبر و میل مکن با وی که او دشمن ماست چونکه کتاب ما را

قبول نمیکند إِذَا چون تُتْلَى خوانده میشود عَلَيْهِ بر وی

آيَاتُنَا آیتهای قرآن که فرستاده ماست قَالَ میگوید أَسَاطِيرُ

الْأَوَّلِينَ این افسانها و نوشته شده پیشینیان است و دروغ است

امام حمزه و بکر که راوی عاصم است ءَان بدو همزه خوانده اند

خلق

وباقی قرا بیک همزه خوانده اند و تعدیه علی الاول الا ان کان ذا مال
وبنین لا تطعه یعنی لا تفعل ذلک و علی الثانی لا تطعه لان کان چون
این کافر را یاد کرد و عیبهای بد او را یاد کرد جزای او یاد کرد
وگفت جل جلاله سَنَسِمُهُ بر آینه زود باشد که داغ نهیمش الوسم داغ
نهادن عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی در قیامت روی وی را سیاه
کنیم و مراد از خرطوم همه روست بیشتر مفسران بر آنند که این کافر
ولید بن مغیره است و بعضی میگویند که ابوجهل است و بعضی میگویند
که همه کافران اند نصیب درویش این است که ازین عیبها که یاد کرده
شد درین آیت دور باشد و سوگند بسیار نخورد و دروغ نگوید
و غیبت کسی نکند و سخن چینی نکند و بخیل نباشد و گناه کار بی شمار
نباشد و بدخوی نباشد و زیان کار نباشد و از فرمانهای حق تعالی
سرکشی نکند و کسی را از برای مال و قوت فرمان برداری نکند خلاف
فرمان حق تعالی نکند و از حق گوئی باز نه ایستد و باید که با دوستان
حق دشمنی نکند که ملعون ابدی گردد و رسوای دنیا و آخرت شود
بیت جمله عالم زین سبب گمراه شد   کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

۹۰

بدانکه حق تعالی ببرکت مصطفی علیه السلام اهل مکه را عزیز
کرد و در روی زمین و از بلای اصحاب فیل و غیر آن نگاه داشت و کعبه
را قبله ساخت و نعمتها از برای ایشان بسیار ساخت چون شکر نگفتند و قدر
آن ندانستند و بوی ایمان نیاوردند ویرا از میان ایشان بمدینه برد
و قبله را گردانید و مسجد اقصی را قبله کرد و نعمتهای ایشانرا برد و در
بدر هلاک کردشان و بعد از آن هفت سال در میان ایشان قحط شد
تا غایتی که استخوانها را آرد میکردند و میخوردند و هر جا که می رفتند
بی عزت و بی حرمت و ترسان بودند و ایشانرا غارت میکردند
و بلای بسیار بر ایشان پیدا شده بود حق تعالی ازین حال خبر میدهد
و میگوید که إِنَّا بدرستی و راستی که بَلَوْنَاهُمْ آزمودیم اهل
مکه را و نعمتها دادیم باز از ایشان گرفتیم یعنی آنچه بعلم قدیم از ایشان
دانسته بودیم پیدا کردیم كَمَا چنانک بَلَوْنَا آزمودیم أَصْحَابَ الْجَنَّةِ
خداوندان باغ و بوستان را که ملکی در ولایت یمن بود که اول ایشانرا
عطا دادیم چو شکر نگفتند بلا دادیم چون اهل مکه را چنانک قصه از بوستان
این بود که پیر مرد صالح مسلمان بود در ولایت یمن جائی که او را ضروان گویند

۴۸

گویند از صنعان یمن بمقدار فرسنگی دور بود او را باغی بود که در وی
از هر نوع میوه بود و زراعتها بود چون وقت چیدن آن میوها و
درویدن زراعتها شدی فقیران را بسیار دادی و حق خدای تعالی
برداشتی و در وقت درویدن و جاش کردن و آرد ساختن چهار
عشر دادی حق تعالی وی را برکت داده بود که تا سالی او بکر بس میکرد
چون وی فوت کرد از وی سه پسر ماند گفتند ما را زن و فرزند
بسیار است ما نتوانیم چنان کردن که پدر ما میکرد و برادر اوسط یعنی
نیکوتر ایشان با میانگی ایشان گفت که چنین مکنید و بندگی خدای تعالی
بکنید و بطریق پدر بروید سخن وی را این دو برادر نشنودند و بعده
همه اتفاق کردند بدین و سوگند خوردند چنانکه خدای تعالی گفت
اِذْ اَقْسَمُوا چون سوگند خوردند که لَیَصْرِمُنَّهَا که ببریم میوهای آن باغ
را و بدرویم کشت وی را مُصْبِحِینَ بامداد کننده گان باشیم یعنی در بامداد
پگاه که فقیران ندانند پنهان از ایشان چنین کنیم وَلَا یَسْتَثْنُونَ و
نگفتند ان شاء الله گفتند و قصد نفع خود کردند و رضای حق تعالی را نطلبیدند
فَطَافَ پس گرد گشت عَلَیْهَا بر آن بوستان و باغ و دهقانهای ۴۹

ایشان طَائِفٌ گرد گردنده مِنْ رَبِّكَ از بلاهای خدای تعالی
پروردگار تو یعنی بلای خدای تعالی بوی رسید وَهُمْ
نَائِمُونَ و ایشان در خواب بودند فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ پس گشت
آن بوستان همچون شب تاریک بسوخت با آتش آسمانی و هیچ
درخت میوه و غله نماند و با چون خاکستر شد بقول ابن عباس
رضی الله عنه فَتَنَادَوْا پس آواز دادند یکدیگر را بزم مُصْبِحِينَ
ای داخلین فی الصبح یعنی در وقت صبحدم أَنِ اغْدُوا که بامداد
کنید و پگاه تر بروید عَلَىٰ حَرْثِكُمْ بر کشت خود و بوستان
خود إِن كُنتُمْ اگر هستید صَارِمِينَ برندگان میوها و درو کنندگان
را پگاه تر بروید تا گدایان و مسکینان نباشد چنانکه آموخته شده اند
پیش از این که پدر ایشان بمقدار قوت سالیانه میگرفت و باقی
را با ایشان میداد و هر چه خوشه می شد و هر چه در تک خرمن ماندی
و هر چه در کنار خرمن می ماند همه را با فقیران میداد و فقیران را
چیز بسیار جمع می شد فَانطَلَقُوا پس همه جمع شدند در آخر
شب نزدیک بصبح رفتند بسوی آن بوستان وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ

واشان با یکدیگر سخن آهسته و نرم میگفتند تا فقیران نشنوند
وبا ایشان نروند التخافت یعنی سخن آهسته و نرم گفتن اَنْ لَا یَدْخُلَنَّهَا
که در نیایند دران بوستان هیچ گونه اَلْیَوْمَ امروز عَلَیْکُمْ
بر شما مِسْکِیْنٌ گدایی یعنی آهسته میرفتند وسخن را آهسته میگفتند
در شب تا فقیران نشنوند وبا ایشان دران بوستان نروند
وچیزی ازان میوها نخورند ونگیرند وحاصل قصه این که فقیرانرا
دران بوستان نگذارند وچیزی با ایشان ندهند وَغَدَوْا
وبامداد کردند ورفتند عَلٰی حَرْدٍ بر منع کردن فقیران
ازان میوهای بوستان یا بر غضب بر ایشان وکینه بر ایشان
قَادِرِیْنَ توانایان الحرد منع کردن وغضب کردن و قصد
کردن یعنی در بامداد رفتن بسوی بوستان بقصد آنکه
گدایانرا چیزی ندهند ازان میوها و غلها و ما چی توانیم
که چنین کنیم فَلَمَّا پس چون رَاَوْهَا دیدند آن بوستانرا سوخته
شده وسیاه شده قَالُوْا گفتند اِنَّا بدرستی که ما لَضَالُّوْنَ
گم کرده ایم راه بوستان را واین بوستان ما نیست زیراکه

وگمان ایشان این بود که

ما ازین بوستان چون بخانه رفتیم دی روز پر میوه بود و سوخته
وسیاه شده نبود پس این بوستان ما نیست چون تفحص کردند
نشانیهاء بوستان خود شناختند که بوستان ماست وراه گم
نکرده ایم گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُوْمُوْنَ این نیست که ما راه گم کرده
باشیم بلکه ما محروم مانیم از نعمتهای این بوستان بسبب این نیت
بد که کردیم که بر فقیران رحم نکنیم چنانکه پدر ما میکرد وبخیلی کنیم قَالَ
اَوْسَطُهُمْ گفت آن برادر نیکوتر ایشان که گفته بود که چنین مکنید
سخن وی را نشنودند یاد ایشان کرد که اَلَمْ اَقُلْ لَکُمْ نگفته بودم
مر شما را پیش ازین لَوْلَا چرا تُسَبِّحُوْنَ سپاکی یاد نمی کنید خدای
تعالی ان شاء الله یا سبحان الله نمیگوئید وکار را بخدای نمیگذارید
که بسوی آن این بلا بشما رساید بخیلی کردید ونماز نمی گزار
دید بخاطر این فقیر چنین می آید که شاید که معنی این باشد که چرا
گمان بد می برید بحق تعالی که شما را عوض ندهد وبرکت ندهد
بانچه گدایان می برند چنانکه پدر ما را میداد چرا حضرت او را
منزه نمیگردانید ازین گمان بد زیرا که خواهد اعتماد بر کرم حق تعالی

میکند خدایش میدهد یکی را هفتصد و یا زیاده اگر خواهد
و بخیل کان بدی برد بحضرت او و از برای این در حدیث آمده است
که البخیل لا یدخل الجنة وان کان عابدا والسخی لا یدخل النار
ولو کان فاسقا پس سخن برادر نیکوتر را نشنودند قالوا گفتند
سبحان پاکی از همه عیبها و ازین که چرا ندادند جواب ایشانرا ربنا
پروردگار ما است انا بدرستی که ما کنا بودیم ما پیش ازین
و در نیت بد کردن ظالمین ظلم و ستم کننده گان بودیم در بیان
به نیت بد کردن و رفتار بد و خود را گذاشتن در ترک توکل بحضرت
حق تعالی چون آوار بدی خود کردند فاقبل پس روی آورد
بعضهم بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر یتلاومون
ملامت میکردند یکدیگر را که این چه بدکرداری بود که ما کردیم و رفتار
بد خود را گذاشتیم و سخن حق تعالی را نشنودیم چون پشیمان شدند
قالوا گفتند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم طاغین
از حد بندگی در گذشتگان و ظالمان و عاصیان پس فرمان بودیم
چون گناه خود را دانستند و پشیمان شدند امید رحمت خدای تعالی

داشتند و گفتند عسی شاید بود که ربنا پروردگار ما و امید
میداریم ان یبدلنا که بدل دهد ما را خیرا بهتر منها از آن بوستان
و میوه های او انا بدرستی که ما الی ربنا پروردگار خود یا به پر
وردگار خود راغبون رغبت کننده گانیم و امید میداریم که
ما را ضایع نگذارد و چون توبه بجد کردند و امید رحمت داشتند
که بهتر از آن بوستان بدیشان بدهد نعمت عبدالله بن مسعود گفت
بمن رسیده که چون توبه باخلاص کردند حق تعالی ایشانرا در عوض
آن بوستان دیگر داد که خوشه انگور سیاه وی چون مردی بود
بر پای ایستاده و در تفسیر بصایر آورده است که هم در آنکه
توبه کردند حق سبحانه آن بوستان را بهتر از آن ساخت که بود و
حق سبحانه جزا داد از عذاب خود مر عاصیانرا در دنیا و گفت
کذلک همچون عذاب ایشان است العذاب عذاب هرکه شکر
نعمت من نگوید و کفر آرد بمن در دنیا همچنین عذاب کنم ولعذاب
الآخرة و هر آینه عذاب آخرت مر کافرانرا و عاصیانرا
اکبر بزرگتر است از عذاب که در دنیا کردیم اهل مکه را و اهل بوستانرا

لو كانوا اگر باشند که یعلمون بدانند حقیقت کار را از گناه تا از بستند
و حق خدای تعالی را بدهند بدرویشان نصیب درویشان ازین قصه
اینست که شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حق تعالی بجای آرد تا زوال
نیابد و نعمت نقمت مبدل نگردد چون عذاب کافران را در دنیا و آخرت
بیان کرد و از حال متقیان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله ان للمتقین
بدرستی و راستی که خدای ترسان را عند ربهم نزد پروردگار ایشان
در آخرت جنات النعیم بهشتهای پر نعمت است که آنرا خدای تعالی
داند بر خاطر هیچ کس نگذشته است و چشم هیچ کس ندیده است
در دنیا نصیب درویش اینست که تقوی را شعار خود سازد
و بداند که در قرآن همه وعدهای نیک مر خدای ترسان راست نه
دانشمندان را و نه مر مفتیان را و نه مر شیخان را و نه مر زاهدان ظاهر را
و نه مر حاجیان را و نه مر غازیان را و نه مر خواجگان را که از حرام گیرند
و نمو ما کنند و نان دهند و خلقان را صید خود کنند چون کافران
که میگفتند که اگر قیامت و بهشت و دوزخ باشد محمد مصطفی صلی
علیه و سلم میگوید ما را بهشت خواهد بود چنانکه در دنیا حال بهتر

از مومنان و اگر حال ما بهتر نباشد با ایشان برابر باشد حق تعالی
این آیت فرستاد که افنجعل اما پس میگردانیم ما المسلمین مسلمان
ما نرا در روز قیامت کالمجرمین همچو کافران گناه کار یعنی جزاء
مسلمانانرا نعمتها و بهشت گردانیدیم و جزاء کافران را عذابهای
دوزخ گردانیدیم هرگز برابر نباشد الاستفهام الانکار باز انکار
و عتاب کرد خدای تعالی بر کافران بدین سخن که ایشان گفته بودند
و فرمود ما لکم چه بود مر شما را کیف چگونه تحکمون حکم باطل
میکنید که دوستانرا همچو دشمنان خواهیم هرگز چنین نباشد
چون این حکم ایشان باطل بود بطلان آنرا بیان کرد جل جلاله
ام لکم یا مر شما راست کتاب نامه و کتابی منزل از آسمان که
فرستاده باشیم فیه تدرسون میخوانید آن درس و الدراسة علم
ان لکم فیه اینکه شما راست کتاب لما تخیرون هرانچه میگوئید
و اختیار میکنید از برای خود و آن کتاب هرگز نفرستاده ایم
بشما پس از هوای نفس خود حکم باطل میکنید ام لکم یا مر شما راست
ایمان سوگندها و عهدها علینا بر ما که خداوندیم بالغة نهایت

رسیده است که این سوگند راست است و استوار است و باشد إِلَىٰ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت إِنَّ لَكُمْ که مر شماراست در آن سوگند
وعهد لَمَا هرچه تَحْكُمُونَ حکم کنید از برای خود این نیز هرگز نبود و است
پس حکم شما باطل شد و از هوای نفس شما باشد سَلْهُمْ بپرس ای محمد
این کافران که أَيُّهُمْ کدام است از ایشان بِذَٰلِكَ بدین حکم باطل
زَعِيمٌ کفیل و ضامن و پدیدار یعنی این حکم ایشان باطل است
و هیچ کدام از ایشان قبول نمیتوانند کرد و کفیل نمی توانند شد
چون نمی دانند که باطل است أَمْ لَهُمْ یا مر ایشان را شُرَكَاءُ شریکان
مر خدای تعالی را خاکشان بدهان چنانک گمان میبرند مر بتان
خود را که شریکانند بخدای تعالی در کواشی چنین آورده است
فَلْيَأْتُوا پس بیارند بِشُرَكَائِهِمْ بتان خود را تا بگویند که این حکم
ایشان راست است و قیامت چنین خواهد بود که ایشان میگویند
إِنْ كَانُوا اگر هستید صَادِقِينَ راست گویان که بتان چنین گفته اند
این نیز ندارند زیرا که بتان ایشان چوبی اند و جمادی اند که
سخن نمیتوانند گفت و در کشاف میگوید که أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ ای ناس

يُشَارِكُونَهُمْ فِي هَذَا الْقَوْلِ و بدین تقدیر معنی چنین باشد
یا مر این کافران را از جنس انس و عقلاء عالم شریکان هستند
که موافق ایشان باشند که این راست است و باطل نیست
این نیز ندارند هیچ کس چنین نگفته اند و ما فی الکشاف اولی
باطل بدانک حق سبحانه و تعالی سخن کافران که ما در قیامت
بهتر باشیم از مومنان یا همچون مومنان باشیم ابطال کرده و
از ایشان دلیلی طلب کرد به سه وجه اول دلیل نقلی اتفاقی دوم
و عهدی و سوم عقلی چون ایشان از همه عاجز آمدند
حبیب خود را وعده کرد که ما ایشان را در قیامت عذاب خواهیم
کرد و گفت که یاد کن ای محمد يَوْمَ آن روز را که يُكْشَفُ گشاده میشود
یعنی پیدا کرده شود عَنْ سَاقٍ ای عن بلاء عظیم و شدة قیامت
یعنی یاد کن آن روز را که پیدا کرده شود در وی بلاء بزرگ
و کارهای بزرگ را که اولین و آخرین حیران مانند و شند و هر
و هر یکی را کاری پیش آید که هرگز چنان نیامده باشد در لغت
عرب کشف ساق عبارت است از سختی کار گفته میشود که کشف الحرب

عن ساقها سخت شد چنانکه جنگ را ساق نمی باشد اما چون کسی
را کاری سخت دشوار پیش آید میان خود را ببندد و جامه را بالا می
کشد تا ساق پای خود پاک کند در کشاف آورده است که قال حاتم
اخو الحرب ان عضت به الحرب عضها و ان شمرت عن ساقها الحرب شمرا
یعنی چون کار سخت و هولناک گردد وَيُدْعَوْنَ و خوانده شود
خلق را در عرصات قیامت اِلَى السُّجُودِ بسجده کردن فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
و پس خوانند کافران را و منافقان را سجده کردن از برای آنکه
پشتهای ایشان همچون استخوان پس همچون چیزی یک لخت خَاشِعَةً
خوار و ترسان باشند اَبْصَارُهُمْ چشمهای ایشان یعنی ایشان
بترسند از عذاب و هیبت قیامت و چشمهای ایشان بمغاکی فرو رفته
باشد تَرْهَقُهُمْ میرسد با ایشان ذِلَّةٌ خواری و سیاه رویی
بعده بیان کرد حق تعالی که چرا نتوانند سجده کردن در قیامت
و گفت جل جلاله وَقَدْ كَانُوا و بودند آن کسانی که سجده نتوانند
کرد در قیامت با مومنان امتحنه يُدْعَوْنَ خوانده میشود اِلَى السُّجُودِ
بسجده کردن و نماز بجماعت گزاردن از کعب احبار آمده است

که ایشان سجده نمیکردند و نماز بجماعت نمیگزاردند وَهُمْ
سَالِمُونَ و حال این بود که ایشان تن درست بودند و پشتهای
ایشان همچو استخوان پس یک لخت بود امروز از برای آن سجده
نمیتوانند کرد و یکی از کبر مفلوج شده بود چون وقت نماز شدی
دو کس وی را برداشته بمسجد می بردند و گفتی از هیبت
قیامت و ازین حال میترسم بدانکه سجده فرمودن در قیامت
از برای عقوبت کافران و عاصیان باشد نه از برای تکلیف
مومنان چون آخرة جای تکلیف نیست بدانکه شیخ ابو اللیث
و جماعتی از مفسران در تفسیر خود معنی این آیت بطریق دیگر
نیز بیان کرده اند و دو حدیث روایت کرده اند یکی از ابو هریره
و یکی از ابو برده و حدیث دیگر در کشاف آورده است
و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که یکشف
الرحمن عن ساقه فاما المومنون فیخرون سجدا و اما المنافقون فیکون
ظهورهم طبقا طبقا کان فیها السفافید الی السفود و منح اعنی
یعنی استخوانها السفافید الا سود ... پشت ایشان بندها

گردد و یک لخت شود همچون میخهای آهنین سجده نتوانند کرد
و تاویل آیت و حدیث این وجه میکنند که مراد از ساق حجاب
عزت است که برداشته شود چنانکه ابوهریره روایت کرد که
چون قیامت شود و خلق در عرصات جمع کرده شوند و عذاب و حساب
پیدا شود و داد مظلومان از ظالمان بستانند چون فارغ شوند
ندا رسد که هر کسی هر چیز را بندگی کرده باشد پیدا کند بعده
هر که چیزی را بندگی کرده باشد آن چیز پیدا شود و پیش وی میرود
تا در دوزخ اندازند و بت پرستانرا و جهودانرا بصورت
عزیر پیغامبر و ترسایانرا بصورت عیسی فرشته پیدا شود
و ایشانرا می برد تا بدوزخ اندازد تا کسی نماند و ایشان مگر مومنان
فرمان بردار و عاصیان و منافقان در وی مانند ندا آید که شما
نیز در عقب معبودان خود بروید گویند ما را هیچ خدائی و
معبودی نیست مگر الله تعالی ندا آید که اگر خدای خود را ببینید
شناسید گویند شناسیم بیچون و بیچگونه که او در دنیا بنده
بودیم فاما بندگی کرده بودیم او را ایشانرا قوت بینائی دهد

که هرگز نبوده است نور عظمت و کبریای حضرت پیدا شود ایشان
دانند که نور حق است جل جلاله همه مومنان فرمان بردار در
سجده افتند و منافقان سجده نتوانند کردن روی ایشان
سیاه شود و چون مومنان سر از سجده بر دارند روی
ایشان چون ماه شب چهاردهم باشد این حدیث را
ابوبرده در پیش عمر بن عبد العزیز از پدر خود روایت
کرد ویرا عمر بن عبد العزیز سه بار سوگند داد که راست
میگوئی بعد از آن عمر گفت ما سمعت فی کرامة اهل التوحید حدیثا
هو احب الی من هذا الحدیث والله تعالی اعلم این ضعیف
می گوید این حدیث مصابیح هست فاما چیزی زیادت و نقصان
هست چون حضرت حق تعالی از حال قیامت خبر کرد و کافران
باور نداشتند و قرآنرا افسانه گفتند رسول خود را تسلی
داد و گفت جل جلاله فَذَرْنِي پس بگذار مرا ای محمد وَمَنْ
آنکسی را که یُكَذِّبُ دروغ میدارد ترا بِهَٰذَا الْحَدِيثِ این سخن
یعنی تکذیب میکنند قرآنرا و قرآنرا افسانه میدارند و ترا

دیوانه میگویند و قیامت را منکرند پس بگذار و مرا با من
با من و ویرا هلاک کنم بعذاب دنیا و آخرت سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
بدرستی که زود باشد که درجه درجه و اندک اندک ایشان را بعذاب
نزدیک گردانیم و بگیریم ایشان را الاستدراج اندک اندک نزدیک
گردانیدن خدای تعالی بنده را بعقوبت و خشم خود مِنْ حَیْثُ
از آنجا که لَا یَعْلَمُونَ بدانند که آنجا ایشان میکنیم عذابست هرگاه
که ایشان گناه بیشتر کنند ما ایشان را نعمت دنیا بیشتر دهیم و
هیچ بلایی با ایشان نرسانیم تا ایشان را توبه فراموش شود قال ٤٥
النبی علیه السلام اذا رایت الله انعم علی عبد وهو مقیم علی
معصیة فاعلم انه مستدرج یعنی چون بنده گناه کند و حق تعالی
با وی نیکی کند و بگذارد و ویرا بداند که آن استدراج جزاء او مکر است
و اگر بگیرد او را به عذاب تا توبه کند عنایت اوست وَأُمْلِي لَهُمْ
و مهلت دهیم ایشان را و عمر دراز تا گناه کنند و سزاوار عذاب
گردند الاملاء فرصت دادن إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که
کید من استوارست یعنی عذاب من در صورت نعمت بود دشمنان

سخت استوارست چهار صد سال فرعون را مال و مملکت دادیم
و هیچ درد ندادیم نصیب عارف اینست که هرچند کرامات ازو
ظهور کند ترس وی بیشتر قال سید الطائفه جنید رحمه الله علیه لولا
مکر الله لما طاب عیش الاولیاء و مکر الله ان یطیر علی السماء و یمشی
علی الماء ابتلا در صورت فتوحی باشد و در وی ترس مکر است
و در صورت فتاحی باشد و اینجا ترس بیشتر است که استدراج
و مکر باشد نعوذ بالله من ذلک خواجه عبدالله انصاری فرماید
که اگر در هوا پری مگسی باشی و اگر بر آب روی خسی باشی
٤٦ دل بدست آر تا کسی باشی چون چندین بیان و چندین تقریر کرد
حق تعالی بطلان کفر ایشان را و ایشان ایمان نیاوردند
باز بطریق تعجب و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت أَمْ تَسْأَلُهُمْ
یا میخواهی تو ای محمد ازین کافران أَجْرًا مزدی بر رسانیدن احکام
شریعت فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از تاوان بسیار و مالی که از ایشان
مثقلون میطلبی مُثْقَلُونَ گران بار شده اند بسبب تاوان و زیان که بر
تو نمیکنند الاثقال گران بار کردن یعنی اگر حق را قبول کنند ایشان را

زیان و تاوان نخواهد بود پس چرا ایمان نمی آرند نصیب قرین درویش آنست
که از احباب و اصحاب طمع دنیاوی نکند که طبیعت بشریه از آن
گریزانست در کارهای دنیاوی فرو نطلبند که از غنیمت آنست
نظم گفت پیغامبر که جنت از اله ⁂ گر همی خواهی ز کس چیزی مخواه
چون نخواهی من کفیلم مر ترا ⁂ جنت المأوی و دیدار خدا ⁂
و در بام حق نخواهی آن رواست ⁂ انچنان خواهش طریق انبیاست
⁂ بار خود بر کس منه بر خویش نه ⁂ سروری را کم طلب درویش به
⁂ باز حق تعالی گمان ایشان را که ما بر حقیم ابطال کرد و گفت جل
جلاله أَمْ عِنْدَهُمُ یا نزدیک ایشانست الْغَيْبُ آنچه از خلق نهانست
یعنی لوح محفوظ فَهُمْ پس ایشان يَكْتُبُونَ می نویسند از انجه حکم
میکنند که ما بر حقیم و محمد بر باطل است این نیز نیست پس چون
هیچ دلیل ندارند و ایشان بی عقلند و دشمنان باشند مغرور
نعمت دنیا شده اند و ترا می رنجانند بی جهتی فَاصْبِرْ پس صبر کن
لِحُكْمِ رَبِّكَ از برای حکم پروردگار خود که ایشان را فرصت داده
است در دنیا و چند روزی مهلت داده است تعجیل مکن در رسانیدن

عذاب بایشان وَلَا تَكُنْ و مباش كَصَاحِبِ الْحُوتِ همچو یار
ماهی یعنی مباش تو ای محمد در تعجیل کردن رسیدن عذاب
و بلاها بر دشمنان خود و ملول مشو از رنجانیدن ایشان و
دعا بد مکن بر ایشان چنانکه یونس علیه السلام کرد و در کشاف
آورده است سبب نزول این آیت آن بود که در جنگ احد کافران
غلبه کردند بر مومنان رسول علیه السلام خواست تا دعا
کند بر ایشان این آیت آمد که تعجیل مکن و صبر کن و همچو یونس
علیه السلام بی صبر مباش إِذْ نَادَىٰ چون خواند خدای تعالی
را در شکم ماهی وَهُوَ و او مَكْظُومٌ پر خشم و پر غم کردانیده شده
بود یعنی غمناک بود چونک در شکم ماهی حبس کرده شده بود
و شکم ماهی زندان او بود و خواندن او این بود که لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین و در حدیث است که هر که ببلایی در مانده
شود این تسبیح را بخواند خدای تعالی وی را نجات دهد الکظم خشم
فرو خوردن لَوْلَا أَنْ اگر نه آن بود که تَدَارَكَهُ دریافت یونس را
نِعْمَةٌ نیکی و رحمت مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او لَنُبِذَ و هر آینه

افکنده شدی از شکم بالعراء در صحرائی که دروی نه کوه بود و نه
درخت و نه خانه وهو مذموم و او نکوهیده شده بود یعنی
ملامت کرده شده فاما چون نعمت حق و رحمت حق بوی رسید
انداخته شد و بر بیابانی خالی و مذموم نبود بلکه مرحوم بود چون توبه
کرد فاجتباه ربه فجعله من الصالحین پس برگزیدش پروردگار
پس گردانیدش از نیک مردان یعنی از پیغامبران گردانیدش
و باز بروی وحی فرستاد و شفاعت داد بر قومش نصیب درویش
آنست که در بلا صبر کند و با نکار منکران متغیر نشود و عا بد نکند بلکه
بر سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم عمل کند که گفت اللهم اهد قومی
فانهم لا یعلمون و بدانک الفانی لا یرد نظم بهار شود عاقبت
لیکن نخ میرد ۰۰ گر ماه شود لاغر استاره نخواهد شد ۰۰ یعنی هر چند
ولی فانی شود فی الله و باقی بالله گناه کند بطریق ذلت باز حق تعالی
ویرا توبه دهد و برحمت برساند چنانک یونس را علیه السلام
فهم قصهٔ یونس علیه السلام این بود که ویرا حق تعالی به پیغامبری
فرستاد در زمین و قوم وی بسیار بودند ایشان را وعظ گفت

و نصیحت کرد و بایمان خواند ایمان نیاوردند و ویرا دروغ گوی
داشتند و در غضب شد و از خدای تعالی عذاب قوم خود را طلب
کرد وحی آمد بوی که بایشان بگوی که عذاب خواهد آمد بعد از سه
روز یا بعد از چهل روز و از میان ایشان بیرون رفت وعده
وی باد و پسر وی رفتند و بکرانهٔ دریا رسیدند موج دریا پیدا
و عرو پس ویرا یک پسر برد و در دریا غرق کرد و یک پسر دیگر
را گرگ برد و یونس علیه السلام تنها ماند در کشتی نشست چون در میان
دریا رسید موج بر آورد و کشتی بانان گفتند در میان ما بندهٔ
هست که او از خواجهٔ گریخته است ما عادت این کشتی را دانسته ایم
تا او را در دریا نه اندازیم موج ساکن نمی شود قرعه انداختند
بنام یونس علیه السلام بر آمد چند بار قرعه انداختند هم بنام
وی بر آمد گفتند تو پیغامبر مرسلی ترا در دریا نمی توانیم انداخت
یونس علیه السلام گفت آن بندهٔ گریخته منم خود را خواست تا در
دریا اندازد ماهی دید دهان گشاده بهر طرف که رفت همین دید
چاره ندید خود را انداخت ماهی ویرا بدهان در شکم فرو برد

و ماهی الهام الهی رسید که ما این بندهٔ بزرگ خود را طعمهٔ تو نساختیم
اما وی را در شکم تو باز داشته ایم یک روز یا هفت روز یا بیست روز
یا چهل روز فنادی فی الظلمات یونس علیه السلام خواند خدای
تعالی را در تاریکیهای تاریکی دریا و تاریکی شب و تاریکی شکم
ماهی و گفته اند که آن ماهی را ماهی دیگر بخورد تاریکی دریا
و دو تاریکی شب و تاریکی شکم ماهی و گفته اند که آن ماهی را ماهی
دیگر بخورد تاریکی دریا و تاریکی در شکم ماهی این آیت میخواند
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین پس از آن این دعا را
میخواند الهام الهی رسید ماهی را که وی را بیفکند از پس چنداختش
بصحرا وهو سقیم و او بیمار شده بود و ضعیف شده همچون جوجه
مرغ و موی او ریخته بود حق تعالی درخت کدو را سبز گردانید
در سایه او یونس علیه السلام باشد و آهوی را الهام شد تا او را شیر داد
بامداد و شب آنگاه با قوت شدش و مویش بر آمد پس در خواب
رفت و آفتاب بروی تافت چون بیدار شد درخت کدو
خشک شده بود غمناک شد وحی آمد که بر درخت کدو غمناک شدی

و بر هلاک چندین هزار بندگان من چرا غمناک نشدی و دعای بد
میکردی و چون سه روز یا چهل روز بگذشت بر قوم وی بلا
آمد بر بالای ایشان ایستاد مقدار میل و پاهای ایشان سیاه
شد چون دیدند بلاء خدا را گلیمها پوشیدند و بصحرا بیرون
رفتند و زنان و فرزندان را بیرون بردند و همه کودکان را از
زنان مادر جدا کردند و از یکدیگر بحیلی خواستند و حقهای یکدیگر
که گرفته بودند باز دادند و گفتند الهی ایمان آوردیم بیونس
علیه السلام و دین وی را قبول کردیم و این دعا را خواندند یا حی
حین لا حی یا محیی الموتی لا اله الا انت حضرت باری توبهٔ ایشان را
قبول کرد و بلا را برد و همه مسلمان شدند و دین کافری را
گذاشتند و یونس را علیه السلام پیدا کردند و عزت داشتند
و بادی بودند و وعظ و نصیحت او را قبول کردند یونس علیه
السلام را حق تعالی نگاه داشت از مکر دشمنان و از هلاک
دریا خبر کردم حبیب خود را از آن و صبر فرمود که ما نیز
نگاه داریم از دشمنان صبر کن که ما یار توایم وان ای الله

یعنی بدرستی که شان وکار اینست که یکاد میخواهند ای محمد
الذین کفروا آنانکه کافر شدند لیزلقونک هر آینه از جای بلغزانند
ترا و هلاک کنند الازلاق والزلق بلغزانیدن بابصارهم بچشمهای
شان یعنی چشم رسانند ترا لما چون سمعوا بشنوند الذکر یاد
کردن خدای تعالی را یعنی قرآنرا که دروی ذکر خدای تعالی است
یا وی یاد دهنده است امام نافع لیزلقونک بفتح یا خوانده است
وباقی قرا بضم یا خوانده اند زلقه وازلقه لغزانیدش و دور
کردش از جای ش است یعنی نظر میکنند بتو بخشم و قهر که اگر بتوانند
ترا هلاک کنند بآن امام کلبی میگوید سبب نزول آیت آن بود که
کافران قریش هر حیله که بود کردند بر رسول حق تعالی اورا
نگاه داشت مردی در عرب نام وی عبد الله که سه روز چیزی نخوردی
بعد از آن هر چه را چشم رسانیدی هلاک شدی کافران ورا گفتند
محمد رسان تا هلاک شود و ما از وی باز رهیم آن ملعون گفت
باین بخوبی و خوشی سخنی که محمد است هرگز ندیده ام قصد چشم
رسانیدن داشت حق تعالی رسول علیه السلام نگاه داشت و

و چشم آن کافر اثر نکرد رسول گفت علیه السلام العین حق یعنی
چشم رسانیدن بارادت حق تعالی اثر دارد و امام حسن بصری
گفت داروی چشم زخم خواندن این آیت است و ان یکاد الذین
کفروا لیزلقونک بابصارهم و هر که در چشم نیک نماید باید گفت ماشاء
الله لاحول ولا قوة الا بالله ویقولون و میگویند کافران انه
بدرستی که محمد لمجنون هر آینه دیوانه است وما هو و نیست
این قرآن الا مگر ذکر یاد دهنده و پند دهنده للعالمین مر جهانیان را
در تفاسیر چنین آورده است و بخاطر این فقیر چنین می آید که
احتمال دارد که هو راجع باشد بر رسول علیه السلام که کافران اورا
دیوانه میگفتند ذکر یعنی ذاکر باشد و قهر قلب باشد یعنی
غافل و دیوانه نیست بلکه ذاکر است و ناصح و واعظ همه
عالمیان است چنانکه میگویند رجل عدل ای عادل والله تعالی اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة روز قیامت ما الحاقة
چه روز قیامت وما ادریک و چه دانی تو ای محمد ما الحاقة
که چیست روز قیامت یعنی هر چند که صفت او ورا بیان کنیم

ازان هیبت ترست و سخت تر تا کسی نمیند سختی و را اند الحاقة
اسم فاعلیت از حق الامر اذا وجب و ثبت ای الساعة الحاقة
یعنی ساعتی که ثابت است و واجب است آمدن آن بی شک
الحاقة مبتدا و ما الحاقة خبره ای ای شیء هی تفخیما لامرها
هرانک حق تعالی درین سوره بیان کرده است عذاب و منکران قیامت
و ثواب مومنان و ترس کارانرا و گفت جل جلاله کذبت
دروغ گوی داشت ثمود قوم صالح پیغامبر که آب ایشان اندک بود
وعاد قوم هود پیغامبر مر پیغامبران خود را بالقارعة بروز قیامت
القرع کوفتن ای الساعة القارعة یعنی ساعتی که بکوبد دلها بترسی
و آسمانرا بشکافتن و کوهها را بگداختن و ستارکانرا بریختن چون
روز قیامت را یاد کرد کسانی را که بقیامت ایمان نیاوردند
عذاب ایشانرا در دنیا بیان کرد تا کافران بترسند و از کار
باز ایستند پس گفت جل جلاله فاما ثمود اما قوم صالح که ثمود نام
بودند فاهلکوا پس نیست کرده شدند بالطاغیة بسبب
بی فرمانی مر پیغامبر خود را و قبول نا کردن حکم خدای تعالی را او د

طاغیه بمعنی طغیان باشد و الطغی و الطغیان از حد در گذشتن
و بقول امام قتاده مراد از طاغیه صیحه است یعنی آواز سخت عظیم
از حد در گذشته بود و آن آواز جبرئیل بود و همه ایشان بآن آواز
هلاک شدند و بقول دیگر مراد از طاغیه رجفه است یعنی زلزله و
و جنبانیدن زمین که همه را فرو برد و بقول دیگر مراد از طاغیه
صاعقه است یعنی آتش آسمانی که آمد و همه را بسوخت قصه صالح
پیغامبر علیه السلام هرانک صالح به پنج پشت بنوح می رسید و او
مرد سرخ و سفید و از بهترین مردم بود و خویشان بسیار داشت
و همه پیغامبران چنین بودند حق تعالی وی را به پیغامبری فرستاد
بقبیله خود که خویشان وی بودند و در میان شام و حجاز می بودند
و خانه در کوهها ساخته بودند از برای تابستان و زمستان سنگها را
بریده و منزلها ساخته بودند و بتان داشتند و می پرستیدند
و صالح ایشانرا با یمان و بندگی حق تعالی خواند ایشان قبول
نکردند و گفتند لا اله الا الله صالح رسول الله و از صالح معجزه طلب
کردند وی گفت اگر معجزه را نمایم شما ایمان نیاورید همه بگفتند آری

خدای تعالی هلاک شوید این سخن وی را قبول نکردند و ایشان را در
عیدی بود که بیابان بیرون آمدندی و در عیدگاه خود بتان را سجده
میکردند صالح را گفتند تو نیز در عیدگاه ما بیا و خدای خود را
بخوان و ما خدایان خود را بخوانیم صالح قبول کرد و چون بعیدگاه
رسید اتفاق کردند که از وی چیزی طلب کنیم که نتواند آوردن
و عاجز شود و در عیدگاه ایشان سنگ بزرگی بود گفتند اگر ازین
سنگ شترماده بیرون آوری سیاه پیشانی و سفید موی پاک
و یال باشد مر ورا و موی پیشانی و چشم باشد بروی و آبستن ده ماهه
باشد و بزاید در حال اگر چنین کنی ایمان آریم بتو و بخدای تو
دنیا بگذاریم و اگر نتوانی آوردن ما دانیم که بتو چه باید کردن
سخن ایشان را صالح شنید غمناک شد و از خدای تعالی شرم داشت
تا بجا اند چون چاره نبود از ایشان عهدها گرفت که اگر چنانک
چنین شتری از سنگ بیرون آید شما ایمان آرید چون عهد تمام کرد
صالح از خدای تعالی درخواست کرد و دعا کرد و مومنان آمین
میگفتند بقدرت خدای تعالی آن سنگ جنبیدن و نالیدن گرفت

و شترماده از وی بیرون آمد بقدرت حق تعالی چنانک ایشان
طلب کرده بودند شترماده آبستن ده ماهه سیاه پیشانی سفید
یال و موی و چشم بس بزرگ که از پهلوی وی تا پهلوی دیگر وی
صد و بیست گز و از آن سنگ بیرون آمد و روان شد تا
در میان مردم رسید و بخفتید و بچه آورد بس بزرگ تر از
مادرش پس روی بصحرا نهادند و چری خوردن گرفتند و این
همه دیدند و ایمان نیاوردند و گفتند صالح جادوست اگر
قوم نبودی و این سنگ ساز کرده بی الهی همه را از انکار
نگاه داری و ثمود را از برای آن ثمود میگفتند که آب ایشان
اندک بود ثمد آب اندک را گویند و قوم وی عرب بودند
حوضی داشتند که از تک وی آب بیرون می آمد ثمودی پیت جاهیست
و هر روز آن آب بر می شد ایشان بخشش میکردند میان خود
و شتر صالح یک روز خوردی همه آب را و هم چندان شیر دادی
که آب خوردی از پستانهای وی شیر میرفتی هر چند جای آوردندی
پر شدی یک روز نوبت همه ستوران ایشان بودی در روزی که

نوبت شتر وی بودی آب از سر کوهها آوردندی تا بجوردند کار بر ایشان
دشوار شد و اگر صبر کردندی و ایمان آوردندی حق تعالی چشمهای آب
روان کردی و از آن شتر نفع بسیار بود از شیر وی و از موی وی و از
پشم وی هر چند که بایست شان میگرفتند تا توانگر شدند و شتر در
میان ایشان بود مدتی و در تابستان در بلندیهای کوه و تیز بالای
کوه بودی و از هیبت و ترس آواز وی ستوران ایشان
برمیدندی و در پایان کوهها فرود آمدندی و از ترس وی
خواب و لاغر شدندی و در زمستان شتر صالح در بیابان و کوهها
بودی از ترس وی شتران ایشان بر بالای کوهها رفتندی
و هلاک شدندی این شتر رحمت خدای تعالی بود چون شکر نکفتند
بلائی شد و عود را دو زن بودند بغایت خوب صورت و مال
بسیار از همه نوعها داشتند گوسفند و شتر و غیر آن یکی را صدوق
نام بود و دیگری را عنیزه و دو مرد با ایشان عاشق بودند و
خواستگاری میکردند یکی قدار نام بود و وی عاشق صدوق
بود و دیگری را مصدع نام بود و وی عاشق عنیزه بود و

نیز مال بسیار داشتند هر دو مهمان بخانه آن دو زن بودند و آن
دو زن دشمن صالح داشتند و کافر بودند و بسیار سعی میکردند
بکشتن شتر صالح صدوق گفت آب ندارد که شما را مهمانی
کنم و شراب دهم از برای آنکه امروز نوبت شتر صالح است
و هیچ کس آب نمی تواند آورد عنیزه گفت اگر درمیان ما مردی
بودی که شتر را کشتی آب بسیار شدی حالا در میان مردان
ما کسی مرد نیست قدار و مصدع گفتند ما شتر را بکشیم چه خواهید
آن زنان گفتند ما و همه مال ما از آن شما و هر دو زن نقاب از روی
خود برداشتند چنان خوب بودند که نهایتی نبود و هر دو
دختران خود را و کنیزکان خود را با ایشان نمایند هر دو بدبخت را
شراب بسیار دادند تا مست شدند و رفتند و یاران خود را که
کافر بودند خبر کردند و ایشان هفت کس بودند همه شراب
خوردند و مست شدند و رفتند در آن راهی که شتر میرفت
تا آب خورد و آن مجهول کوچه شده بود کمین کردند چون شتر
پیدا شد برخواستند و بشمشیرها حمله کردند شتر حمله با ایشان کرد

گرگجیشد قدار ازپس شتر کمین کرده بود برخاست وپای راست
شتر را پی کرد ومصدع تیر انداخت وپای چپ شتر را برید بروی
افتاد وشتر را کشتند بچه شتر چون دید که مادر او را کشتند گریخت
وبکوه برآمد ایشان گوشت شتر را بخش کردند وبخانها بردند
چون خبر بصالح رسید صالح دور بود چون مومنان آمدند حال
جنان شده بود بچه چون صالح را دید بگریست وسه بار بانگ کرد
وگفت دریغ مادر من وهم دران سنگ که مادرش برآمده بود
درآمد وناپیدا شد صالح گفت روز دیگر را عذاب بیاید بشما
واین در شبانگاه چهارشنبه بود گفت روز اول روهای شان
زرد شود وروز دوم سرخ شود وروز سیوم سیاه شود بعد ازان
همه هلاک شوید چون این گفت کافران قصد کردند که صالح پیغامبر
را بکشند چون رفتند فرشتگان برایشان را در راه هلاک کردند
که چون روز شد کافران دیگر گفتند که ایشان را کشت ما نیز او را بکشیم
ولشکر بسیار جمع کردند ورفتند تا صالح را بکشند قوم صالح
ایشان را نگذاشتند وگفتند صبر کنید اگر سه روز عذاب بیاید شما

همه هلاک خواهید شد واگر نیاید بعد ازان صالح را هلاک سازید
بازگشتند صباح پنجشنبه بود که روهای شان زرد شد روز
آدینه سرخ شد روز شنبه سیاه شد روز یکشنبه بود که زمین
بجنبید واز آسمان آوازی پیدا شد وآتش آمد وهمه هلاک
شدند مگر یک بجای مانده بود که همه را دید و وبا بای داوند
بازرفت ومردم را خبر کرد و وبا نیز هلاک کردند وقوم
صالح که ایمان آورده بودند هیچ کس هلاک نشد وبعد ازان صالح
گفت قوم خود را که ازین جای سمی باید رفت که اینجا قهر
خدا ظاهر شده است همه مومنان احرام بستند وبا صالح
بحرم مکه آمدند وهمانجا مقیم شدند تا فوت کردند این قصه
را از کواشی واز تیسیر نقل کرده شد نصیب درویش آنست
که از صحبت اهل دنیا پرحذر باشد واهل حق را انکار نکند ونگاه
داشت شریعت کند واز بدعت وضلالت دور باشد وَاَمَّا
عَادٌ واما عادیان که قوم هود پیغامبر بودند علیه السلام
بیشتر از صالح بود فَأُهْلِكُوا پس نیست کرده شدند بریح

صَرْصَرٍ باد سرد سخت آواز و قیل باد سرد عَاتِيَةٍ سرکش
و بیفرمان باد و بر خزنه داران العتو والعتی از حد درگذشتن
و بنهایت بری رسیدن در حدیث است که هیچ وزیدن باد نیست
و قطره باران نیست که مگر بمقدار وی فرشته بر وی موکلست
مگر باد عاد و باران طوفان نوح که بی اندازه بود سَخَّرَهَا و بر گماشت
حق تعالی آن باد را و فرستادش عَلَيْهِمْ بر عادیان التسخیر فرمان
بردار گردانیدن و گماشتن سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ
و هشت روز حُسُومًا شوم که همه نیکی را از ایشان بریده و همه را
هلاک کرد الحسم بریدن و داغ کردن حسوما مصدر است ای تحسم حسوما
ای یقطع قطعا او جمع حاسم صفة ثمانیة ایام ای متتابعا فوق و
حسوما ینقطع الخیر و آن هشت روز در آخر زمستان بود که آن را ایام
عجوز خوانند زیرا که عجوز آخر چیزی باشد یا از جهت آنکه درین
روزها پیره زنی از عادیان در غاری در آمده از باد گریخته بود روز
هشتم باد در آن غار در آمد و آن پیرزن بیرون آورد و هلاک کرد
از بهر آن این روزها را ایام عجوز گویند فَتَرَى پس ببینی تو ای

تا هر کس که ببیند الْقَوْمَ آن مردمان را یعنی عادیان را فِيهَا در
روزها و شبها صَرْعَى هلاک شده گان و افتاده گان جمع صریع
الصرع افکندن كَأَنَّهُمْ گویا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهاء درخت خرما اند
جمع عجز خَاوِيَةٍ میان تهی و افتاده یعنی در درازی
همچون درخت خرما اند که پوسیده شده باشد و باد او را از بیخ
برکنده باشد و انداخته الخوی الخواء افتادن و تهی شدن
فَهَلْ او پس هیچ تَرَى می بینی تو ای محمد لَهُمْ مر ایشان را
مِنْ بَاقِيَةٍ کسی باقی مانده باشد از ایشان یعنی هیچ کس
از ایشان باقی نماند و نسل ایشان منقطع شد پس هر که کافر
شود بتو چنین خواهد شد قصه عادیان بدانکه عادیان اهل یمن
بوده اند و در احقاف یعنی در ریگها می بودند و نشان داشتند
حق سبحانه و تعالی هود پیغامبر را برای ایشان فرستاد و فرمود
ایشان را تا بت پرستی بگذارند و ظلم نکنند ایشان قبول نکردند
و بر پیغامبری وی کافر شدند و فساد آغاز کردند در زمین
عرب حق سبحانه و تعالی باران را از ایشان باز داشت سه سال

در میان ایشان قحط بود هفتاد کس را بمکه فرستادند تا دعا کنند
باران خواستند و در مکه آن وقت عمالقه بودند یعنی فرزندان
عملاق که فرزند نبیره نوح بود بمکه رفتند و مدتی بودند بعد ازان
خواستند تا دعا کنند در میان ایشان یکی مرد مسلمان بود و از
قوم هود بود مرثد نام او گفت شما را دعا سود نمی دارد سخن
پیغامبر خود را قبول کنید و دین حق را قبول کنید تا خلاص
بیابید ایشان سخن وی را قبول نکردند و وی را از خود جدا کردند
و رفتند مرثد در عقب ایشان میرفت تا رسیدن بصفا و دعا
کردند که ای خدای هود اگر هود راست میگوید ما را باران بده
که ما از برای باران آمده ایم پس حق تعالی سه پاره ابر را فرستاد
یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و آواز شنیدند که کدام می باید
قبول کنید گفتند ابر سیاه را باران بیشتر می باشد آنرا قبول کردیم
آوازی شنیدند که قبول کردید بلای خدا را که همه چیزها را بسوزد
و خاکستر گرداند آن ابر بفرمان خدای تعالی در ولایت ایشان پیدا
شد شاد شدند که باران آمد کسان ما را دعا قبول شد و زبان

طعن و تشنیع بر هود گشادند که اینک باران آمد تو میگفتی که بلا خواهد
آمد وحی آمد که بگوی که این بلای خدای تعالی است باد است
در روی زمین بلاست پس حق تعالی وحی فرستاد بباد عقیم که در زمین
چهارم می باشد پس بیرون آمد مقدار سوراخ بینی فرختاخ
فرشتگان که بر باد موکل بودند گفتند الهی این باد همه روی زمین را
هلاک خواهد کرد وحی آمد بباد که باز گرد و بمقدار سوراخ انگشتری
بیرون آی پس هود پیغامبر وحی آمد که خطی بکش تو و مومنان
در میان آن خط باشند بفرمان خدای تعالی ازان باد باد خوش
در آمدی و هیچ ضرر نکردی بمومنان برسیدی و بهر چه ازان باد
برسیدی بسوختی و خاکستر شدی و عادیان بس بلند و تنومند
بودندی همه ستوران را و زن و فرزندان را در آن دره کوه
در آورده اند و بر سر دره کوه صف زدند که باد را نگذاریم
تا در آید حق تعالی باد را بر ایشان گماشت تا ایشان را می برد در
هوا و بر زمین میزد و هلاک میکرد تا همه هلاک شدند
مگر خلخال که کلان تر ایشان بود هود پیش وی آمد و گفت ای

خلخال ایمان آرد بخدای تعالی گفت ای هود آن چه شیر اند که
درمیان بادیه آیند و قوم مرا هلاک میکنند هود گفت
آن شیر نیستند بلکه فرشتگان خدااند خلخال گفت که این
جادوی نیست ایمان نمی آرم باد ویرا برداشت و بر زمین زد
هلاک کرد همه مال ایشان نیز هلاک شد هر که ایمان آورده بود
از مکه آمد و خبرها گفت و مومنان همه شاد شدند و یقین ایشان
زیاده شد نصیب درویش اینست که بجان و دل و ظاهر و
باطن احکام اسلام قبول کنند تا در امان باشند این قصه را
از تفسیر بشیر آورده شد وَجَاءَ آورد فِرْعَوْنُ آن کافر ملعون
که دعوی خدای میکرد وَمَنْ قَبْلَهُ و آنکسانی که پیش از وی
بودند و من قِبَله نیز خوانده اند و این قراءة حمزه و کسائی
و معنی وی آنست که و آن کسانیکه یاران او بودند و پیرو
وی بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و دیههای وی زیر و زبر کرده
شده و نگونسار کرده شده یعنی دیههای و شهرهای قوم لوط
الْاِئْتِفَاكُ برگشتن و زیر و زبر شدن بِالْخَاطِئَةِ یعنی فرعون

و این کافران دگر خطا و کفر و گناه آوردند الخاطئة مصدر
و قیل بالافعال ذات الخطاء جاء آمدنش و جاء به آوردنش
فَعَصَوْا پس بی فرمانی کردند رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پرور
دگارشان را فَأَخَذَهُمْ پس گرفت شان خدای تعالی اَخْذَةً
گرفتنی رَابِيَةً سخت و غالب و زیاده شونده و الربوا
افزون شدن قوم فرعون را حق تعالی بدریا غرق کرد
چون سخن موسی را علیه السلام نشنودند و ایمان نیاوردند
و قوم لوط بر زمین فرو برد چون سخن پیغامبر خود را نشنودند
و ایمان نیاوردند پس هر که سخن خدای تعالی و سخن رسول
را نشنود و قبول نکند کافر باشد و بعذاب دنیا و آخرت
مبتلا گردد قصه فرعون بیاید ان شاء الله تعالی قصه قوم لوط
را بیان کنیم اینجا در تفسیر بشیر آورده است که امام سدی
گفت که لوط پیغامبر علیه السلام پسر عم ابراهیم خلیل الله صلوات الله
علیه بود و در گواشی آورده که برادرزاده ابراهیم بود
حق ویرا به پیغامبری فرستاد در پنج شهر که در زمین شام بود

واهل آن شام شهرها چهار هزار بودند یا چهار صد بار هزار هزار
و بیست سال لوط پیغامبر در میان ایشان بود ایمان نیاوردند و در
شهرهای ایشان نعمت فراوان شده بود و در شهرهای دیگر قحط
بود و مردم از بهر غله خریدن می آمدند و هر کس پیش لوط آمدی
لوط او را طعام دادی لوط را ازین کار باز داشتند و گفتند
که مردمان را طعام مده ابلیس علیه اللعنة خود را بصورت بچهٔ امرد
ساخت و پیش ایشان آمد و آن قوم را بکار بد خواند و گفت
هر که بشهر شما بیاید از غریبان از برای غله خریدن این کار بد
بوی بکنید تا باز دیگر نیاید چون این کار بد در میان ایشان بسیار
شد زمین بنالید و آسمان نیز بنالید پس حق تعالی دوازده
فرشته فرستاد و بقول دیگر ده فرشته و بقول دیگر سه فرشته
فرستاد و با ایشان جبرئیل و میکائیل بود صلوات الله علیهم اول
پیش ابراهیم علیه السلام آمدند و ابراهیم را باسحاق علیهما السلام
مژده دادند که حق تعالی بوی خواهد داد از ایشان پرسید ابراهیم
علیه السلام گفت که دیگر بچکار آمده اید گفتند ما را فرستاده اند تا قوم

کنیم که ایشان کارهای بد میکنند مردان و بچگان نزدیکی میکنند
و کبوتربازی میکنند و بچکار بازی میکنند و جنگ سنگ میکنند
و غریبان را از غله خریدن باز میدارند و طعام بایشان نمی
دهند و سخن پیغامبر خود را نمی شنوند پس ابراهیم گفت اگر میان ایشان
صد کس بودی که این کارها نکردی عذاب نکردندی گفتند
نی باز گفت پنجاه کس بودی یا ده کس بودی عذاب بایشان رسیدی
فرشتگان گفتند که در میان ایشان لوط و دختران وی مسلمان اند
و ما ایشان را نجات دهیم فاما عروس وی کافرست او را هلاک کنیم
و فرشتگان رفتند چون بدهقانی لوط رسیده بودند بدیدند
که دختران لوط علیها را آب میدادند و دوازده دختران بودند
فرشتگان خود را بصورت جوانان امرد بایشان نمودند و گفتند
که هیچ کس باشد که ما را مهمان داری کند گفتند نی مگر پدر ما
لوط علیه السلام گفتند که بما بیایید رفتند تا بمنزل لوط رسیدند
عروس لوط آن بدکردار از آمدن مهمانان لوط قوم لوط را خبر کرد
و آن قوم آمدند و صورتهای نیک دیدند که هرگز ندیده بودند

آن قوم گرد آن خانه گرفتند و لوط از خانه بیرون و ایشان را نصیحت
کرد و گفت مرا فضیحت میکنید پیش مهمانان من اینک دختران
من نکاح بکنید و بگیرید آن بدبختان گفتند که ما را بنکاح ایشان
رغبت نیست تو میدانی ما چه میخواهیم لوط گفت کاشکی مرا
قوت بودی یا لشکر بودی تا شما را خنک کردمی و نگذاشتمی تا
قصد بد کنید بمهمانان من عروس لوط آب گرم بر سر مهمانان
ریخت تا از خانه بیرون آیند آن آب بر سر آن کافران ریخته شد
و همه کافران را برص پیدا شد جبرئیل در آن حاضر بود و خود را
ظاهر کرد و گفت ای لوط مترس از ایشان که ما فرشتگانیم
آمده ایم تا ایشان را هلاک کنیم در را بگشای در بگشادند کافران
در آمدند همه کور شدند و بازگشتند و گفتند که لوط جادوان
آورده است تا فردا وی را با مهمانانش هلاک گردانیم پس جبرئیل
مر لوط پیغامبر را فرمود که با اهل خویش از میان این کافران
بیرون رو که صبحدم بایشان عذاب خدای تعالی خواهد رسید
لوط گفت ازین زودتر میخواهم فرشتگان گفتند صبح نزدیکست

لوط با دختران خود از میان ایشان بیرون رفت و عروس وی
با ایشان نرفت جبرئیل چهار شهر بپر خود برداشت و یکی بگذاشت
چون ایشان این کارهای بد نمیکردند و بالا برد آن چهار شهر چندانکه
فرشتگان آواز سگ و مرغ در آسمانها می‌شنودند بعده بالا را
شیب کرد و شیب را بالا کرد و بر سر ایشان سنگ از سجیل یعنی
خشت پخته یا از دوزخ سنگ سخت می‌آوردند و می‌انداختند
چون عروس لوط آواز آن کافران بشنود سر پس کرد و گفت
که ای دریغ قوم من سنگ بر سرش آمد و هلاک شد بیت با بدان
یار گشت همسر لوط ∴ خاندان نبوتش گم شد ∴ سگ اصحاب
کهف روزی چند ∴ پی نیکان گرفت و مردم شد ∴
و این عذاب از ظالمان این امت دور نیست خدای تعالی
چنین فرمود پس لوط پیغامبر دختران از ایشان بود و ابراهیم آن
دختران را بشوهران داد و همه پیغامبران بنی اسرائیل از ایشان
شدند نصیب درویش ازین قصه اینست که از کارهای بد توبه
کند و از ظلم دور باشد رسول گفت لا ینظر الله الی رجل اتی

رجلا او امراة فی دبرها یعنی حق تعالی بنظر رحمت نظر نکند
بکسی که بمردی یا بزنی نزدیکی کند از راه پس و این حدیث در مصابیح
مذکورست و این قصه را از کوشتی و تیسیر آورده شد و از قصه
نوح نیز خبر کرد حق تعالی و گفت جل جلاله إنا بدرستی که ما
لما چونکه طغی بی فرمانی کرد الماء آب طوفان نوح و همه
روی زمین آب گرفت حملناکم برداشتیم پدران شمارا
و شما در پشتهای ایشان بودید الحمل کسی را بر ستور خود
نشاندن و برداشتن فی الجاریة در کشتی که میرفت
بر روی آب الجاریة کشتی روان لنجعلها تا کردانیدیم کشتی
را یعنی نجات مومنان را و ترسانیدن و هلاک کردن کافران را
که بیرون کشتی بود لکم مر شمارا تذکرة یاد دهنده و وعظ
کوینده و پند دهنده مر مومنان را و ترساننده مر کافران را
وتعیها تا یاد گیرد قصه این کشتی نوح را أذن گوش
واعیة یاد گیرنده الواعی نگاه داشتن و یاد داشتن
تا پیدا شد مردمان را این نجات دادن مومنان را و هلاک کردن

کافران چون این آیت آمد رسول علیه السلام گفت با علی
از خدای خواستم تا گوش ترا چنین کرد اند که هیچ چیز را فراموش
نکنی بعد ازو هیچ چیز را فراموش نکرد قصه نوح را بیان
کرده شود در سورهٔ نوح چون قیامت را بیان کرد و منکران
او را یاد کرد از حال وی خبر کرد و گفت جل جلاله فإذا
پس چون نفخ دمیده شود فی الصور در صور نفخة
واحدة یک دمیدن و آن دمیدن اولست و بقول
ابن عباس دمیدن دوم است وحملت و چون برداشته
شود الأرض زمین والجبال کوههای زمین را و آنچه
درو نیست و کوهها را بردارد باد سخت یا فرشتگان یا بقدرت
خدای تعالی بی سببی برداشته شود در کشاف چنین آورده است
فدکتا پس زده شود زمین و کوهها را بیکدیگر دکة
واحدة به یکبار زدنی و بقول امام حسن بصری کوهها چون
کردی کرده و بر روی کافران بشینند فیومئذ پس در آن
وقت که در روی دو دمیدن باشد در عقب دمیدن دوم

وقعت الواقعة افتد افتنده یعنی قیامت بیاید بدانکه
صور مانند شاخیست درازی وی پنج هزار ساله راهست وگرد
وی ده هزار ساله راه و هر وی را هفت شاخست درازی
هر شاخی هزار ساله راهست و در هر شاخی سوراخها چون زنبور
خانه در شاخ اول جانهاء فرشتگان باشد و در دوم جانهای
پیغامبران باشد و در سیوم جانهاء صدیقان باشد و در سیوم
جانهاء صدیقان باشد و در چهارم جانهاء شهیدان باشد
و در پنجم جانهاء مومنان باشد و در ششم جانهاء کافران
باشد از آدمیان و دیوان و پریان و در هفتم جانهاء همه
مخلوقات دیگر باشد در تنبیه الغافلین آورده است که در یک
روایت از رسول علیه السلام سه دمیدن است و در روایت
دیگر دو دمیدنست و دمیدن اول را دمیدن فزع گویند
یعنی ترس کما قال الله تعالی ونفخ فی الصور ففزع من
فی السموات ومن فی الارض و آن چنان باشد که اسرافیل
بصور در دمد و گوید انتبهوا ایها الغفلة یعنی با خود آیید ای غافلان

۹۴

چون این آواز را بشنوند ترس و بیمی در دل خلق در افتد و همه
کارها بگذارند و زلزله در زمین افتد و همه برین حال مانند چنانکه
خدای تعالی خواسته بود باز خلق بکارها مشغول گردند و عمارتها
کنند تا چهل سال یا بیشتر و یا کمتر و همه روی زمین کافر گردند و یک
مومن نماند آنگاه اسرافیل را فرمان آید تا بار دیگر صور در دمد
و آن دمیدن مردن باشد کما قال الله تعالی ونفخ فی الصور
فصعق یعنی مات من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله
و درین دمیدن بگوید اسرافیل علیه السلام که ای جانها بیرون
آیید از قالبها همه خلق بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و بردارندگان عرش باز جان همه را بگیرد ملک الموت ماند پس او را
نیز حق تعالی بمیراند خطاب رسد که لمن الملک الیوم ملک کراست
امروز هیچ کس نباشد که جواب گوید حق تعالی خود جواب گوید که
لله الواحد القهار القهار ملک مر خدای راست که یکی است و
یگانه است در ذات و صفات خود و سخت قهر کننده است
بر دشمنان خطاب رسد که کجا اید جباران و متکبران و مشرکان

وفرعون صفتان وفرزندان ایشان زمین را کشاده گردانند
وهمواره خیابک آدمی را یعنی بختیار یاکه باز گشتند چون وقت
آن شود که خلق را زنده کنند از بحر الحیوة و آن دریائیست
زیر عرش چهل روز باران بارد همچو آب منی و قالبهای همه خلق
پدید آیند اول کسی که زنده شود اسرافیل باشد فرمان شود
تا در صور بدمد و آن دمیدن نفخه بعث باشد و بگوید ایها العظام
البالیة وایها العروق المنقطعة وایها الاوصال المتفرقة قوموا لفصل
القضاء یعنی ای استخوانهای پوسیده و رگ بریده و پراکنده شده
زنده شوید از برای حکم خدای تعالی پس جانها نیز از صور بیرون
آیند چنانک زنبور و میان زمین و آسمان پر شوند و هر جانی
در قالب خود در آیند و زنده شوند و از گورها بیرون آیند اول
کسی که زنده شود و از گور بیرون آید حضرت مصطفی باشد علیه
الصلوة والسلام نصیب عارف آنست که همه عالم مظاهر شناسند
بیک دمیدن بمیرد و بدیگری زنده شوند این را از اسرافیل دانستن
از رب جلیل است نظم ای قبا پوشیدگان زیر پوست ۰ الوصال

باز گردید از عدم را و زد دوست ۰ مطلقا آواز خود از شه
بود ۰ گرچه از حلقوم عبد الله بود ۰ همچنین اولیاء الله نیز
مظهر بند دلهای مرده طالبان زنده بحیات ابدیه بانفاس
مبارک ایشان و دلهای منکران بمیرد بنظر قهر ایشان نظم
همین که اسرافیل وقتند اولیا ۰ مرده را زیشان حیاتست و نما
۰ جانهای مرده اندر گور تن ۰ بر جهد ز آواز شان اندر کفن
۰ چون شدی من کان لله از وله ۰ من ترا باشم که کان الله له
۰ رو که بی یسمع و بی یبصر توئی ۰ سر توئی چه صاحب سر توئی
97 وانشقت السماء و شکافته شود آسمان فهی پس این آسمان
نظر یومئذ وران روز واهیة سست باشد و پاره پاره
شود الوهی سست شدن والملک و فرشتگان علی ارجائها
بر کنارهای آسمان باشند دران حال ایستاده تا چه فرمایند ایشانرا
جمع و جاء یا فرشتگان بر کنارهای زمین باشند و جمله ایستاده
وصفها زده باشند و خلایق در میان ایشان ویحمل و بردارد
عرش ربک عرش پروردگار ترا فوقهم بر بالای خلایق یومئذ

دران روز و دران وقت ثمانیة هشت فرشته در کشاف
آورده است که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که بردارندگان
عرش حالی چهار فرشته اند چون قیامت شود بفرمان خدای
تعالی هشت شوند پایهای ایشان در زیر زمین هفتم باشد
بعضی از ایشان بصورت آدمی باشند و بعضی بصورت گاو
و بعضی بصورت فرشته و بعضی بصورت شتر و بعضی بصورت
کرکس و در روایت دیگر اینست که هر هشت بصورت بز کوهی باشند
از میان سم ایشان تا زانو هفتاد هزار ساله راهست چهار از آن
فرشتگان این دعا را میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک
بعد قدرتک و چهار دیگر این دعا را میخوانند که سبحانک اللهم و بحمدک
لک الحمد علی حلمک بعد علمک و امام ضحاک گفت که بردارندگان
عرش هشت صف باشند که شمار ایشان را خدای تعالی داند
یومئذ تعرضون دران روز عرضه کرده شوند از برای جزا
و حساب الوض چیزی پیش کسی آوردن لا تخفی پوشیده
نماند منکم از شما خافیة هیچ نهانی نصیب درویش اینست

داده باشد

۹۸

که ظاهرش همچون باطن و باطنش همچون ظاهر باشد و در خبر است که
در قیامت خلق را سه بار عرض باشد دو عرض از برای عذر و
حجت و مجادله باشد و عرض دیگر از برای خواندن نامهها
نامهها باشد نصیب درویش اینست که در دنیا حساب خود
بکند و از بدیها توبه کند هر روز از نماز دیگر تا نماز شام بمحاسبه
و استغفار مشغول باشد فاما من پس اما کسی که اوتی داده
شود کتابه نامه اعمالش را بیمینه بدست راست فیقول
پس میگوید هاؤم بگیرید این نامه مرا اقرءوا بخوانید کتابیه
نامه مرا و این سخن را از غایت شادی گوید از بسیاری
طاعتهای پذیرفته و توبها که دران نامه باشد و دوستان خود را
این گوید انی بدرستی که من ظننت دانسته بودم یقین که
انی ملاق این را که من خواهم رسیدن حسابیه بشمار خود
از برای آن بطاعت مشغول شدم و از گناه دور بودم از برای
این نامه مرا بدست راست من دادند نصیب درویش اینست که
یقین کند بحساب و دادن کتاب و بموجب آن عمل کند پس از

حال او خبر کرد و گفت جل جلاله فَهُوَ پس او فِي عِيشَةٍ
در زندگانی باشد رَاضِيَةٍ که از وی راضی باشد و خشنود بود
وی از آن زندگانی فِي جَنَّةٍ در بهشتی باشد که عَالِيَةٍ
بلند باشد یعنی در آسمان باشد یا بلند باشد درجات وی
یا بلند باشد کوشکهای او و درختان در کشاف چنین آورده است
که قُطُوفُهَا میوه‌ها را القطف بالکسر میوه و القطف بالفتح گرفتن میوه
از درخت بر دوی گفته شود درختان آن بهشت دَانِيَةٌ نزدیک
باشد اگر خواهد ایستاده یا خفته بگیرد آن میوه‌ها را بزودی
از درخت گفته شود این بهشتیان را كُلُوا بخورید وَاشْرَبُوا
بیاشامید هَنِيئًا گوارنده باد یعنی بی رنج و بی زحمت و بی
بول باشد و بی غایط و بی بیماری بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنکه پیش
فرستادند از عملهای نیک از روزه و نماز و حج و زکوة و قرآن
الاسلاف پیش فرستادن فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روزهای
گذشته یعنی در دنیا زحمت و محنت و رنج کشیدند امروز جزای
آن را بگیرند الخلو تهی شدن و گذشتن ابن عباس رضی الله

عنهما گفت این در حق روزه داران باشد که در روزهای
گرم محنت روزه کشیدند رسول گفت علیه السلام یکی از درهای
بهشت را نام ریان است هر که از آن در در آید هرگز تشنه نشود
از آن در روزه داران در آیند پس حق سبحانه و تعالی گوید
اولیائی طالما نظرت الیکم فی الدنیا یعنی دوستان من بسیار
شما را دیدم لبها خشک شده از تشنگی و شکمها به پشت چسبیده
از گرسنگی و چشمها به مغاکی افتاده از سبب بیداری و طاعت.
امروز در نعمت من باشید جاوید بخورید و بیاشامید گوارنده
در کشاف و تفسیر وسیط آورده که رسول علیه السلام لا یدخل الجنة
احدکم الا بجواز بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله تعالی
لفلان ابن فلان ادخلوه جنة عالیة قطوفها دانیة نصیبه
درویش اینست که در عمل کوشد اما جزا از فضل الهی بیند
نی از عمل قال الامام القشیری الحقیقة ترک ملاحظة العمل لا ترک
العمل خواجه عبد الله انصاری میگوید رحمة الله علیه عمل را
رها مکن لیکن گران بها مکن چون صفت مومنان گرد صفت آن کسانی

دیجادنه

نامه بدست چپ داده شود نیز یاد کرد و گفت جل جلاله وَاَمَّا مَنْ
و اما آنکس که اُوتِيَ داده شود كِتَابَهُ نامه او را بِشِمَالِهِ بدست
چپ فَيَقُولُ پس میگوید يَا لَيْتَنِي کاشکی من لَمْ اُوتَ داده نشدی
كِتَابِيَهْ نامه خود را وَلَمْ اَدْرِ و ندانستمی مَا حِسَابِيَهْ که چیست
شمار من يَا لَيْتَهَا کاشکی این دمیدن در صور که من بسبب آن زنده
شدم كَانَتْ بودی الْقَاضِيَةَ حکم کننده بر من بمردن و قیل
القاضیه مرگ یعنی کاشکی من زنده نشدمی تا این بار ندیدمی
و رنج حساب نکشیدمی اگرچه در گور عذاب بود اما این عذاب از آن
سخت تر است مَا اَغْنَى عَنِّي سود نداشت مرا مَالِيَهْ مال من
یا هیچ سود ندارست مرا مال من هَلَكَ عَنِّي ماند مرا و نیست شد
سُلْطَانِيَهْ حجت من و قدرت و سلطنت من بی مال ماندم
بی یار و زن و فرزند و مدد و نه لشکر یا فقیر و ذلیل گشتم هیچ سود
نداشت نصیب عارف آنست که عزت از خدای تعالی جوید
مال را و سلطنت را و پسر و زن را در راه او در بازد تا عزیز
دنیا و عقبی باشد چون این نوحه کند فرمان آید از رب العزة

جل جلاله که ای فرشتگان عذاب خُذُوهُ بگیریدش فَغُلُّوهُ
پس غل نهیدش و دستهای او بگردنش در غل در آرید الغل
دست با گردن بستن ثُمَّ الْجَحِيمَ پس در دوزخ صَلُّوهُ در آریدش
و قیل بسوزیدش ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس در زنجیر که ذَرْعُهَا
درازی وی الذرع گز پیمودن و قیل درازی سَبْعُونَ ذِرَاعًا
هفتاد گز باشد پس درکشیدش امام حسن بصری گفت اگر یک حلقه
از آن زنجیر بر کوه نهند کوه بر خود بگدازد و بقول بعضی
هر کافر را بدیو او در یک زنجیر کشند بعضی گفتند زنجیر باشد که کافرانرا
در وی کشند و درازی و نهایت وی را خدای تعالی داند و گفته اند
که هفتاد گز از برای مبالغه باشد و حکمت این زنجیر آن باشد که چون
آتش دوزخ ایشانرا براندازد و فرشتگان عذاب ایشانرا
بگیرند و بدوزخ اندازند کعب احبار گفته که اگر همه آهنهای دنیا را
برکشند برابر یک حلقه آن زنجیر نشود و این زنجیر را در دهان
دوزخی اندازند و از راه دیگر بیرون برند و باقی بر گردنش بپیچند
نعوذ بالله من ذلک حکایت امام فخر الدین رازی در درس نشسته

۱۰۲

بود ناگاه دیوانهٔ از در در آمد بشکل عجب و گفت ای امام خدا را
نشناختهٔ این چندین تصنیف و تالیف چیست و از پیش امام ناپیدا
شد یعنی بطریق مشاهده که آن راه انبیا و اولیاست خاصهٔ جذبه
در امام پیدا شد طالب درویش شد و درس را ترک کرد گفتند
آن درویش بان شکل شیخ سبحانست امام از راه مراة بجانب
روان شد چون رسید دید که آن درویش بر بالای منبر این
آیت تفسیر میکند که خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها
سبعون ذراعا فاسلکوه درویش گفت الٰهی حلقهٔ بس باشد
این دیوانه را این همه زنجیر در زنجیر چیست فریاد از امام بر آمد و
بر بالای منبر شد و بدست او توبه کرد و از اصحاب شیخ شد شیخ
فرمود که مقراض بیارید تا موی پیشانی امام فخر را بگیریم امام
آن فخر ما باشد ⁂ گر خود در راه او ره بین بود ⁂ فخر رازی
راز دار دین بود ⁂ چونکه او مس لم یذق لم یدر بود ⁂ علم تحصیلات
او حیرت فزود ⁂ ای درویش یعنی بخاطر این فقیر چنین آید که
کوشش دار چون عنایت ابدیه بر بنده برسد خطاب برسد که

۱۰۱

ای فرشتگان رحمت این بنده بگیرید و غل بندگی بر گردنش نهید
و در آتش محبتش در آرید و زنجیرهای نور بر گردنش نهید و
پیش عاشقان برید تا در میان ایشان باشد وی از آن ما از آن
وی از کرم او امید میداریم تا باین سعادت برساند ⁂ هر کجا
شمع بلا افروختند ⁂ صد هزاران جان عاشق سوختند ⁂
⁂ در میان جان ایشان خانه گیر ⁂ در فلک خانه کن ای بدر منیر
⁂ مر ترا دشنام و سیلی شهان ⁂ بهتر از حمد و ثنای گمرهان
⁂ زهر شاهان خور مخور شهد خسان ⁂ تا کسی گردی ز اقبال شهان
⁂ نصیب درویش آنست که قدم در محبت واثقیه زند حتی یستوی
عنده القهر و اللطف بیت عاشقم بر قهر و لطف او بجد
ای عجب من عاشق این هر دو ضد ⁂ یعنی سخن شیخ اینست که
گفت حلقه بس است این دیوانه را چون عذاب کافران بیان
کرد سبب آنرا نیز بیان کرد فَاسْلُكُوهُ إِنَّهُ كَانَ سببی
که این کافر بود در دنیا لَا يُؤْمِنُ که ایمان نمی آورد بِاللَّهِ بخدای
الْعَظِيمِ بزرگوار و بزرگ وَلَا يَحُضُّ و بر نمی انگیخت یعنی رغبت

خارجی

نمیکرد خود را و خلق را علی طعام المسکین بر دادن خوردنی
مر گدایان را یعنی خود بخیل بود و دیگر را بر بخیلی می فرمود بخیر و دادن
طعام بدانک بخیلی بد خصلتست بعد از کفر هیچ چیزی بدتر از وی
نیست و بعد از ایمان هیچ چیزی بهتر از جوانمردی نیست سبب
عذاب قیامت دو چیز شد ایمان نا آوردن و بخیلی کردن فلیس
پس نیست له الیوم مر این کافر را امروز ههنا یعنی اینجا در قیامت ١٠٢
حمیم دوست نزدیک که شفاعت کند وی را و رحم کند بر وی
و لا طعام و نیست مر وی را خوردنی الا من غسلین از ریم
دوزخیان شد یعنی دوزخیان را از قوم باشد خوردنی و بعضی را
ضریع و بعضی را غسلین پس مناقض نباشد لا یاکله نخورد آن
غسلین را الا الخاطئون مگر گناه کاران خطئ الرجل عمدا گناه کرد
کذا فی الکتاب یعنی نخورد غسلین را مگر کافران نخورد با بد مرغ لک
نصیب درویش است که در اکمال ایمان بدادن نان سعی نماید
فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم مرکه خدا وند عالمم بما تبصرون
بحرمت الجه می بینید و ما لا تبصرون و بحرمت الجه نمی بینید انه

بدرستی که قرآن لقول مر آینه گفتار رسول کریم و فرستاده
شده کریم گرامی و بزرگست و آن جبرئیل است که از حق
تعالی قرآن را بیاورد بدان نوع که بدو رسیده است
بطریقه رسالت ادا میکند یعنی بحرمت الجه می بیند از آثار
قدرت و صفات حضرت و بحرمت ذات پاک خداوند که
هست کلام خداوند کریم قدیم جل جلاله که بیاورد او را
رسول کریم و نیست از سخن شاعر و کاهن لئیم و نصیب درویش
که همه موجودات را قایم بحضرت او بیند تا محل سوگند بیت
بربند چشم صورت بگشای چشم سیرت تا شرق و غرب بینی
سلطان من گرفت اللهم اجعلنا من اهل المشاهدة و الیقین
و لا تجعلنا من اهل الغفلة و المحجوبین کافران میگفتند که قرآن سخن
شاعرست حق تعالی فرمود و ما هو بقول شاعر نیست این قرآن
گفتار شاعر قافیه گوی قلیلا ما تؤمنون اندکی از شما قرآن
میگروید و لا بقول کاهن و نیست قرآن گفتار کاهن
و فال گوی قلیلا ما تذکرون اندکی از شما پند میگیرند کلمه ما

زایدست تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ قرآن فرستاده شده است
از پروردگار عالمیان بر سید المرسلین بزبان جبرئیل امین
وَلَوْ تَقَوَّلَ واکر دروغ بربندد محمد عَلَیْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِیلِ
بعضی از کفتارها که بکفته باشیم بوی لَأَخَذْنَا مِنْهُ هرآینه بکیریم
آنرا بِالْیَمِینِ بقدرت و قوت یمین دست راست است و مراد
اینجا قدرت و قوت است یا معنی این باشد که بکیریم دست راست
محمدرا و معیوبش کنیم ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ پس ببریم از محمد
رک دلش را الوتین رک سفید که پیوسته بدل بود چون او بریده
شود آنکس بمیرد یعنی رک جان فَمَا مِنْكُمْ پس نباشد از شما
مِنْ أَحَدٍ هیچ کس عَنْهُ از محمد حَاجِزِینَ باز دارندکان مر عقوبت
ما را الحجز بازداشتن بدانک حضرت ذو الجلال و الاکرام اول
سوکند یاد کرد که قرآن کلام منیست و سخن شاعر و کاهن نیست
باز دلیل قدرت را بیان کرد و کفت که سخن دروغ نیست و پیغامبر
افترا نکرده است بر ما اکر افترا کردی ما او را بعذاب خود
هلاک کردی و هیچ کس او را از عذاب ما نجات ندادی و روز

شدند
و روز بروز کار او زیاده شد و دشمنان وی هلاک می
یکیکس پیدا شد همه عالم پر کفر بود نور دین او از شرق
و غرب عالم کرفت نصیب درویش اینست که بداند
که اهل بدعت و ضلالت را بقائی بیشتر نمی باشد و در دلهای
ایشان نور و صفا نمی بود مینماید و لیکن نمی پاید اکر
اکر متابعت شریعت باشد همه عالم نور کیرد شیخ ما رحمه الله
میفرمودند که اندک طاعت بر طریق سنت و عزیمت بود غلبه
میکند بر بسیاری که بر طریق بدعت و ضلالت باشد
وَإِنَّهُ بدرستی که قرآن لَتَذْكِرَةٌ پندیست لِلْمُتَّقِینَ مر پر
هیزکارانرا از کفر و شرک و یاد دهنده است مر عاشقانرا
چون خواهند که بشرف مکالمه مشرف شوند تلاوت کتاب الله
کنند وَإِنَّا بدرستی که ما لَنَعْلَمُ هرآینه میدانیم أَنَّ مِنْكُمْ
مُكَذِّبِینَ بدرستی که از شما دروغ کوی دانندکانند که
مر خدای تعالی را و رسول را و اولیا و علما را هرچند سوکند
یاد کردیم و براهین قاطعه نمودیم ایمان نمی آرید بقرآن

نیست که

واهل عرفان وانکار بآن زیاده میشود نصیب درویش را
منکر حال اولیاء الله نباشند واگر کسی انکار حال ایشان کند
معذورش دارد که مصراع درجمع سبک روحان هم بوی
باشد ها و شکر گوید که بوطب صفت نیست وَاِنَّهُ بدرستی
که گرویدن بقرآن وعمل ناکردن بوی لَحَسْرَةٌ هر آئینه ندامت
و پشیمانیست عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران چون ببینند عذاب
دوزخ را مشاهد کنند وکرامت اهل قرآنرا ببینند بدانند
که ازچه دولت وسعادت محروم ماندند واهل دنیا که
بدرویشان وصالحان اعتقاد نداشتند درد وحسرت
عظیم ببینند و قرآنرا حسرتست نیز بر هرکه عمل نکند اگرچه یاد داشته باشد
وحفظ قرآن خواند وَاِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ وبدرستی که قرآن
راست ودرست است ویقین است که هیچ شک نیست در
وی هرکه شک آرد کافرست فَسَبِّحْ پس بپاکی یاد کن خدای
تعالی را بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بیاد کردن نام بزرگ او یعنی صفات
نا سزا را دور کن وصفات با سزا را اثبات کن وبگوی سبحان الله

والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ومانند این وبگزاردن وقت نماز
را بامر خدای تعالی در اوقات خمس والله تعالی اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم سَأَلَ سَائِلٌ خواست خواهنده
بِعَذَابٍ وَاقِعٍ شکنجهٔ آینده را فالباء زیادة وقیل پرسید
پرسندهٔ از شکنجهٔ آینده فالباء بمعنی عن لِلْكَافِرِينَ مر نا
گرونده کانرا لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ نیست آن عذاب را چون بیاید
بایشان هیچ بازدارندهٔ ودورکنندهٔ الدفع بازداشتن و
دورکردن مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی ذِي الْمَعَارِجِ خداوند آسمانها
العروج ببالا برآمدن یعنی خداوندی که آسمانها را درجه
را آفریده است که فرشتگان برایند بران جمع معرج بود
برآمدن باجمع معراج نردبانها تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ برمیشوند فرشتگان
وَالرُّوحُ جبرئیل اِلَيْهِ بسوی محل رحمت او فِي يَوْمٍ ای عذاب
واقع باشد مرکافرانرا در روزی که كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ
اَلْفَ سَنَةٍ باشد مقدار درازی آن روز پنجاه هزار ساله
یعنی بر کافران چندان نماید از سختی اما بر مومنان چنان نماید

که ور دنیا کسی که دو رکعت نماز بگزارد در مصابیح در کتاب الزکوة
آورده است که فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و در رعایت
در کتاب الزکوة آورده است که فعلی هذا یتعلق قوله تعالی فی یوم
بقوله تعالی واقع و بقول دیگر یعنی جبرئیل و فرشتگان در یک
روز چندانی بر می آیند که اگر غیر ایشان برود پنجاه هزار سال
باید تا آنجا رسد و این مسافت از بالای آسمان هفتم است تا زیر
زمین هفتم که آنرا ثرا گویند فعلی هذا یتعلق قوله تعالی فی یوم
لقوله تعالی الملائکة والاول اصح لما روینا من المصابیح و لما بعده
هذه الآیة فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا پس صبر کن ای محمد صبر نیک کردن
وآن صبری بود که در وی جزع نباشد و قیل هو الرضا بالقضا
بلا شکوی این فقیر را فرزندی بود سیزده ساله کم از چهار ماه
بانواع کمالات آراسته و حسن صوری و خلق معنوی داشت
چون وی فوت شد خاطر متالم شد بر فراق او متوجه بودم
بخاطر از روحانیت او این بیت گذشت نظم با دو قبله در ره
توحید نتوان رفت راست   یا رضای دوست باید یا هوای

خویشتن   و این بیت را با ابیات دیگر بخط میمون خود
در پشت کتابی نوشته بود و بسیار میخواندی بیت بر در میدان
الا الله بتیغ لا اله :. هر قرینی کان غیر الله بهر قربان داشتش
:. چون جمال زخم چوگان دیده شد در دست دوست :. خویشتن را بای
گو باین کوی میدان داشتش :. چون ز دست دوست خوردی
لمک مذاق از جام دوست :. لقمه بلوا و حلوا هر دو یکسان داشتن
:. و این از سخنان خواجه حکیم سنائی غزنوی است رحمة الله علیه
إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا بدرستی که این کافران عذاب قیامت دور
میدارند وَنَرَاهُ قَرِيبًا و ما می بینیم آن عذاب را نزدیک
یعنی کافران میگویند نخواهد بود و ما میگوییم هر آینه خواهد بود
يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ آن عذاب نزدیک است و آینده است
در آن روزی که باشد آسمان همچون مس گداخته یعنی گداز
و نماند وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ و باشند کوهها همچون پشم رنگین
پنبت شوند وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا و نه پرسد دوستی از
دوستی که حال تو چیست هر کس بکار خود مشغول باشد و اگر لا

بیبال خوانده شود معنی این باشد که پرسیده نشود کناه دوست
را از دوست دیکر یُبَصَّرُونَهُمْ نموده شود خویشان ما خویشان
بعضی یکدیکر را ببینند فاما نپرسند که حال تو چیست از غم واندوه
که باشد هر یکی را که همه دوستیها از برای خدای تعالی نباشد منقطع
شود فاما دوستیها که از برای خدای تعالی باشد زیاده
میشود هر ساعت اللهم اجعلنا من المتحابین فیک بقوله تعالی
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین نصیب درویش این است
که خداوند تعالی را دوست دارد و بس نظم عشق آن زنده
کزین کان باقیست ٭ وز شراب جان فزایش ساقیست ٭
٭ عشق آن بکزین که جمله انبیا ٭ یافتند از عشق او مهر کیا ٭
تو مکو ما را بآن شه بار نیست ٭ با کریمان کارها دشوار نیست
٭ بیان کرد عذاب کافران را و کفت جل جلاله یَوَدُّ الْمُجْرِمُ
آرزو برد و دوست کیرد روز قیامت کناه کار یعنی
کافر لَوْ یَفْتَدِی این کار فدای خود بدهد و خود را از دوزخ
جز و الا فدا خویشتن را خریدن مِنْ عَذَابِ یَوْمِئِذٍ

از عذاب آن روز بِبَنِیهِ پسرانش را وَصَاحِبَتِهِ و عروس را
وَأَخِیهِ برادرش را وَفَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ و خویشان خود
را که او را یاری می دادند در کارهای سخت در دنیا و جای
میداوندش بمیان خود الا بوا جای دادن وَمَنْ فِی الْأَرْضِ
جَمِیعًا و هر کس را که باشد در زمین چیزی همه را فدای خود
دهد ثُمَّ یُنْجِیهِ پس این فدا دادن او را از عذاب قیامت
برهاند الا انجا رهانیدن کَلَّا حقا که از وی قبول نکنند این فدا
را و از عذاب دوزخ خلاص نیابد و اکر یکبار با خلاص کفته
باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله خلاص یابد و در حدیث
آمده است که اکر هفت آسمان و زمین و انچه در روی است
در یک پله ترازوی قیامت بنهد و ثواب لا اله الا الله محمد رسول
الله در پله دیکر بنهد زیاده آید ثواب کلمه طیبه ای مومن دایم
بکوی این کلمه طیبه را تا بدرجات بلند برسی همه دوستان
ترا از عذاب دوزخ خلاص نتوانند کرد پس چرا دوست
میداری و از ذکر حق تعالی چرا غافل میشوی صفت دوزخ کرد

وگفت جل جلاله إِنَّهَا لَظَىٰ بدرستی که آن آتش دوزخست
زبانه زننده نَزَّاعَةً سخت کشنده یعنی بسوی خود برنده است
لِلشَّوَىٰ دو پوستهاء سر دوزخیانرا وقیل دوزخیانرا از صد ساله
راه و دویست ساله راه زبانه زند و بسوی خود کشد چنانکه
مقناطیس آهنی را بخود کشد وقیل الشوی کرانها یعنی دست
وپای جمع شوة القراءة نزاعة بالنصب علی الاختصاص ای اعنی
نزاعة هذا قراءة عاصم علی روایة حفص وبالرفع للباقین
بعده خبر مبتداء محذوف ای هی نزاعة باز صفت دیگر
دوزخ کرد وگفت جل جلاله تَدْعُوا میخواند آتش دوزخ بخود
مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّىٰ کسی را که روی گردانیده باشد از ایمان
واعراض کرده باشد از طاعت وَجَمَعَ وگرد کرده باشد
مال را فَأَوْعَىٰ پس نهاده مال را در جائی الایعاء در بار
نهادن وزکوة مال نداده باشد عبدالله ابن عباس رضی الله
عنهما گفته است که دوزخ کافرانرا نام بنام میخواند که بیا که
جا تو منم صفت حرص آدمی کرد وگفت جل جلاله إِنَّ الْإِنسَانَ

۱۱۹
خُلِقَ هَلُوعًا بدرستی که آدمی آفریده شده است بی صبر و
قیل بخیل را بیان کرد هلوع را گفت جل جلاله إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
چونکه پیش آید وی را بدی جَزُوعًا یعنی چون بدی رسد
بوی باشد سخت بی صبر وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ وچون برسد بوی
نیکی یعنی مال ونعمت باید مَنُوعًا ای یکون منوعا باشد سخت
بازدارنده مال را از فقیران ومستحقان إِلَّا الْمُصَلِّينَ مگر نماز
کننده گان که ایشان جزوع ومنوع نیستند الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ
صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ آنانکه ایشان بر نماز خود پیوسته باشند
یعنی پنج وقت نماز را بگزارند وَالَّذِينَ ومگر آنکسانیکه فِي أَمْوَالِهِمْ
حَقٌّ مَعْلُومٌ در مالهای ایشان حق واجبست و دانسته شده
لِلسَّائِلِ مر خواهنده گانرا وَالْمَحْرُومِ ومر کسانی را که از مال
دنیا محروم باشند و از کسی سوال نکنند از شرم یعنی فقیران
خواهنده ونا خواهنده را حق باشد در مالهای نیک مردان
وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ومگر آنکسانی را که ایمان
آرند بروز قیامت که خواهد بود ایشان جزوع ومنوع نباشند

بلکه در بلا صبر کنند و در عطا شکر گویند وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ
رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ و دیگر آنکسانیکه از عذاب خدای تعالی ترسیده اند
و گناه را ترک کرده اند ایشان نه جزوع و منوع نباشند
بلکه صبر کنند در بلاها و عطاها دهند در نعمتها إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ عذاب
بدرستی که عذاب خدای ایشان ناایمن است یعنی از عذاب
خدای تعالی ایمن نتوان بود همچنانک از رحمت او نیز نومید
نتوان بود بیت ایمن مشو که مرکب مردان مرد را ** در سنگلاخ ۱۱۹
بادیه پیها بریده اند ** نومید هم مباش که رندان باده نوش
** ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ
حَافِظُونَ دیگر آنکسانیکه ایشان عضوهای پنهان خود را نگاه دارنده
کانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر کنیزان خود
أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ پس بدرستی که ایشان ملامت کرده
شده نباشند چون که عروسان ایشان و کنیزکان ایشان حلال ایشانند
فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ پس هر که
غیر از زنان حلال خود و کنیزکان خود چیزی دیگر طلبد تا بوی حلال

نزدیکی کند از آنکسانی باشد که از شریعت در گذرنده و مستحق عقوبت
و لعنت دنیا و آخرت باشند یعنی کسی که عمل قوم لوط کند
بغلامان بچگان و عروسان خود و غیر ایشان عقوبت کرده
شود در دنیا و عقبی وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ دیگر آنکسانی که
بر امانتهای خود باشند وَعَهْدِهِمْ و عهدهای خود رَاعُونَ
نگاهدارنده کانند باشند امانتها را خیانت نکنند و عهدها را
نشکنند وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ و دیگر آنکسانیکه ایشان
۱۲۰ بگواهی خود ایستاده کانند یعنی گواهی راست را بدهند و
از کسی نترسند و گواهی دروغ را ندهند وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ
يُحَافِظُونَ و دیگر آنکسانیک بر نماز خود نگاه داشت کنند و قضا
نکنند و قیل مراد از اول نمازهای نفل است چون نماز چاشت و نماز
تهجد و نماز اشراق و از این آیت مراد نمازهای فرض است
أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ مر آنکسانی که بدین صفتهای نیک
باشند که یاد کردیم در بهشتها باشند بر نعمت و بی زوال نیکویی
کرده شده با ایشان بانواع کرمها الا کدام نیکوی کردن بکسی

چون کافران این وعدها را شنودند که مومنان در بهشت
خواهند بود ایمان نیاوردند فاما در مجلس رسول علیه السلام
می آمدند و می نشستند بنفاق و بطریق تسخر کی در رسول و
و یاران وی نظر میکردند حق تعالی ایشان خبر کرد و گفت
فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چه بوده است مر آنکسانی را که کافر شدند
قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ دایم نگرندگانند بسوی تو مهطعین
حالست از تضمیر کفروا والتقدیر فاما الذین کفروا وامد عین النظر
بالاسراع لحول یعنی چه بوده است مر این کافرانرا که در مجلس تو
می نشینند و دایم نظر میکنند بسوی تو بتسخر کی عجب که از عذاب ما
نمی ترسند و بتو استهزا میکنند الانقطاع شتاقش عَنِ الْيَمِينِ
می نشینند از جانب دست راست تو وَعَنِ الشِّمَالِ و از جانب دست
چپ تو عِزِينَ جماعت جماعت بلک بلک و بولک بولک عزین گروههای
پراکنده هر گروهی بکسی از خواهنده می شوند عزین حال عن المقدر
و تقدیره یجلسون عن یمینک و شمالک جماعات و حلقاء خلقا
مختلفة عزین جمع عزة اصلها عزة من العزو نسبت کردن چو در انکسی

از حال

کافران میگفتند از محمد و محمدیان که ما را کافران میگویند
و جای ما را دوزخ میدارند و خود را مومنان میدارند
و جای خود را بهشت میدارند ما ایشانرا در مجلس می بینیم
و حال ایشانرا میدانیم همه فقیرانند و ما توانگرانیم اگر چنان
باشد که محمد میگوید که قیامت خواهد بود ما به بهشت اولیتر
باشیم از ایشان نصیب درویش اینست ازین آیت که بنفاق
در مجلس اهل حق نشینند و بر اولیاء الله غیبت بگویند و بر احوال
و اقوال ایشان اعتراض بکنند که هلاک شوند نعوذ بالله من
ذلک و چون کافران میگفتند که ما از محمد و محمدیان اولیتریم
به بهشت از آنکه ما را مال و جاه و بزرگی داد خدای تعالی
در دنیا و ایشانرا نداد پس اگر این وعدها راست باشد
ما در آخرة بیشتر از ایشان به بهشت در آییم حق تعالی
فرمود أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ ایا طمع میدارد هر کسی از کافران
أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ که در آورده شود در بهشت با نعمت و نیکویی
بی ایمان و طاعت كَلَّا حقا که نه چنانست که ایشان طمع میدارند

از برای آنکه ما بهشت را حرام کرده ایم بر کافران و اصل و
بزرگی هیچ فایده نمیکند نصیب درویش اینست که خایف
باشد و بتسویلات نفس و شیطان مغرور نباشد و بهر طمع
کند از رحمت حق طمع کند و طاعت را ترک نکند طاعت را نگه کند
ولیکن گران بها نکند الحقیقة ترک ملاحظة العمل لا ترک العمل کذا
قال الشیخ المحقق ابو القاسم القشیری رحمه الله بعد از ان
حق تعالی حقارت ایشان بیان کرد و گفت اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ
مِمَّا يَعْلَمُونَ بدرستی که ما آفریدیم ایشان را از انچه میدانند
یعنی از نطفه قذره آب منی پس از کجا حاصل آید ایشانرا بزرگی
تا طمع دارند از در آمدن در بهشت اول ایشان آب گنده و
آخر ایشان مغاک پراکنده شرف آدمی با ایمان و عمل صالح
است و ایشان ندارند پس چون طمع بهشت میکنند بنصیب
درویش اینست که بکثرت مال نتازد و بعد از ان حضرت
ذو الجلال قدرت خود را و عجز ایشانرا یاد کرد و سوگند
یاد کرد بذات خود و گفت جل جلاله فَلَا اُقْسِمُ پس سوگند میخورم

قادرین
بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ به پروردگار و آفریدگار جایهای بر آمدن
آفتاب و ماه و ستارگان و جایهای فرو رفتن اینها اِنَّا لَقَادِرُونَ
بدرستی که ما توانایم بر ایشان عَلٰى اَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ بر آنکه
بدل آریم بهتر از ایشان وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و ما عاجز نیستیم
از هر چه خواهیم بدانکه آفتاب هر روز از جایی بر می آید
و بجای دیگر فرو می رود پس پروردگار ما که آفریده است
مرئیات سموات را قادرست بر هر چه خواهد عجز از جمال و کمال
او دورست در عالم ظاهر کبری این موجودست و مشاهده در
۱۲۴ عالم باطن صغری نیز قلوب عرفا را بشموس عرفان و اقمار
وجدان و کواکب ثواقب مزین گردانیده است فسبحان من
قادر حکیم و قاهر علیم یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید چون این منکران
از بیان اعراض کردند و در باطن بیهوده و کار فاسد
نکوهیده با استهزا و سخره روی آورده اند حضرت ذو الجلال
حبیب خود را تسلی داد و گفت فَذَرْهُمْ چون حق را قبول نمیکنند
و از باطل نمی گذرند بگذار ایشانرا يَخُوضُوا تا در باطل خود

درآیند وَيَلْعَبُوا و تا بازی کنند و غافل باشند و مستحق دوزخ
گردند حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا تو و برسند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ
آن روز که وعده کرده میشوند یا وعده کرده شده اند یا
بیم داده می شوند من الوعد والایعاد بیم کردن یعنی روز جنگ
بدر را در دنیا و عذاب آخرت را در وین سخن تهدید و تخویف ایشانست
و بیان استدراج است مر ایشانرا نعوذ بالله من ذلک نصیب مومن
اینست که از باطل لعب و محترز باشند و از غفلت و استهزا باهل حق
دور باشند يَوْمَ يَخْرُجُونَ آن روز که بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از
گورها سِرَاعًا شتابان باشند باجابت کردن داعی یعنی اسرافیل
كَأَنَّهُمْ گویی که ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ بسوی علم می شتابند
چنانک لشکری را کنند بسوی علم خود شتابند النصب والنصب
ایستاده کنند چون علم الایفاض شتافتن یعنی در قیامت خلقان
بسوی منادی یعنی اسرافیل چون در صور در دمند همه خلق زنده
شوند و از گورها بر آیند و شتابان بجایگاه بیرون حاضر شوند
قرأ ابن عامر و حفص بضم نون و صاد است جمع نصب کذا فی الکواشی

یعنی تابان

۱۲۶

یعنی تابان و باقی بفتح و سکون صاد خوانده اند خَاشِعَةً
أَبْصَارُهُمْ بمغاکی فرو شده باشد چشمهای ایشان از ترس
قیامت تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ در رسد شان خواری و بپوشد شان
تاریکی یعنی روبهای ایشانرا الرهق فرو پوشیدن ذَٰلِكَ الْيَوْمُ
الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ این آن روز باشد که وعده کرده شده اند
در وی یا بیم داده شده اند در وی عذاب دوزخ را
و در حدیث است که هر که این سوره را بخواند بدهدش خدای
تعالی ثواب آنکسانی که امانتها را خیانت نکرده اند
بسم الله الرحمن الرحیم إِنَّا بدرستی که ما أَرْسَلْنَا فرستادیم
نُوحًا نوح پیغامبر را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی مردمان وی أَنْ
أَنذِرْ قَوْمَكَ که بیم ده و بترسان قوم خود را ای قلنا له بان
انذر و یجوز ان یکون ان مفسرة لان الارسال فیه معنی القول
فلا محل لها من الاعراب یعنی ما گفتیم که بترسان قوم خود را
مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پیش از آنکه بیاید بایشان
عذاب دردناک اگر سخن ترا قبول نکنند چون فرمان [illegible]

که برسان ایشان قَالَ گفت نوح علیه السلام یَا قَوْمِ ای مردمان من
إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ بدرستی که من مر شمارا پیغامبرم ترسانندهٔ
از عذاب خدای تعالی پیداست پیغامبری من پیش شما معجزات
ناپیدا کننده ام حق را از باطل الا آنکه پیدا شدن و پیدا کردن
لازم و متعدی میفرمایم شمارا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که بپرستید
و بندگی کنید مر خدای تعالی را و تنها بندگی مکنید و بپرستید
وَاتَّقُوهُ و به پرستید خدای عز و جل وَأَطِيعُونِ و
فرمان بردار باشید مرا در آنچه میفرمایم يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ
تا بیامرزد مر گناهان شمارا من زایده بیامرزد از گناهان شما
بعضی را من المتبعیض وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى و تا زمان
وعده یان تا وقت نام برده شده که آن مرگست إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ
إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ بدرستی که وقتی که خدای تعالی نهاده است
از برای مردن چون بیاید پس انداخته نشود ساعتی لَوْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ اگر شما هستید که میدانید بدانکه اجل هیست که پیشتر
و کمتر نشود پس معنی آیت اینست که فرمان بردار باشید

مر خدای تعالی را تا بو خوز داری بدهد تا از عمر و مال و فرزندان
تا وقت مرگ و اگر فرمان برداری نکنید رنج و بدمان
و قحط و بلا تا وقت مرگ آسایش نه بینید چون نوح علیه السلام
قوم خود را بطاعت خدای تعالی خواند ایشان قبول نکردند
قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا گفت نوح علیه السلام
ای پروردگار من بدرستی که من خواندم قوم خود را در شب
و روز با ایمان و طاعت و ایشان قبول نکردند فَلَمْ يَزِدْهُمْ
دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا پس زیاده نکرد خواندن من ایشان را
مگر گریختن از دین و طاعت وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ و بدرستی که
هر جگاه که من ایشان را بخواندم لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی تو مر ایشان را
جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ کردانیدند انگشتان خود را
در گوشهاشان تا حق را نشنوند وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ و
جامهای خود را در سر کشیدند وَأَصَرُّوا و دایم در کفر اصرار
نمودند الاصرار بر گناه ایستادن وَاسْتَكْبَرُوا و گردن
کشی کردند از ایمان و طاعت اسْتِكْبَارًا گردن کشی کردن

۱۲۸

بزرگ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ پس من خوانده ام ایشانرا براه راست
جِهَارًا آشکارا باواز بلند جهارا فی موضع الحال ای مجاهرا
ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ باز بلند گفتم مر ایشانرا وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ
إِسْرَارًا و پنهان گفتم مر ایشانرا پنهان گفتنی بزرگ مر یکی را
یکی جدا پنهان نصیحت یعنی همه وقت ایشانرا براه حق خوانده ام
گاهی بشب و گاهی بروز و گاهی آشکارا و گاهی پنهان و هیچ
تقصیر نکردم در مدت هزار سال کم از پنجاه سال ایشانرا براه حق
خواندم از ایشان جز کفر و کافری و گناه پیدا نشد چون سخن او را
قبول نکردند حق تعالی باران را باز داشت از ایشان در
مدت چهل سال و بیک روایت مدت هفتاد سال و هیچ زنی فرزند
نیاورد و آبهای ایشان بزمین فرو رفت و مالهای ایشان و
ستوران ایشان هلاک شدند حق تعالی ایشانرا بزبان نوح
وعده کرد اگر توبه کنند و ایمان آرند مر ایشانرا کرم کنم
و باز باران را فرستم و فرزند دهم و مال دهم گفتند ما هرگز ایمان
نیاوریم و سخن ترا قبول نکنیم نوح ایشانرا گفت فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا

رَبَّكُمْ پس گفتم ایشانرا که آمرزش خواهید از پروردگار تان
یعنی کفر را [illegible] تا بر شما رحم کند و بیامرزد إِنَّهُ از بهر آنکه وی
بدرستی که وی كَانَ بود و هست و خواهد بود غَفَّارًا
نیک آمرزنده گناهکاران که اگر ایمان آرید يُرْسِلِ السَّمَاءَ
فرستد از آسمان باران را عَلَيْكُمْ بر شما مِدْرَارًا بسیار ریزان
پیوسته مفعال من الدرور والدرور فرو باریدن در اللبن بدرد را
و در وارد تا دوام آمد شربی در پی اگر ایمان آرید وَيُمْدِدْكُمْ
مدد کند شما را الامداد فزون کردن بِأَمْوَالٍ بمالها وَبَنِينَ و پسران
وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ و بکند از برای شما بوستانها یعنی پدید آرد
وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بکند از برای شما أَنْهَارًا جویها و آب روان
یعنی بیافریند آبهای روان چون این نعمتها را گرفته است از شما
بواسطه کفر شما چون ایمان آرید باز باران بسیار فرستد و
مالهای بسیار دهد و پسران و باغها و آبهای روان باز که
[illegible] داده بود بزرگان دین گفته اند هر که مبتلا شود بانواع
بلاها زینهار باید که استغفار الله بسیار گوید [illegible] در این آیت

اشارتست قوله یرسل و یمدد و یجعل مرتین مجزوم بجواب الامر وهو
استغفروا چون گناه کرده و کافر شده بودند و دل از رحمت
حق تعالی برداشته و بلاها با ایشان رسیده امید رحمت نداشتند
نوح علیه السلام ایشانرا فرمود ما لکم چه بوده است مر شمارا لا ترجون
امید نمی دارید لله مر خدای تعالی را وقارا بزرگ داشتی
یعنی امید نمی دارید که خدای سبحانه تعالی شمارا بزرگ کرد اند
و نعمتها بد بد خباک داده بود اگر ایمان آرید و عمل نیک کنید
بزرگی و عزت از خدای تعالی طلب کنید نه از بتها و هو العزة
جمیعا و همیشه او شمارا عزت داده است وقد خلقکم اطوارا
و بدرستی که آفرید شمارا با حالها قیل گونه گونه یعنی نطفه بودید
علقه کرد و علقه را مضغه کرد و مضغه را گوشت و پوست و استخوان
گردانید تا آدمی تمام شد و طفل بودید جوان و پیر گردانید تان
و محل قد خلقکم نصب علی الحال و اطوار طرف از نعمت و نکر رایاد
کرد و گفت الم تروا آیا نمی بینید کیف چگونه خلق الله آفرید رحمت
خدای تعالی سبع سموات هفت آسمانرا بر یکدیگر طباقا طبق طبق

ته ته وجعل و گردانید القمر ماه را فیهن نورا در میان هفت آسمان
روشنی کننده یعنی در آسمان دنیا ماه را آفرید فاما نور او را
در هفت آسمان ظاهر کرد وجعل الشمس سراجا و گردانید آفتاب
را چراغ تابان همچو چراغ ابن عباس و ابن عمر و قتاده میگویند روی
ماه و آفتاب سوی آسمانهاست و پشتشان بسوی زمین است
و هفت آسمان از ایشان نور دارد خباک روی زمین از نعمت دیگر
یاد کرد و گفت جل جلاله والله انبتکم خداوند تعالی بر رویانید
شمارا من الارض از زمین یعنی بیرون شمارا از زمین آفریده است
اجتعیر الانبات الانشاء و نباتا یعنی بیرون آوردنان از زمین
پس بوسیدند و ستنی یعنی سبز شدید و پیدا شدید از زمین پیدا
شدنی نباتا منصوب علی المصدر ثم یعیدکم فیها پس باز گردانید
شمارا در زمین یعنی چون بمیرانید شمارا در گورها باز برد هر جگاه
که خواهد و یخرجکم اخراجا بیرون آرد شمارا از زمین بیرون
آوردنی بقدرت کامله از بهر جزا دادن در روز قیامت باز نعمت
دیگر را یاد کرد و گفت جل جلاله والله جعل لکم الارض بساطا

و خدای تعالی گردانید زمین را از بهر شما همچون شادروانی گسترده
یعنی قالین ها کرد زمین لتسلكوا منها تا بروند و گیرند از زمین
سبلا راهها فجاجا جمع فج و راهها پیدا کرده در کوهها و
دشتها تا بمقاصد خود برسید و از شهرها بشهر دیگر بروید و
از انواع نعمتها بیارید و ببرید و قد اظهر نوح علیه السلام باسم الله
تعالی في الآيات ولم يكتف بالضمير التذاذا بمجبوده و
اظهارا للمقصود نصیب عارف ازین آیات اینست که بارشاد
و نظر صحیح خلق را براه حق تعالی بخواند و در اثناء آن از ذکر
خدای تعالی غافل نشود چنانکه شیخ المرسلین یعنی نوح علیه السلام
بیان کرد اولا دلیل از وجود ایشان نمود و ثانیا از آسمان که
محل نظر ایشان بود و ثالثاً از تزیین آسمان و رابعاً از اصل ایشان
که آدم از زمین بود و خامساً از زمین که ماوی و مسکن و محل
ایشان بود چون با چندین دلایل قاطع حق و براهین ساطعه تمرد
نمودند و بعد از اظهار طرق استدلال تضرع کرد بحضرت ذو الجلال از تحسر
و گفت قال نوح رب انهم عصوني گفت نوح بطریق تحزن و

امتان کافران ای پروردگار من بدرستی که این کافران قوم من
بی فرمانی کردند مرا از سخن من روی گردانیدند واتبعوا
و پیروی کردند من لم يزده ماله وولده کسی را که مال وی
و فرزندان وی زیاده نکرد وی را الا خسارا مگر زیان کاری
یعنی ما را متابعت نکردند و توانگران و کلانتران را که مال دار
و فرزند متابعت کردند و آن مال و فرزند سبب زیان
دو جهان ایشانست نصیب درویش اینست که میل بظالمان
و توانگران نکند و صحبت بصالحان دارد و در فقر و صبر سعی
تمام نماید که دنیا را بقای بیشتر نیست و در آن کوشد که از علم ظاهر
و باطن بهره گیرد و عمل کند تا بدرستی حضرت مولانا مشرف شود
بعدا و خلیفه رازی سلطانرا ٭ جان ما را و جان ماجانان را
٭ طواف حاجیان وادم نکرد و یاد میکردم ٭ نه اخلاق سگان وارم
نه بر مردار میگردم ومكروا مكرا كبارا و مکر کردند بزرگ
و مکر ایشان این بود که کلانتران و بزرگتران و توانگران ایشان
وقالوا و گفتند مر قوم خود را لا تذرن هیچ گونه مگذارید آلهتکم

خدایان خود را بسخن نوح علیه السلام که وی دروغ گویست و دیوانه است
بطریق اجمال گفتند باز بطریق تفصیل گفتند وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا
وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا و مگذارید هیچ بت را
و این نامهای بتان قوم نوح است علیه السلام وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا
و بدرستی که گمراه کردند کلانتران قوم نوح بسیار از مردمان را
یا گمراه کردند این بتان بسیاری از مردمان را و این پنج بت را جمشید نام ١٢٥
ساخته بودند چون جمشید را کشتند این بتان در میان مردم می بود بعد
و آن پادشاه جمشید را کشت او نیز بت پرست بود حق تعالی نوح
را علیه السلام فرستاد و آن قوم سخن او را نشنودند پس دعا کرد
نوح علیه السلام و گفت وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ خدای من زیاده
مگردان مر کافران این إِلَّا ضَلَالًا مگر زیان کاری و هلاکت حق
سبحانه دعای نوح را قبول کرد و گفت مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از خطاهای
و کفرهای ایشان بود أُغْرِقُوا که غرق کرده شدند در آب طوفان
نوح فَأُدْخِلُوا نَارًا پس در آورده شدند در آتش دوزخ از پس آن
قول امام ضحاک قوم نوح از یک طرف در آب غرق میشدند و از طرف

دیگر در آتش دوزخ بسوختند و این دلیل است بر آنکه کافران
در گور عذاب باشند نعوذ بالله من ذلک فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
أَنْصَارًا پس نیافتند آن قوم نوح مر خود را یاری کنندگان بدون
حق تعالی یعنی هیچ فریاد رسید شان از عذاب حق تعالی کلانتران
و توانگران خود را و آن قوم که سخن ایشان را شنیدند هیچ سود
نداشت نصیب درویش اینست که سخن اهل طریقت و شریعت را
بشنود و از سخن اهل دنیا دور باشد تا هلاک نشود ۞ من سگ
١٢٦ اصحاب کهفم بر در مردان حقیم ۞ گرد هر در می نگردم استخوانی
کو مباش ۞ چون که نوح علیه السلام از ایمان آوردن قوم خود
نومید شد دعا کرد وَقَالَ نُوحٌ و گفت نوح رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى
الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ای پروردگار من هیچ کس را مگذار
از کافران که گردنده باشند در دار یعنی هیچ کس الدیار متخذ الدار
و ساکنها یعنی سرای گیرد و ساکن در وی باشد آنرا دیار گویند
چون نوح علیه السلام این دعا کرد و همه کافران هلاک شدند مگر عوج
ابن عنق که وی از اهل دار نبود زیرا که از بس بزرگی در هیچ خانه

و واوی سالکی نمی توانست شد وی دران حادثه هلاک شد و بر نسبت
ما بوقت موسی علیه السلام و بدست موسی هلاک شد إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ
هر ایستی که تو اگر بگذاری و هلاک نکنی این کافرانرا يُضِلُّوا عِبَادَكَ
گمراه کنند بندگان ترا وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا و نزایند
مگر فرزندان بدکار و فاجر و کفار نیک ناسپاس یعنی کفر اختیار کنند
و این دعا وقتی بود که معلوم وی شده بود بوحی که فرزندان
ایشان ایمان نخواهند آورد و زنان ایشان عقیم شدند پیش
از عذاب بچهل سال چون کافرانرا دعای بد کرد و مومنانرا دعای
نیک کرد گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ
و مادر و پدر مرا و هر دو مومن بودند وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ
مُؤْمِنًا و بیامرز مر کسی را که در آید در خانه من یعنی در کشتی من یا در
مسجد وی یا در دین وی در آید و او مومن باشد حیثیت تا ابلیس را
شامل نشود اگرچه داخل کشتی بوده باشد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
و بیامرز همه مردان با ایمان و زنان با ایمان را تا قیامت اولیا
بیت در جنگ چو آهنیم و در صلح چو موم بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم

۱۳۶

وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا و زیاده مکن و میفزای ستمکارانرا مگر
هلاکت و عقوبت التبار والتتبیر هلاک کردن سه دعا کرد کافرانرا
و اگر ظالمانرا گوییم از ظالمان شود گوییم مراد کافرانند دعای او مستجاب
شد در حق کافران امید میداریم که همه مومنان رحمت کرده شوند و
ستمکارانرا بقهر هلاک کرده شوند سعی تا از مومنان باشی و از کافران
و ظالمان نباشی تا بقهر هلاک نگردی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه قال من قراء ها من المومنین الذین تدرکهم دعوة نوح علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ بگوای محمد کافران
مکه را و غیر ایشان را که فرستاده شده بمن أَنَّهُ اسْتَمَعَ که گوش داشتند
نَفَرٌ گروهی مِنَ الْجِنِّ از جن یان فَقَالُوا پس گفتند إِنَّا سَمِعْنَا
هر ایستی که شنودیم ما قُرْآنًا خواندنی عَجَبًا عجب که هرگز باین بلاغت
و فصاحت و خوبی سخنی نشنودیم يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ راه می نماید بصواب
و دین راست الرشد والرشاد والرشد راه راست یافتن فَآمَنَّا
پس ایمان آوردیم باین قرآن وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا و هرگز شریک
نیاریم بخدای خود درین سخن اشارتست بفضل بی حد خدای تعالی را

به نسبت این پریان و سرزنش است مر کافران مکه را که ایمان نمی آرند
و با وجود آن خود را از عقل و فهم جدا میدارند و بتان را شریک میدارند
بحضرت واجب الوجود یکبار پریان قرآن را شنودند و ایمان آوردند ایشان
دایم می شنوند و ایمان نمی آرند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء در
سیر النبی آورده که این قصه در سال دهم از نبوت بود و آن چنان که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در قریه نخله محمود با یاران خود نماز
بامداد میگزاردند که گروهی پریان آنجا رسیدند و قرآن را شنودند
و وقت وجد در وظهار ایشان پیدا شد و دوستی رسول در دلهای
ایشان پیدا شد بی طاقت شدند و بقوم خود رفتند و این حال را
بگفتند و آمدند شبی در رسول علیه السلام ایمان آوردند و در لیلة
الجن غیر عبد الله ابن مسعود کسی دیگر با رسول علیه السلام نبود عبد الله
گفت رسول علیه السلام خطی کشید و مرا فرمود تا درمیان خط بنشستم
و رسول علیه السلام رفت و پریان را دعوت کرد با سلام و ایشان
بسیار بودند و ایمان آوردند و در صحیح مسلم آورده است که
هیچ کس از صحابه با وی نبود و رسول علیه السلام گفتند که پریان بر سه بخش اند

بعضی بچون مرغان با پر و بال در هوا می پرند و بعضی بصورت سگان و
ماران و بعضی مسافر جنسی که خواهند میگردند و لیلة الجن در مکه بود
در موضعی که او را حجون گویند و حجون گورستانیست در مکه چون مبارک
بجون بقیع در مدینه و کلانتران نفر که استماع کلام کرده بودند نام وی
عمرو بود و عبد الله ابن مسعود گفت که از قومی شنیدم که گفتند در سفر
بودیم ماری دیدیم کشته و در خون غلطیده یکی از ما آن مار را در زیر زمین
دفن کرد و رفتیم بعده قومی از ماران پیش آمدند و گفتند از شما
کدام عمرو را در زیر خاک دفن کرد گفتیم عمرو کیست گفتند آن مار را که شما
او را دفن کردید و در فلان موضع از یاران رسول بود علیه السلام و نام وی
عمرو بود و استماع قرآن کرده بود درمیان دو قبیله از پریان جنگ شد
یکی قبیله مسلمانان بود و عمرو از ایشان بود و قبیله دیگر کافر بود عمرو را
کشتند و او مرتبه شهادت یافت وَاَنَّهُ تَعَالٰى جَدُّ رَبِّنَا هر آینه
بلندست بزرگواری پروردگار ما التعالی بلند شدن الجد بزرگواری
بیان بزرگواری کرد گفت جل جلاله مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَّلَا وَلَدًا
نگرفته است هیچکس را بزنی و فرزندی چون گرفتن زن و فرزند آر نقصانست

وحضرت او منزه است از نقصان الضمیر فی انه للشان و قری السبعه
انه بالکسر عطفا علی انه سمعنا لانه مبدا و بحکی بعد القول و اکذا کل البواقی
وهی ثلثة عشر موضعا و بالفتح علی انه استمع فیکون من الموحی الیه
الی النبی علیه الصلوة والسلام او علی الجار والمجرور فکانه قیل صدقنا
انه تعالی جد ربنا و هذان الوجهان الاخیران او معنا و لفظا للقرب
وَّاَنَّهٗ كَانَ يَقُوْلُ سَفِيْهُنَا عَلَى اللّٰهِ شَطَطًا هرآینه بود که میکفت
بیخود ما بر خدای کفتنی دور از حق و دروغ بزرک و آن ابلیس بود
یا کافران جن لعنة الله علیهم که شریک میکفتند مر حق تعالی را و اثبات
زن و فرزند میکردند پریان کفتند چونکه ما قرآن شنودیم دانستیم که
این دروغ بوده که حق تعالی را شریک باشد و زن و فرزند چون در قرآن
این سخن ایشان را منع کرده شده است و دلیل عقلی نیز خلل تقاضا
میکند پس ما را دلیل نقلی و عقلی پیدا آمد دانستیم که حق تعالی را
و درین تعریض است مر کافران را که ایشان معانده اند و بی عقلند یعنی کردن
کشی السفیه بی خرد السفها جمع السفاهة او سفیهنا اسم کان و یقول
خبره مقدما علی الله متعلق بقول السفاهة بی خرد شدن الشطط دوری

الضمیر فی انه للشان و کان و تقول تنازعا فی سفیهنا **وَّاَنَّا ظَنَنَّآ اَنْ لَّنْ
تَقُوْلَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا** و بدرستی که کمان می بردیم ما
هرکز نکوید آدمی و پری بر خدای تعالی دروغی یعنی کمان می بردیم
که ایشان راست میکویند خدای تعالی را زن و فرزند است و شریکها
قرآن شنودیم دانستیم که ایشان دروغ میکفتند و ما از ایشان بیزار
شدیم و مسلمان شدیم کذبا صفة محذوف او قولا کذبا ای مکذوبا فیه
**وَّاَنَّهٗ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْاِنْسِ يَعُوْذُوْنَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوْهُمْ
رَهَقًا** و بدرستی که بودند مردانی از آدمیان که پناه میکر
فتند بمردانی از پریان پس زیاده کردند این آدمیان پناه
کیرنده پریان را تکبر و بزرکی و بیدادی و تباهی کردند معنی
رهقا اینست یا زیاده کردند پریان آدمیان را کمراهی و تباهی
بسبب آنکه با ایشان پناه کرفتند در جاهلیت و کافری رسم
این بود که چون کافران بسفر رفتندی و در بیابانی فرود
آمدندی که پناه میکریم بکلانتر پریان این موضع از بدی قوم
او ازین قوم سخن پریان انکار است و تکبر زیاده شدی

که آدمیان می‌ترسند از ما و بما پناه میگیرند پس این پریان
که قرآن را شنوده اند و دانستند که هیچکس را فریاد رسد مگر الله
تعالی و پناه گرفتن روا نیست مگر بحضرت باری تعالی از دنیا
خطاب برگشتند توجه بحضرت او کردند جل جلاله پس مومن
موحد باید که چون بترسد در بیابانی یا در سفری یا در حضری
گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بگوید قال اعوذ بک من همزات
الشیاطین و اعوذ بک ان یحضرون و معوذتین بخواند و بگوید اعوذ
بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق و در راه از هیچ ضرر
ضرر باو نرسد انشاء الله تعالی یکی از یاران رسول علیه
السلام گفت که در وقت کفر در کافری در سفر بودیم در بیابانی
ناگاه گرگی آمد و یکی از گوسفندان از رمه شخصی گرفت و می برد
آن شخص فریاد کرد که ای کلانتر پریان ما در پناه تو آمدیم و پناه تو
میگیریم آوازی شنوده ایم که ای گرگ گوسفند او را رها کن که بما
پناه گرفته است در حال گرگ آن گوسفند رها کرد و برفت و
این استدراج باشد نعوذ بالله منها ومن ذلک نصیبنا توای درویش امنیت

که پری‌خوانی نکنی و از پریان خوفی نکنی که کافر شوی و
بود بر تو طلاق شود و اعتقاد بکلمات بکتاب طالع و حشونات
فادنی نکنی و بوی سوختن و چراغ نهادن از برای دفع مضرت
پریان نکنی وانهم ظنوا کما ظننتم ان لن یبعث الله احدا
و بدرستی که پریان گمان بردند که هرگز زنده نکند خدای تعالی هیچکس را
بعد از مردن پریان که قرآن شنودند این چنین گفتند و از اعتقاد
بد برگشتند و درین نیز تعریض است مرکافران مکه را و یحتمل ان یکون
الضمیر فی انهم و ظنوا راجعا الی رجال من الانس و ظننتم کان
خطابا للجن علی سبیل الموعظة من المستمعین و قیل این دو آیت از
سخن پریان نیست بلکه از جمله موحی است و عطف است بر انه استمع
تقدیره علی هذا قل اوحی الی انه کان رجال من الجن الا انه و انهم
ای کفار الجن ظنوا کما ظننتم ای ایها الکافرون من الانس والاول اولی
بقرینة ما قبل الاثنین و ما بعد هما و هو قوله تعالی وانا لمسنا السماء
فوجدناها ملئت حرسا شدیدا وشهبا و پریان گفتند بدرستی
که ما بپوسیدیم آسمانها را یعنی خواستیم که بآسمانها را برآییم ما فهمیم

آسمانها را پر کرده شده از نگاه بانان قوی و ستارگان روشن
الشهب شهاب الحرس جمع حارس و هو اسم جمع و کذلک وصف بشدید
الحراسة نگاه بانی کردن یعنی پاره از شعله نور ستاره که انداخته
شود بدیو تا گریزد و باسمان بر نیاید وَاَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ
لِلسَّمْعِ با زپریان گفتند بدرستی که ما بودیم که می نشستیم در جایهای نشستن
از آسمان از برای شنودن سخن فرشتگان یعنی پیش ازین ما می توانستیم ١٤٥
که بر آسمان بر آییم و هر کجا که خواستیم بر آمدیم و نشستیم و سخن فرشتگان
شنودیم فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا پس هر که از ما اکنون
میخواهد که باسمان برود و گوش دارد و سخن فرشتگان را می یابد
از برای خود ستاره که راه او را نگاه میدارد و میزندش و
و نمی ماندش تا بر آسمان بر آید مقاعد جمع مقعد جای نشستن الآن هو
اکنون و هو آن مبنی الفتح الملازمة لام التعریف الرصد نگاه بانان اسم
جمع او جمع راصد الراصد و الرصود چشم داشتن و نگاه داشتن
وَاَنَّا لَا نَدْرِي اَشَرٌّ اُرِيدَ بِمَنْ فِي الْاَرْضِ اَمْ اَرَادَ بِهِمْ
رَبُّهُمْ رَشَدًا و بدرستی که ما نمی دانیم که بلا و عقوبت خواسته است

با اهل زمین یا خواسته است پروردگار ایشان نیکی و رحمت یعنی بعد
ازین ندانیم چنانکه پیشتر ازین دانستیم پس منع کردن ما از آسمان
به سبب نیکی اهل زمین است یا سبب بدی ایشان عبد الله ابن عباس
رضی الله عنهما گفت هر قبیله را از پریان کسان بودندی که باسمان بر
شدندی و جای نشستندی چون وحی آمدی باسمان فرشتگان شنیدندی
آوازی مثل آواز آهن که بطاس زده شود همه فرشتگان سجده کردندی
تا وحی آمدی پس همه سر از سجده بر داشتندی و از فرشتگان وحی
ایشان آمدی پرسیدندی که چه وحی آمد اگر حکمی بودی که تعلق بزمین
داشتی آن قحط و فراخی و بلا و مردن و غیران چون فرشتگان با
یکدیگر گفتندی پریان شنودندی و فرود آمدندی و آن خبر را
بدوستان خود که پری پرستان بودندی و منجمان و فال گویان
گفتندی و دروغ بسیار با آن آمیختندی و بدان سبب هلاک خلق
شدندی چون حق تعالی رسول علیه السلام بخلق فرستاد آسمان را
پر نگاه بانان کرد تا دیوان را منع کنند و در کشاف آورده است
رجم ستاره پیش از فرستادن رسول علیه السلام بسیار نبود

چون او را بخلق فرستاد همه آسمان پر شد از نگاهبانان فان قلت
این پریان که گفتند انا لمسنا السماء تا آخر از آن کسان بودند که قرآن را
استماع کرده بودند یا از غیر ایشان احتمال بود که از ایشان بوده
باشند و ظاهر اینست والله تعالی اعلم و چون ستارگان بسیار روشن
گردیدند ابلیس گفت که کار بزرگی پیدا شده که پریان از آسمان باز داشته شدند
و لشکر خود را فرستاد تا از هر اقلیمی یک مشت خاک بیاورند ابلیس
بوی کرد و گفت این کار در زمین تهامه است یعنی از زمین عرب پیدا شده
و این نشان پیغامبر آخر الزمان است و معجزه اوست بعد از آن
پریان را فرستاد تا تفحص این معنی کنند ایشان بزمین عرب آمدند
و مصطفی علیه السلام در یافتند در نماز که ایستاده بود و قرآن
میخواند چون بقوم خود باز گشتند و این قصه را بیان کردند گفتند
ما دانستیم که حکمت در باز داشتن ما چه بود است وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ
و گفتند پریان بدرستی که از ما نیکان و پارسایان هستند وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ
و از ما غیر نیکان هستند یعنی کافران و فاسقان
كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا و بودیم ما در دینها و مذهبهاء مختلف یعنی جهودان

و ترسایان و گبران و این سخن بر یافتند که قرآن شنودند و قوم
خود را پند نصیحت دادند تا ایمان آرند و دین مسلمانی قبول کنند
خبایک بودند جماعت شدند یعنی همه نیکان باشند طریقه راه طرائق
جماعت العدد یا زاده از چیزی قدد جماعت والمضاف من قوله
کنا طرائق محذوف ای کنا اصحاب مختلفة مذاهبه فالاستعارة مصرحة
وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستی که ما دانستیم ما پریانیم بیقین أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ
فِي الْأَرْضِ که هرگز ما عاجز نتوانیم کرد خدای تعالی را در زمین اگر
چیزی بما رساند از بلا وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا و ما هرگز عاجز
نتوانیم کرد او را بگریختن یعنی از آنچه خواهد بما نتوانیم گریخت
و ما بوی ضرر نتوانیم رسانید فالمراد بالظن العلم الاعجاز عاجز کردن
و دور کردن شتن الطرب گریختن وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ و بدرستی
که ما چون شنودیم راه راست یعنی قرآن را که راه راست می نماید
ما باو تصدیق کردیم و گرویدیم او را فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ
بَخْسًا وَلَا رَهَقًا پس هر که گرود بخدای خود نترسد از کم کردن
و ظلم کردن را یعنی کم نکند ثواب طاعت را و زیاده نکند عذاب معصیت را

ای فهو لا تخاف المبتداء محذوف النجس کم کردن الرهق رسیدن بو
رهقا یعنی نرسد رسیدن ستم را از حق تعالی وانا منا المسلمون
و بدرستی که ما از پریان مسلمانیم ومنا القاسطون و از ما ستمکاران اند
وظالمان وکافران فمن اسلم فاولئک تحروا رشدا پس هر که اسلام آورد
پس ایشانند که طلب کردند راه راست و قصد کردن راه حق را
العشوة بیداری کردن الاقساط داد دادن التحری ثواب جستن و
قیل سزاوار ترجستن بعد از آن یاد کرد عذاب ظالمان را و کافران را
وکافران
وگفت واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و اما ستمکاران
پس باشند هیزم دوزخ را وان لو استقاموا علی الطریقة وان
مخففه من المثقله وضمیر شان و اسمها محذوف یعنی بدرستی که شان
و کار اینست که اگر راست ایستادندی اهل مکه در راه اسلام همه
آدمیان و پریان اگر ایمان آوردندی و راستی کردندی
لاسقیناهم ماء غدقا هر آینه دادمی ایشان را آب بسیار
یعنی نعمت بسیار دادمی ایشان را چون همه نعمتها به آب باران میشود
آب گفت و نعمتها خواست ذکر سبب و اراده مسبب از بلاغت است

لنفتنهم فیه تا آزمودمی ایشان را بدان نعمت که شکر میگویند
یا نه چون نعمتها بسیار شود باید که شکر نیز بسیار شود تا نعمت باقی ماند
و زیاده شود و لئن شکرتم لازیدنکم مصراع شکر نعمتهای تو چندانکه
نعمتهای تو مصراع من سپاس تو دمی قرار نتوانم کرد احسان ترا
شمار نتوانم کرد گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو
از هزار نتوانم کرد نصیب عارف اینست که استقامت ظاهره و باطنه
بجای آرد تا مشرف شود بمعارف کما قال النبی علیه السلام
استقیموا و لن تحصوه یعنی راست باشید و ثمره آنرا شمار نتوانید
کرد یا ثمره او ندانید راست ایستادن الاحصاء دانستن و توانستن
و شمار کردن قال السید الطائفة جنید رح کن طالب الاستقامة
ولا تکن طالب الکرامة فان الرب یطلب منک الاستقامة والنفس
یطلب الکرامة چون جزا استقامت را یاد کرد و سزای عدم
استقامت را نیز یاد کرد و گفت جل جلاله ومن یعرض عن ذکر ربه
هر که روی بگرداند از یاد کردن پروردگار خود و طاعت او بکند
یسلکه داردش عذابا صعدا در شکنجه سخت تر و دشوارتر

الصعد سخت دشوار نصیب درویش مومن طالب و مرید صادق اینست
که دایما بذکر مولی مشغول باشد و ملول نگردد و روی نگرداند
تا بعذاب فرقت نایافت دولت ابدیه مولی مبتلا نشود نعوذ بالله
منها اوقات اوقات ذکر است او صفاء صفا ذکر است رباعی
از ذکر حقی بود فواید همه را ه ور راه حقیقت آورد گمره را
در صبح و نماز شام ورد خود سازی ه خوش گفتش لا اله الا الله را
ه قال النبی علیه السلام حکایة عن الله تعالی انا جلیس من ذکرنی
باید که تلقین ذکر از کامل مکمل باشد یعنی قطب الارشاد و یا خلیفه
او باشد تا نتایج و ظهور کند حضرت شیخ مارح میفرمودند که از
مقلد و کامل کار بر نمی آید کامل مکمل باید وان المساجد لله بدرستی
که همه مسجدها یا همه روی زمین یا همه اعضا که بآن سجده کرده میشود
مر خدای تعالی را فلا تدعوا مع الله احدا پس مخوانید با خدای تعالی
هیچکس یعنی کافر مشوید و اخلاص پیش آرید مساجد جمع مسجد بفتح
جیم یا بکسر جیم باشد جای کردن سجده چون مسجدها خدای تعالی
را باشد یا در وی بازرگانی میکنند و سخن دنیا میگویند و در وی

خصومت میکنند و در وی آواز بلند میگویند و در وی راه
مسازید و جای بالیش مسازید و خرطاعت در وی مکنید بلکه
نگاه داشت او از آوات دین است و مسجد فاضلتر است
از همه موضعهاست که در آسمان و زمین چنانچه در حدیث آمده است
که رسول علیه السلام مر جبرئیل علیه السلام را گفت سل عن ربک
عن احب البقاع الیه لا علق بها قلبی فعرج جبرئیل ثم اتی له فقال
یا محمد قال الله تعالی شر البقاع الاسواق وخیر البقاع المساجد
جبرئیل علیه السلام گفت که حق تعالی میفرماید که بدترین جایها بازار است
و بهترین جایها مسجدهاست . و در فقیه الغناوی آورده است
که بهترین ذکر آنست که در خفیه با دارد با مشغول باشد یعنی خرید
و فروخت او را باز ندارد از ذکر الله تعالی در وقت خواجه
با رحمة الله علیه در بازار بخارا ذاکران بسیار بودند تا دور
صاحب وقت درویشی مسافر در بازار بخارا در آمد و گفت در
شهرها دیگر در مسجدها و خانقاهها ازین مقدار ذکر نیست
لما قام عبد الله یدعوه قیل هذا علی عطف علی انه استمع



فی اوائل السور یعنی بگوای محمد وحی آمد بمن که دوستی که چون ایستاد
بندهٔ خدای تعالی یعنی محمد علیه السلام یعنی در قریه نخله میخواند
خدای تعالی یعنی نماز بامداد میگزارد و قرآن میخواند کادوا
یکونون علیه لبدا یعنی خواستند پریان که بروی افتادگان یعنی
انبوه کنندگان و در زیر یکدیگر افتندگان یعنی ازدحام کردند
بر شنودن قرآن و رغبت نمودند و خواستند که بر یکدیگر افتند
والضمیر بفی انه للشان یدعوه حال ای داعیا ایاه لبدا بالکسر
جمع لبدة وهی الجماعة ولبد کحطم بضم اللام واحد قایم مقام
الجمع والقراة بهما وقیل ان ابتدا او اخبار است از حق تعالی
چون بندهٔ من یعنی مصطفی علیه السلام پیغامبر برآ آشکارا کرد
وگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له و قرآن میخواند و خلق را
بدعوت وحدانیت میخواند و خواستند کافران که هلاک کنند
ویرا و گرد آمدند بروی فاما حق تعالی ویرا نصرت و نگاه داشت
او را از شر ایشان و این مناسب تر است بآیهٔ آینده قل انما
ادعوا ربی بگوای محمد بدرستی که میخوانم و بندگی میکنم پروردگار

۲۰۰ سوره بود که وحی آمد تا آنچنان بود که رسول علیه السلام پیش از وحی
بکوه حری میرفت و در غاری بسی بود چون توشه نماندی
بیامدی و توشه بردی تا روزی آوازی شنید از هوا نظر کرد
تجلی دید از زر در روی شخصی با جمال منور نشسته بود و میگوید یا محمد
انت رسول الله و انا جبرئیل ترسید بخانه آمد و گفت من میترسم
که دیوانه شوم خدیجه رضی الله عنها گفت تو دیوانه نشوی که همیشه
راست میگویی و مهمان را نیک میداری و بخویشان نیکی میکنی
گفت بر سر من آب ریزند چون آب ریختند جامه در سر پیچیده
و بر نهاد و جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت را آورد یا ایها
المدثر قم فانذر وربک فکبر و پروردگار خود را بپاکی
و بزرگی یاد کن وثیابک فطهر جامهای خود را پاک کن و قیل تن
خود را و قیل دل خود را پاک کن از معصیت و از محبت دنیا تا
حلاوت طاعت یابی والرجز فاهجر و از عذاب بپرهیز
و قیل از بتان و قیل از شرکی و قیل از جملهٔ گناهان الرجز بضم و
بالکسر النجاسة الحجر بریدن از کسی ولا تمنن تستکثر یعنی چیزی مده

۲۰۶

بکسی تا بیشتر از آن باز بیستانی و این حکم خاصه مصطفی باشد فاما امت
را روا باشد چون او مخصوص بود بمکارم اخلاق و قیل منت منه
بطاعت بحق تعالی به بسیاری که هرچند که طاعت کنی شکرانه اندکی
از نعمتها بجای نتوانی آورد **نظم** ای شکر نعمتهاء تو چندانکه
نعمتهاء تو **رباعی** من بی تو دمی قرار نتوانم کرد
احسان ترا شمار نتوانم کرد گر بر تن من زبان شود هر مویی
یک شکر تو از هزار نتوانم کرد و قیل عطا مده که آن را بسیار داری
و بر فقیر شمار کنی که من چندین چیز بتو دادم **ولربک فاصبر**
و از برای خدای تعالی خود پس صبر کن در طاعتها و بلاها و محنتها
و جفاهای کافران تا جزای ایشان بدهد و ترا یاری کند **فاذا**
نقر فی الناقور و پس چون دمیده شود در صور **فذلک**
یومئذ یوم عسیر پس آن روزی باشد دشوار **علی الکافرین**
غیر یسیر بر کافران ناگرویدگان نه آسان باشد آن روز یعنی بر همه
خلق دشوار باشد و بر کافران دشوارتر رسول گفت صلی الله
علیه و سلم چگونه دل خوش باشد شما را که اسرافیل صور در دهان

و گره پیشانی آورده و گوش نهاده تا فرمان کی شود که در صور
دردمد گفتند یا رسول الله چگوییم گفت بگویید حسبنا الله و نعم الوکیل
و علی الله توکلنا یکی از کبرا امامت میکرد در نماز بامداد و این
سوره میخواند بدین آیت رسید که فاذا نقر فی الناقور
نعره زد و بیفتاد و جان بحق تسلیم کرد النقر در دمیدن النافخ در
صور **ذرنی و من خلقت وحیدا** بگذار ای محمد با آنکس که آفریدم
او را تنها یعنی او را مال و فرزند نبود و با من آفریدم و با او
با من کس شریک نبود در آفریدن وی وحیدا حال من الفاعل
والمفعول **وجعلت له مالا ممدودا** و گردانیدیم وی را مال بسیار
و زیاده شونده از زرکانی و کشاورزی و گله شتران و رمه
گوسفندان و صد هزار درم دادیم وی را **و بنین شهودا** و
دادیم وی را پسران حاضر یعنی با او بودندی در مکه که از وی غایب نشدندی
بیک قول سیزده پسر داشت و بقولی دیگر ده و بقولی هفت
و این آیت در حق ولید بن مغیره بود لعنة الله علیه بعد از آن مال و
کم شدن گرفت تا همه نیست شد و نان او گدایان میخوردی و

و پسرانش کشته شدند و مردند وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِيدًا و گسترا
نیدم یعنی بسیار کردیم نعمت و غنا را بر وی بسیار کردنی ثُمَّ
يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ باز طمع میکند که زیاده کنم كَلَّا حقا چنانست که
مال وی را زیاده کنم بلکه ویرا کم کنم إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا بدرستی
که این کافر بود مر دلایل و حجتهای ما را و معجزات مصطفی را گردن
کش و ستیهنده نصیب تو اینست که انکار اهل حق میکنی و اولیاء
حق تعالی را دشمن میداری که بقهر الهی هلاک شوی نظم پس تو ای

ناشسته رو در چیستی — پر نزاع و پر حسد در کیستی
با دم شیران تو بازی میکنی — با ملایک ترک تازی میکنی

قال النبی صلی الله علیه و سلم عن رب العزة جل جلاله من عادی لی
ولیا فقد آذنته بالحرب عذاب این دشمن دوست را بیان
کرد و گفت رسانمش که مرگ خداوند عالم بکوه دشوار بر آمدن
در دوزخ یعنی بفرمایمش تا بر کوه آتش بر آید هفتاد سال باز
بر آید تا بر سر آن برسد باز فرشتگان بزنجیرها بربندندش
و از آنجا بیندازند پس بپایان همچنین عذاب باشد و دایم

نعوذ بالله من ذلک الصعود کو صعیبت ذراتش سبب نزول این آیت
این بود که چون فرود آمد سوره حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم
غافر الذنب مصطفی علیه السلام در مسجد حرام در آمد کفار قریش
نشسته بودند این سوره را بر ایشان خواند ولید مغیره نزدیک وی
بود گوش داشت بار دیگر باز خواند ولید برفت و در پیش
کافران مکه گفت والله من از محمد چیزی شنیده ام که سخن آدمیان
نیست و پریان نیست و آنرا حلاوتی و طراوتی دیدم که
که هیچ سخن را ندیدم و این چیزیست که هر روز زیاده خواهد شد
کافران گفتند ولید میل کرد بدین محمد و چون وی مسلمان شود
همه مکه مسلمان شوند چو که ریحانه القریش است یعنی مقبول
ایشانست ابو جهل لعین نزدیک ولید رفت و گفت تو بر طعام محمد
و ابوبکر میل کردی وی را سخت آمد و در پیش کافران آمد و
گفت که محمد دیوانه نیست و شاعر و کاهن نیست و دروغ
ازوی گوی نیز نیست زیرا که این چیزها از وی ندیدم پس فکر کرد
که وی جادو است که زنها را از شوهر و پسر را از پدر

٢٠٥

جدا میکنند و اینچنین کس جادو باشد و همه کفار میگفتند راست میگوید
این آیت آمد سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا
به درستی که ولید فَكَّرَ اندیشه کرد وَقَدَّرَ و اندازه کرد کار محمد را
علیه السلام و قرآن را فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ
پس لعنت کرده شده باشد باز لعنت کرده شده باد ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ
عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ پس بنگریست روی ترش کرد
و این نیز تنگ ور پیشانی آورد از کراهت و عداوت پس روی
گردانید از ایمان و تکبر و گردن کشی کرد از پی روی کردن حق
فَقَالَ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ پس گفت نیست این قرآن مگر جادویی
که محمد از کسی میگیرد و روایت میکنند از عجم چون در عرب جادویی
نیست إِنْ هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ نیست این قرآن مگر سخن آدمی
این ملعون اول دانست بزرگی قرآن را فاما بسخن ابوجهل برگشت
نصیب تو اینست که از دشمنان اولیاء حق دور باشی و با ایشان
صحبت نداری که بشومی صحبت ایشان اعتقاد ترا بزیانی آورد
با بدان کم نشین که صحبت بد گرچه پاکی ترا پلید کند

٢٠٦

آفتاب [illegible] بزرگی را ذره ای ناپدید کند و با عاشقان
[illegible] حق صحبت دادی تا از ایشان شوی نظم ابر
گریان [illegible] را خندان کند صحبت مردانت از مردان کند
با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین با آنکه نیست عاشق
[illegible] مشو قرین سخن کبر است فر من المنکر کما یفر من الاسد
[illegible] او را یاد کرد و گفت جل جلاله سَأُصْلِيهِ سَقَرَ زود باشد
در آریم ولید را در دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و تو چه دانی
ای محمد علم که چیست دوزخ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ نگذارد و نماند
این دوزخ از دوزخیان هیچ چیز را نی گوشت را نی استخوان را
چون نماند باز پدید لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ سیاه کننده باشد این دوزخ
پوست و روی دوزخیان را همچون شب تاریک ناپیدا شونده است
این دوزخ مر آدمیان را باز پیدا شدنش هیوزنده باشد
مر پوست آدمیان را و شکسته باشد مر استخوانها را نعوذ بالله من
لواحة خبر مبتدا محذوف ای لواحه عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ بر آن
دوزخ باشند نوزده فرشته که زبانیه دوزخ گویند ایشان را

وجاء فی الحدیث ان عیونهم کالبرق الخاطف واسنانهم
کصیاصی البقر تخرج لهبا النار من افواههم یعنی چشمهای ایشان
همچو برق باشد و دندانهای ایشان همچون شاخهای فراخ شاخ
وار و دهنهای ایشان آتش بیرون آید بین منکبیه احدهم مسیرة
سنة میان دو کتف ایشان یکساله راه باشد یجرون اشعارهم
میکشند مویهای خود در زمین نزاعة عنهم الرحمة از دلهای ایشان
رحمت کشیده باشد یرفع احدهم سبعین الفا و یرمیهم حیث اراد و ۲۰۷
[illegible]هم یعنی از ایشان بیندازد در دوزخ هفتاد هزار کس را
در هر جاکه خواهد لاحدهم قوة الثقلین هر یکی را از ایشان قوت همه
آدمیان و پریان باشد چون این آیت آمد ابوجهل گفت محمد
میگوید که دوزخ بانان نوزده هستند شما در ایشان غلبه میتوانید
کرد کافری بود گفت من هفده تن را بس باشیم و دو تن را
به پشت و هفت تن را بشکم دو تن را شما کفایت کنید حق تعالی
این آیة فرستاد وما جعلنا اصحاب النار الا ملئکة ما نکردانیدیم
دوزخ بانان را مگر فرشتگان و یک فرشته بر شما کماشتیم که ملک الموت است

روح همه را میگیرد اگر نوزده فرشته را قوت دهیم تا آدمیان را
بدوزخ برند هیچ عجب نباشد بدانکه در تفسیر تیسیر از عبدالله
ابن مسعود روایت کرده است که گفت بسم الله الرحمن الرحیم
نوزده حرفست هر که باخلاص کمال بگوید از نوزده فرشته
عذاب خلاص یابد حکمت این نوزده چرا گردانیدیم جل جلاله گفت
وما جعلنا عدتهم الا فتنة للذین کفروا و ما نکردانیدیم
شمار زبانیه را نوزده مگر از برای عذاب کافران تا در شک
افتند فاما مومنان ایمان آرند بانچه حق تعالی فرموده است
۲۰۸ یا مگر از برای آزمودن مر ایشان را که ایمان آرند یا نی اگرچه ما
می دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد الفتن و الفتنة و الفتون
آزمودن و سوختن و عذاب کردن باز بیان فایده دیگر
کرد جل جلاله و گفت لیستیقن الذین اوتوا الکتاب و نوزده
یاد کردیم زبانیه را در قرآن تا یقین شود اهل توریت و انجیل
را که قرآن کتاب سماویست و درست که چون در کتاب ایشان
نیز چنین بود ویزداد الذین آمنوا ایمانا و تا افزودن کند

این عدد مخصوص که نوزده است مومنان را ایمان یعنی ایمان بنده
مومن را با ایشان زیاده شود یا تا افزون شوند از روی
گرویدن الازدیاد افزون شدن و افزون کردن اصله الازتیاد
من الافتعال وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ
باز از برای تاکید را و مومنان در شک نیفتند اهل کتاب و مومنان
در حق بودن قرآن و رسالت محمد علیه السلام وَلِيَقُولَ الَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و تا بگویند منافقان که در دلهای ایشان بیماری
نفاق است شک وَالْكَافِرُونَ و کافران گویند مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ
بِهَذَا مَثَلًا چه خواست خدای تعالی باین مثل و عدد اندک که
نوزده است و کم و بیش شی و غرض ایشان انکار قرآن بود
که کتاب الله نیست مثلا تمیز لهذا و حال منه المثل و استان و فی
ماذا وجهان احدهما ان ماذا شی واحد ای ای شی اراد فهو
مفعول اراد و الثانی ما بمعنی ای شی و ذا بمعنی الذی ای ای شی
اراد الله بهذا حال کونه مثلا او من جهة المثل وَكَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ
يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ همچنین فرو میگذارد در گمراهی خدای

تعالی بعد از اختیار بنده هر کرا خواهد و راه راست می نماید هر که
را خواهد بعد از اختیار وی چون ابوجهل لعنه الله گفت لشکر خدای
تعالی و محمد بیشتر از نوزده نیست این آیت آمد وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ
رَبِّكَ إِلَّا هُوَ و ندانند لشکرهای خدای ترا مگر وی موسی علیه السلام
پرسید یارب فرشتگان چند اند خطاب آمد که دوازده سبط
و هر سبطی بشمار ذرهای خاک زمین است وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ
و نیست ازین صفت کردن و خبر کردن ازین دوزخ مگر یاد
دهنده آدمی را تا پند گیرد و از عذاب خلاص یابد و حیل
نیست این دلایل و حجج و آیات قرآن مگر پند مر آدمیان كَلَّا
چنین است که کافران میگویند که قیامت و دوزخ نخواهد بود
وَالْقَمَرِ و بحرمت ماه وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ و بحرمت شب چون باز
گردد و القراءة اذا ادبر وَالصُّبْحِ و بحرمت سفیده دم
إِذَا أَسْفَرَ چونکه روشن شود إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ بدرستی که
سقر مرآینه یکی از درکهای بزرگ دوزخ است از هفت درکات
و نام این درکات اینست جهنم لظی حطمه سعیر و سقر جحیم هاویه

نعوذ بالله منها الکبر جمع الکبری یا تأنیث الاکبر و قیل بدرستی که این سقر
یکی از بلاها بزرگست نذیرا للبشر در آن حالتی که ترساننده است
مر آدمیان را و قیل و کفر دانیدیم یا خبر کردن ترا از سقر منذر
یعنی بیم دهنده مر آدمیان را نذیرا حال او تمیز او مفعول جعلنا ای
جعلنا الاخبار عنها نذیرا للبشر لمن شاء منکم ان یتقدم او
یتاخر بیم دهنده است بر کسی که خواهد که پیش رود به بهشت
به طاعت یا به پس رود از بهشت بمعصیت یعنی همه کس را و این بطریق
تهدید باشد کقوله تعالی فمن شاء فلیومن و من شاء فلیکفر
لمن شاء بدل من للبشر کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین
هر تنی کرده باشد در دوزخ بآنچه کرده است در دنیا مگر یاران
دست راست یعنی بهشتیان که حق تعالی گناه ایشان را بیامرزد
بکرم و فضل خود و ایشان را در دوزخ جاوید نگذارد و قیل مگر
اطفال مومنان که ایشان گناه ندارند پس در دوزخ محبوس
نکنند و در حدیث آمده که طفل را گویند در بهشت در آی گوید
الهی نمی در آیم تا مادر و پدر من نمی در آیند و اما اطفال کافران

و اما اطفال کافران ایشان خادمان اهل بهشت باشند
و قیل مراد از اصحاب یمین علماء امتند و قیل اصحاب یمین
کسانی اند که اعتماد بر عمل خود نکنند بلکه اعتماد بر فضل الله
کنند و خواجه ما رحمه الله علیه گفته ما فضلیانیم ما را حق
تعالی بفضل خود قبول کرده است و این بیت بسیار میگفت
آنرا که در پذیرد معبود لا لعلة او را چه حاجت آید
رنج جهاد و طاعة و قیل هم الملئکة فعلی الوجه الاول
استثناء متصل الرهینة لیست بمونث رهین لانه فعیل
بمعنی مفعول فیستوی فیه المونث والمذکر کالجریح و انما هی
اسم بمعنی الرهن کالشتیمة بمعنی الشتم کانه قیل نفس بما
کسبت رهین فی جنات باشند اصحاب یمین در بوستانها
و حال من اصحاب الیمین او من ضمیر یتساءلون عن المجرمین
می پرسند اصحاب یمین را از گناه کاران چون بینند ایشان را
در دوزخ ما سلککم فی سقر چه در آورد شما را در دوزخ
این سوال از برای توبیخ باشد یعنی سرزنش قالوا لم نک

مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ جواب گویند دوزخیان که نبودیم
ما در دنیا نماز گزارندگان و نبودیم ما در دنیا طعام دهندگان
مر گدایان را الاصل لم نکن حذف النون حذفا شاذا وَكُنَّا
نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ و بودیم ما در دنیا که در می آمدیم در کار
های باطل و باطلان الخوض در کار باطل و آنچه نباید در آمدن
وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ و بودیم ما در دنیا
که دروغ گوی میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمدن مارا
مردن پس یقین شد مارا که روز قیامت حق است دوزخیان
چهار جواب گویند سبب در آمدن دوزخ را یکی آنکه نماز ترک کردند
و دیگر آنکه زکوة ندادند و طعام بگدایان و صدقه نقل بایشان
ندادند و دیگر آنکه با اهل باطل یار شدند و دیگر آنکه قیامت را
منکر شدند نصیب تو اینست که نماز را ترک نکنی و حق خدا را
و صدقه و طعام و صدقه نقل را از فقیران باز نگیری با اهل بدعت
و فاسقان یار نشوی و با شیخان باطل و با دانشمندان با
خیال و امراء ستمکار یار نشوی و از امیر المومنین علی رضی الله

تعالی عنه روایت کرده اند که گفت مراد از اصحاب یمین طفلان
مومنان و این طفلان گناه کاران را پرسند که چه آورد شما
را در دوزخ ایشان این چهار جواب گویند که ما نماز نمیگزاردیم
و طعام بفقیران نمی دادیم و در باطلها شروع میکردیم طفلان
گویند ما نیز این همه را نمیکردیم و بروز قیامت انکار میکردیم
پس از حال دوزخیان خبر کرد و گفت جل جلاله فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ
الشَّافِعِينَ پس سود ندارد این دوزخیان را شفاعت
و درخواست شفاعت کنندگان پیغامبران و فرشتگان و شهیدان و
عالمان و مومنان نیکوکاران گناه کاران را شفاعت کنند
مگر چهار گروه را بی نماز و بی زکوة و باطلان و دروغ دارندگان
روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت الشفاعت درخواست کردن
چون حضرت ذو الجلال بطریق کرم از احوال کافران و قیامت
خبر کرد ایشان قبول نکردند باز دیگر بطریق استبعاد گفت
جل جلاله فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ چه بوده است مر این کافرانرا
که از قبول کردن وعظ و قرآن و نصیحت کردن سر در عالم

روی میگردانند سخت كأنهم حمر مستنفرة فرت من قسورة
گویا که این کافران که میگریزند از قرآن و وعظ و نصیحت خرانی
اند رمیده یا رمانیده شده از شیران یا از تیراندازان یا
از صیادان یعنی گویا ایشان خران وحشی اند که میگریزند
از صیادان نصیب تو اینست که از واعظ حقانی نگریزی
الاستنفار نیک رمیدن و یار مانیدن موضعین حال من ضمیر
فی الطرف تقدیره ای ثبت لهم کونهم موضعین القراءة مستنفرة
اسم الفاعل والمفعول چون کافران گردن کشتی کردند و حق را
قبول نکردند و طلبکاری که لایق ایشان نبود کردند حق تعالی
خبر داد گفت جل جلاله بل يريد كل امرئ منهم أن يؤتى صحفا
منشرة یعنی چنانست که ایشان میخواهند ولیکن گردن کشتی
میکنند و از حد نهند کی قدم بیرون نهند و کار بزرگ میکنند و
میخواهند هر کسی از ایشان داده شود او را نامه یاد کرده شده
از حضرت باری تعالی بنام وی و آنچنان بود که کافران گفتند
که ای محمد اگر از برای ما نامه بیاری از خدای تعالی که ای فلان

ایمان آور و برائی از برای هر یکی از ما که ما را آمرزید خدای تعالی
تا ما هم ایمان آریم پس حق تعالی بیان کرد ایشان را و گفت كلا
نه چنانست که ایشان میگویند که اگر ما نیز این بکنیم ایشان ایمان
نخواهند آورد چرا که ایشان یقین ندارند بقیامت و آخرت
بل لا يخافون الآخرة بلکه نمی ترسند ایشان از عذاب آخرت
چون که ایمان ندارند بآن كلا إنه تذكرة حقا که این قرآن کریم
و قرآن عظیم پندیست همه خلایق را و سحر و شعر نیست فمن
شاء ذكره پس هر که خواهد که برحمت حق برسد یاد کند و پند
گیرد باین قرآن وما يذكرون إلا أن يشاء الله پند نگیرند
ایشان بقرآن مگر بخواست حق تعالی شعر چو بنده ازان نه که
جویان تو نیست ور جویانی دان که ترا جویا نیست هو
أهل التقوى وأهل المغفرة و نیست سزای پرهیزکاری که از وی
بترسند و از غیر وی نترسند و نیست سزای آمرزیدن گناه
بندگان یعنی وی بیامرزد گناه ما را از غیر وی یعنی هر که
از وی بترسد و از وی آمرزش خواهد بیامرزدش اللهم اغفر لنا

و رحمنا وارزقنا التقوی والمغفرة بسم الله الرحمن الرحیم
لا أقسم بیوم القیامة بدانکه بعضی میگویند که کلمهٔ لا زاید است
و معنی چنان میشود که سوگند یاد میکنم بقیامت یعنی بحرمت
روز قیامت و بعضی میگویند که کلمهٔ لا زاید نیست معنی وی
اینست که نیست چنانکه کافران میگویند که زنده شدن و در
روز قیامت نیست سوگند یاد میکنم بروز قیامت که زنده شدن
حق است و در کواشی آورده است که لا اقسم نیز قراءه
و در کشاف آورده است که در مصحف امیر المومنین عثمان رضی الله
عنه لاقسم نوشته است و تقدیر وی چنین است که انا لاقسم
مرا آینه من سوگند یاد میکنم بروز قیامت لانا مبتدا اقسم
خبره واللام فی لانا لام الابتداء ولا أقسم بالنفس اللوامة و
سوگند یاد میکنم بنفس مومن که همیشه خود را ملامت میکند
بر تقصیر در طاعتها اگرچه بیشتر کند و این قول امام حسن بصری
رحمه الله و بقول دیگر همه نفسها در قیامت لوامه باشند اگر
طاعت کرده است چرا بیشتر نکرد و اگر معصیت کرده چرا کرد

و جواب قسم مقدر است که انکم مبعوثون هر آینه شما زنده شوید
بعد از مردن و دلالت میکند برین مقدر قوله ایحسب الانسان
می پندارد آدمی منکر روز قیامت ان لن نجمع عظامه
که هرگز گرد نخواهیم کردن بعد از مردن و متفرق شده استخوانهای
او را بلی قادرین علی ان نسوی بنانه نه چنانست که آدمی
پندارد بلکه ما قادریم بر آنکه راست کنیم انگشتان او را بعد از
مردن چنانکه بود در زندگی اگرچه خورد و تر و ضعیف تر استخوانهای
او بود این انگشتان و قیل بلکه ما قادریم که انگشتان او را چیزی
یگانه آفریدمی چنانکه ازان بیشتر آفریده ایم ما چندین حکمت در
انگشتان او را نهاده ایم چون برین قادریم بر زنده کردن
نیز قادریم از بهر آنکه زنده کردن ممکنست چون اول بود ممتنع
نگردد و چون هیچ ممکن ممتنع نی گردد قادرین حال من
ضمیر نجمع بل یرید الانسان لیفجر امامه نه چنانست که این کافران
میگویند و انکار قیامت میکنند آمدن قیامت حق است
اما این کافران میخواهند که فسق و فساد کنند در پیش خود یعنی

دایما فساد کنند و ایمان نیارند و آمدن عذاب قیامت
و جزا اعمال را منکر می باشند و تعنت میکنند **یَسْأَلُ** و تطنی
منیجر کی میرسند **أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ** کی خواهد بود
روز قیامت تا من گناه نکنم چونکه زنده شدن خواهد بود
و مرجع میکنیم پرسش خواهد بود نعوذ بالله منها من ذلک الا اعتقاد
و قیل لیفجر ای لیکذب در وقوع میدارند اما مه آنچه در پیش است
یعنی قیامت را و عذاب را و حساب را منکر میشود
بسیار فاسقان میباشند که میگویند که بیا تا خود را خوش
دادیم در حالی که خواهیم مردن و معلوم نیست که چه خواهد
شد و این سخن کافر میشوند چون که انکار قران میکنند چون
انکار قرآن کردند و آمدن قیامت را حق تعالی از نشانهای
او و آمدن او خبر کرد و گفت جل جلاله **فَإِذَا بَرِقَ**
الْبَصَرُ القراءة بکسر الراء یعنی چون خیره شود و متحیر ماند
چشم و بفتح الراء برق چون بهم باشد باز ماند چشم از ترس
قیامت **وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ** و چون تاریک شود

ماه و تمام نور او برود خسف گرفتن ماه وجمع الشمس والقمر
و چون گرد کرده شد آفتاب و ماه را و از مغرب برآیند یا
گرد کرده شود که هر دو را نور نماند یا هر دو را گرد کرده شود
سیاه بجوی دو گاو عقیر گشته شده و یا هر دو را در یکجا
جمع کرده شود تا از یکجا برآیند بخلاف آنکه حالیا می برایند **یَقُولُ**
الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ گویند آن کافران منکر قیامت کجاست
جای گریختن از قیامت و چه پناه گیرم از عذاب قیامت
كَلَّا لَا وَزَرَ حقا که نباشد آن روز هیچ گریزگاهی و پناهی
إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ به پروردگار تو باشد در آن روز
جای قرار و آرامگاه الاستقرار آرام گرفتن یعنی از عذاب
خدای تعالی هیچ چیز پناه نتواند گرفت و هیچ جا نتوان گریختن
مگر بکرم و فضل خدای تعالی **يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ**
بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ خبر داده شود آدمی را بانچه پیش فرستاده
باشد و بانچه پس انداخته باشد یعنی از همه کردارهای پیش از اول
عمر تا آخر عمر کرده باشد خبر کرده شود یا همه مالها که در حیات

حرف کرده باشد و همه ما طاعه کار پس خود مانده باشد
خبر داده شود و حساب کرده شود بآن تا بآنچه اقدام
نموده و کرده باشد و آنچه پس انداخته و نکرده و جزاء
سزا هر دو آشکارا شود بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ بلکه
آدمی بر خود گواهست هرچه کند و قیل نیک دانا و بینا است
یعنی چاره نیست ویرا از حساب دادن التاء فی بصیرة للمبالغة
کما فی علامة وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ اگرچه بیفکند از پردها
خود را و پنهان شود و قیل اگرچه بیارد عذرهای خود را جمع
المعذرة على الثاني جمع المعذار على الاول المعذار پرده یعنی
اگرچه در دنیا گناه پنهانی کرده باشد فردای قیامت همه اعضاء
او گواهی دهند بر کردن آن گناه لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ مجنبان
بقرآن زبان خود را پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه السلام از
ترس آنکه فراموش کنی لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ
تا تعجیل کنی بر قرآن بدرستی که بر ماست گرد کردن قرآن
در سینهٔ تو و خواندن دیگر بار بر تو تا نیک یاد گیری فَإِذَا

قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ پس چون بخوانیم ما یعنی جبرئیل بخواند
بر تو بفرمان ما پیروی کن بخواندن او ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ پس
بدرستی که بر ما باشد بیان کردن قرآن بر تو و آنچه مشکل شود
بر تو از معنی قرآن ما بتو بیان کنیم كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ
حقا نچنانست که شما کافران میگوئید یا این کافران میگوئید
قیامت نخواهد بود بلکه چنین است که شما دوست میدارید دنیا را
وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ و میگذارید آخرت را پس از برای
این معنی قیامت را منکر می باشید و شما را دوستی دنیا
برین میدارد که گناهان میکنید که حب الدنیا رأس کل خطیئة
قال علیه السلام من احب الدنیا اضر الآخرة و من احب الآخرة
اضر بدنیاه فآثروا ما یبقی علی ما یفنی نصیحت تو اینست که دوستی
دنیا از دل بیرون کنی که جاه طلبی و دنیا طلبی کافرانرا بکفر
بیت عز و غنا و سلطنت بر جهات میکشد فقر و فنا و مسکنت
آن سوی باتا میکشد چون کششی است ما کهان تا بری خود کمان
یک قبول ماست آن جانبها تا میکشد پس بیان کرد

فضیلت آنحضرت را بر دنیا و گفت جل جلاله وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ رویها باشد در آن روز تازه
و تابان و بخدای تعالی خود نگران دیدار حق است مومنان را
و دوستان را و بهشتیان را بدانک دیدار خدای تعالی روا است
و حق است بخلاف معتزلیان نظم هر کرا هست از نور سها جان
جان پاک دور بیند حضرت ایوان پاک چون محمد
پاک شد از نار و دود هر کجا رو کرد وجه الله بود
هر کرا باشد ز سینه فتح باب او ز هر ذره ببیند آفتاب
چون بهشت خانه مومنانست و مهمانی نبدید از دوست خویش
نباشد و اگر دیدار ثمانی و جنت ز انبیا راهی برای نیم
دوزخ گشتند از روضه طوبی را اللهم ارزقنا لقائک قال
النبی علیه السلام انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر
لا تضامون و بسیاری از صحابه روایت کرده اند که رسول
علیه السلام حق تعالی را دید وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ و روها
باشد در آن روز ترش و سیاه شده و از دیدار حق تعالی محروم

شده نعوذ

شده نعوذ بالله من ذلک تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ و اندکه کرده
میشود با ایشان کاری که بشکند از آنها پشت ایشان بشکند یعنی
و اندکه عذاب بزرگ خواهند کرد با ایشان الفاقرة پشت شخص را
بشکند من الفقرة الفقرة پشت شکستن و وجوه مبتدا و ان کانت
نکرة لحصول الفایدة ای وجوه کثیر یومئذ ظرف الخبر و هو ما
كَلَّا حقا که إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ چونکه برسد روح و نفس بچنبرها
گردن ایشان یعنی نزدیک شود بمردن وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ
چونکه گفته شود که کیست افسون کند این بیمار را تا صحت حاصل آید
و جان بعالم باز گردد الرقیة افسون کردن و قیل فرشتگان
گویند که کیست که جان وی را با آسمان برد فرشتگان رحمت اند
یا فرشتگان عذاب تا فرمان کرا باشد الرقی بالا بردن
یکی از بزرگان دین میگوید که دوستی داشتم فوت شد در شب
و من در خانه وی خواب رفته بودم دیدم که فرشتگان
رحمت و عذاب ایستاده اند منتظر که اگر فرمان شود که روح وی را
بر دارند آوازی شنیده ام که نبگیرید که هیچ عمل با خلاص کرده است

افسون

باقی اگر یک عمل باخلاص کرده است خلاص یابد از عذاب و گرنه نی
فرشته را دیدم که دست او را بوی کرد و گفت با وجدت یعنی
نیافتیم که وی بدست عمل باخلاص کرده باشد همچنین پای را
و همه اعضا را نیز تا بزبانش رسید بوی کرد و گفت وجدت
یعنی یافتیم که یکبار باخلاص گفته است که لا اله الا الله وحده لا
شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر و فرمان آمد
که وی را ببهشت برید و این قصه در نوادر شیخ محقق خواجه
محمد بن علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه مذکور است وَظَنَّ
أَنَّهُ الْفِرَاقُ چون بداند بیقین که این مردن جدا است
از مال و زن و فرزند و دوستان وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ
إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ چون پیچیده شود ساق پای با ساق پای
در کفن و قیل سختی به سختی پیوندد و قیل رنج دنیا با رنج
آخرت جمع شود و عرب سختی را ساق گویند پروردگار تو در
روز راندن باشد مر خلق را چون بیت یعنی خلق را الجزاء
تعالی برند خدای تعالی ... روح بهشتی را بعلیین برید یعنی آسمان
خل ی
دوم

و روح دوزخی را بسجین برند یعنی بزیر زمین هفتم برند فَلَا
صَدَّقَ پس راست گوی نداشت رسول خدا را آن آدمی
وَلَا صَلَّىٰ و نماز نگزارد وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ لیکن دروغ گوی
داشت رسول را و روی بگردانید از حق تعالی ثُمَّ ذَهَبَ
إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ باز رفت بسوی اهل خود میخرامید الضمائر
راجعة الی الانسان فقوله ایحسب الانسان و مراد ازین انسان
ابوجهل با کافر دیگر و التمطی خرامیدن پس دعا بد کرد
بدین کافر گفت جل جلاله أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ
فَأَوْلَىٰ وای بر تو باد ای کافر پس وای بر تو باد ای کافر
و قیل معنی الآیة نزدیک باد بر تو شکنجه هلاک کنند یعنی
بلا پیوسته بر تو نزدیکست پر حذر باش اولی مبتدا و لک خبره
أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى پندارد این آدمی یعنی
ابوجهل که فرو گذاشته شود وی را مهمل یعنی بی امر و نهی و عذاب
و رحمت در دنیا و عقبی کس را با وی کاری نباشد و چون بمیرد
باز زنده نشود و همچنین میدانند کافران چنین نیست دلیل

بیان کرد بر قدرت خود و گفت جل جلاله الم یک نطفة من
منی یمنی و نبود این آدمی را از پارهٔ آب منی که ریخته میشود
در رحم الامنا فزود آوردن آب ثم کان علقة فخلق فسوی
باز بود این آدمی را خون بسته پس از آب بیافرید و برا خطای
بیالی پس راست کرد وی را اندامهاء او چون روی و دست و پای
و اعضای دیگر فجعل منه الزوجین الذکر والانثی پس کرد
ازان آب منی دو جفت یکی نر و یکی ماده در درون زنان
اگر خواهد نر آفریند و اگر خواهد ماده اگر خواهد هم نر و هم ماده
یعنی خنثی الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی
آیا نیست خداوند که چنین کند از آب منی قادر و توانا برین
که زنده کند مردگان را یعنی قادر است که همیشه بود و باشد
رسول گفت علیه السلام سبحانک بلی خو که تمام شدی سوره سنت
اینست که چنین باید گفت بسم الله الرحمن الرحیم هل اتی
علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا بدرستی که
بر آدم علیه السلام آمد روزگاری که نبود وی چیزی یاد کرد شده

بقول امام سدی کالبد آدم را چهل سال میان مکه و طائف
نهاده بود سر بسوی مکه و پا بسوی طائف اول خاک بود
پس ابری بر وی بارید تا گل شد آفتاب بر وی تافت تا بوی
گرفت رحا مسنون شد حما مسنون گل سیاه بوی ناک را
گویند پس باد بر وی زد تا خشک شد و چون سفال که دست
بر وی زنی آواز کند کالصلصال والفخار و قیل المراد جنس
الانسان همه آدمیان انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج
بدرستی که راستی آفریدیم فرزندان آدم را آب منی آب مرد
و زن الامشاج جمع مشیج او مشج کخلط و خلیط و اخلاط
نبتلیه تا بیازماییم و بیازماییم بکارها و شرایعت تا پیدا شود ازوی
که باختیار خود خیر میکند یا شر چنانکه ما دانسته ایم از
ازلی بعلم قدیم فجعلناه سمیعا بصیرا پس گردانیدیم او را
شنوا و بینا از قطره آب منی آدمی را شنوا و بینا آفریدیم انا هدیناه
السبیل اما شاکرا و اما کفورا بدرستی که ما نمودیم آدمی را راه
راست نیکی و بدی و حق و باطل تا شکر گوید یا نگوید و اگر شکر

گوید و ایمان آرد و عمل صالح کند راه نمایمش و اگر شکر
بگوید و کافر شود و گناه کند نیز راه بنمایمش از ما بحق کرم
بود آدم شود هست کردیمش از خاک و فرزندان او را از آب
آفریدیم و شنوا و بینا گردانیدیمش و راه حق و باطل بنمودیم
شان و اگر ایمان آرد و عمل نیک کند بهشت جاوید جزاء ایشان
باشد و اگر ایمان نیارد و عمل نیک نکند جزاء ایشان دوزخ
باشد خدا یک بیان کرد هر دو طایفه تا آخر سوره و گفت
جل جلاله إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا
بدرستی ما آماده کردیم مر کافرانرا زنجیرها و غلها گران و آتش
سوزان بعد از این حال مومنان را بیان کرد و گفت جل جلاله
إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا
بدرستی که نیکانست یعنی مومنان نیکو کاران بیاشامند در بهشت
از شراب قدحی باشد که آمیزش وی در سپیدی و سردی و
خوشی بو همچون کافور و قیل کافور در بهشت چشمه است
عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ آن کافور چشمه باشد که بیاشامند

ازوی بندگان خدای تعالی الباء بمعنی من و زایده يُفَجِّرُونَهَا
تَفْجِيرًا برانند آن آب را در منزلها و خود هر کجا خواهند
در بلندی و پستی بی جوی بخلاف آب دنیا خبر کرد که این بندگان
کیانند و صفت ایشان چیست و گفت جل جلاله يُوفُونَ بِالنَّذْرِ
وفا کنند این بندگان پاک نذرها که کنند در طاعتها و فرضها و سنتها
وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا می ترسند روزی را که عذاب
وی پراکنده باشد یعنی بدی و عذاب وی آشکارا باشد و بهمه
گناهکاران برسد و امام قتاده گفت از سختی آن روز آسمان
بشکافد و ستارگان فرو بریزند و کوهها همچو گرد بر هوا روند و آفتاب
و ماه را نور نماند و زمین بجنبد و آبها به زمین فرو روند
چهار صد گز دانی حال آدمی چه باشد زهی غافل که از آن روز
نترسد در کشاف و کواشی و بسیار از تفاسیر آورده اند که
این آیتها در حق امیر المومنین علی کرم الله تعالی وجهه و اهل بیت
او نازل شده است که ایشان روزه نذر داشتند از برای صحت
شاهزادگان و در سه شب طعام دادند مسکین و یتیم و اسیر را

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ببستان ملک دنیا کرفت و بسبب
آن ملک عقبی کرفت مسکین تو که بستان داری و نه سه نان
و درین قصه مبالغه بسیار کردند آن لایق ایشان نیست و محققان
آنرا نمی پسندند نصیب مؤمن اینست که محبت اهل بیت مصطفی را و
اصحاب او را و اتباع او را شعار خود سازد و قال النبی صلی الله
علیه وسلم کل مؤمن تقی فهو آلی و دوازده امام را و اولاد
ایشانرا و سادات صحیح النسب را دوست دارد نظم بیت

اشارات محمد المراد　　کان کشاد و اندر کشاد صدهزا
ران آفرین بر جان او　　بر قدوم دودهٔ فرزندان او
آن خلیفه زادگان مقبلش　　زاده اند از عنصر جان و دلش
کر ز بغداد و هری یا از یزند　　بی مزاج آب و کل نسل ویند
شاخ کل هر جا که روید هم کل است　　خم مل هر چند جوشد هم مل است
کور خفاش ار میر بد خورشید سر　　عین خورشید است بی چیزی دکر

و بقول مقاتل این آیتها در حق انصاری آمد که در یک روز طعام
داد مسکین و یتیم و اسیر را و صفت دیگر این نیکان اینست که

کفت جل جلاله وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا
وخوردنی میدهند برای دوستی خدایتعالی با وجود دوستی
طعام و حاجت بوی کدایانرا و یتیم و اسیررا و میکویند إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ
لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا بدرستیکه ما میدهیم
شمارا خوردنی از برای رضاء حق تعالی نمیخواهیم از شما جزا و ثنا
إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا بدرستیکه ما می
ترسیم از خدای خود روزی که دران روز رویهای کنهکاران
ترش و سخت و دشوار باشد آن روز بر کنهکاران فَوَقَاهُمُ
اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا پس بسبب این
کارها نیک نکاه داشت ایشانرا حق تعالی از بدی آن روز و
داد ایشانرا تازکی روی ها و شادی دلها و دشمنانرا داد سیاهی
رویی و غم و اندوه بی حد و اندازه الوقایة نکاه داشتن
التلقیة چیزی پیش کسی آوردن و دادن فوقیهم و
لقاهم بمعنی مستقبل است یقول بعضی یعنی نکاه خواهد
داشت ایشانرا و خواهد داد ایشان روز قیامت وَجَزَاهُم

وَجَزٰاهُمْ بِمٰا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا و جزا دهد ایشانرا بسبب صبر
کردن ایشان در طاعتها و بلاها بهشت جاودان و جامهاء
حریر نرم چون در دنیا دوستان او را بلا بود در عقبی عطا بود
و در دنیا ایشانرا غم بود و در عقبی شادی بود و دنیا
ایشانرا زندان بود و عقبی بهشت جاودان بود و در دنیا
ایشانرا جامهاء ژنده بود در عقبی ایشانرا جامهاء حریر
باشد فروترین کسی را هفتاد حلهٔ حریر بپوشانند و بهر یکی
را هفتاد و نیز از بهر یکی بلونی دیگر و تنگی هر یکی تحفه بوی گل
چون از جای و جامهٔ ایشان خبر کردند از تخت نشستن ایشان
نیز خبر کرد و گفت جل جلاله مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ تکیه
زده باشند در آن بهشت بر تختهاء آراسته در پیش هر تخت
بوستانی و در پیش هر کوشکی گلستانی چون در دنیا بر بساط
فقر و فاقه و قناعت کرده و در خانهاء محقر بسر برده باشند
در بهشت چنین منزلها باشد شان متكئين حال من الضمير المنصوب
في جزاهم وكذا قوله تعالى لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا

لايرون حال من الضمير المرفوع المستتر في متكئين يعني نبينند
در آن بهشت آفتاب را و زمهریر را یعنی گرما و سرما را چون
در دنیا گرماء تابستان و سرماء زمستان دیده بوده اند و
طاعت را ترک نکرده بودند آنجا از سرما و گرما در امان باشند
چون کافران در دوزخ بوده باشند در تابستان و زمستان
در سرما و گرما در دوزخ در مانند و چون جای و جامهٔ ایشان
خبر کرد از سایه و میوهاء ایشان نیز خبر کرد گفت
جل جلاله وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا و نزدیک باشد بر
بهشتیان ظلالها سایهاء درختان بهشت وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا
تَذْلِيلًا اي قربت منهم یعنی نزدیک کرده شود مال بهشتیان
میوهاء بهشت نشسته و خفته و ایستاده آن میوها با ایشان
به نزدیک میشود که احتیاج به بر آمدن درختان نباشد و امام
مجاهد گفت زمین بهشت از نقره باشد و خاک او از مشک و
تنهٔ درختانش از زر و نقره و شاخهاش از مروارید و زبرجد
و یاقوت و میوهاء او چون نزدیک باشد که دست بوی برسد

پیرنج از درخت میوه میگیری و میخوری چون دوستان او را
در دنیا بوستانها و میوها و رنگ برنگ بود در عقبی داد
شان دوزخیان را درخت زقوم و ضریع واد ودانیة عطف
علی جنة ای واعطاهم جنة دانیة ظلالها و ستم انهارها اظلال
جمع الظل والتذلیل رام کردن قطوف جمع قطف میوه درخت
بدانکه اول این عطاها آن بود که فرمود هو فهم الخ یعنی
نگاه داشتیم شان و دادیم شان عطاها که اول آن تازکیها روی
ایشان بود از اثر تجلی جمال من و شادی و طاکه از مشاهده
جمال انوار صفات و ذات من بود و چون ایشان احسان کردند
من نیز احسان کردم هل جزاء الاحسان الا الاحسان و محقق
واند که این کرمها در دنیا و عقبی همه از وی بود که توفیق طاعت
او داد و جزاء طاعت نیز او داد و پس هرکرا قبول کرد و
مرد و ذکرد و هرکرا مردود کرد و مقبول نکرد نظم از لطف
تو هیچ بنده نومید نشد مقبول تو جز مقبل جاوید نشد
لطفت بکدام ذره پیوست دمی کان ذره به از هزار خورشید نشد

من قبل قبله بلا علة ومن رده رده بلا علة واز نعمت دیگر که
داده شوند آن شربتهای شیرین باشد خبر کرد و گفت
جل جلاله ﴿ويطاف عليهم بآنية من فضة﴾ و کردانیده
شود بر بهشتیان آب جامها یعنی شربتها و قدحهای نقره
واکواب کوزه های بی دست ﴿واكواب كانت قواريرا قواريرا
من فضة﴾ باشد آن کوزها و یعنی آن از اصفا آبکینه
باشد و سفید نقره باشد که هرچه در درون او باشد از
شربتها و رنگ برنگ از بیرون نماید عبدالله ابن عباس رضی الله
عنهما گفت اگر از نقره دنیا قدحی ساخته شود تنک تر از
پر مگس آنچه در درون وی باشد ننماید فاما قدحی بهشتی
که از نقره بود چنان باصفا باشد که هرچه درون وی باشد
از بیرون بنماید همچو شیشه و شیشه دنیا از خاک باشد و شیشه
بهشتی اصل وی از نقره پاک بود قواریر خبر کانت القراءة
بتنوینها و ترک تنوینها و تنوین الاول و ترک فی الثانی من فضة
بیان الاصل القواریر اکذب الکواشی ﴿قدروها تقديرا﴾

اندازه کرده باشند شربتهای بهشتی را دران کوزها یا کوزها اندازه
کرده باشند پیش از آمدن ایشان در بهشت تقدیرا اندازه
کردنی که شراب بکوزها برابر باشد بمقداری که بهشتی سیر شود
نی کم آید نی زیادت و این نوع بالذت باشد و شاید که این اشارت
باشد که اقداح راح بمقدار حوصلهٔ ارواح باشد در معارف
الهی والله تعالی اعلم وَيُسْقَوْنَ فِيهَا داده شود بدان بهشتیان
دران بهشت كَأْسًا شراب قدحی را كَانَ مِزَاجُهَا باشد آمیزش آن
زَنْجَبِيلًا زنجبیل چیزی خوش بوی بود و خوش مزه می باشد
در عرب و قیل چشمهٔ است در بهشت عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا
چشمه باشد که نام برده شود ویرا سلسبیل یعنی خوشبوی
بگلو روند و گوارنده و فرمان بردار سقی متعدی بمفعولین
می باشد یقال سقاه الماء مضاف محذوف باشد از کاسها
شراب کاس چون صفت لباس بهشتیان و منزلها و میوه‌ها
و شرابها و قدحهاء ایشان بیان کرد صفت خادمان ایشانرا
نیز کرد جل جلاله وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و میگردد بر ایشان وِلْدَانٌ

کودکان و بچگان و غلامان مُخَلَّدُونَ جاوید کرده شده گان
گوشوارها در گوش کرده شده گان که هرگز پیر نشوند و از جمال
و حال خود بر نگردند و بعضی گویند این خادمان بهشتیان فرزندان
کافران باشند که خورد مرده باشند و بعضی گویند این خادمان
که باشند حق سبحانه تعالی ایشانرا در بهشت آفریده است بار
صفت دیگر آنرا یاد کرد شان که گفت جل جلاله وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ
چون ببینی تو آن خادمانرا حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا پنداری
و بدانی که مرواریدهای سفید اند پراکنده و ریخته شده اند
از غایت سفیدی و پاکیزه یکی بمثل مرواریدها باشند و از
یکدیگر در بساطها برای خدمت کردن بهشتیان ایستاده باشند
خادمان ایشان چنین خوب باشند تا دانی که مخدومان ایشان چگونه
باشند وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ چون بنگری تو آنجا یعنی در بهشت
رَأَيْتَ نَعِيمًا ببینی تو خوشی و نعمتها بسیار وَمُلْكًا و پادشاهی
كَبِيرًا بزرگ قال النبي عليه السلام ادنى اهل الجنة منزلة من ينظر
الى ملكه مسيرة الف عام يرى اقصاه كما يرى ادناه یعنی کمترین

بهشتیان هزار ساله مملکت خود را ببینند و دور را همچون نزدیک بینند
اگر از زوال نباشد ملک بزرگ بقول خواجه محمد علی حکیم ترمذی
رحمة الله علیه آن باشد که هرچه او خواهد آن همچنان باشد و بقول
امام مقاتل رحمة الله ملک کبیر آنست که هفتاد هزار حاجبان و دربانان
باشند مر هر بهشتی را چون فرشتگان بیایند از پس همه دستوری
خواهند بعد از آن پیش بهشتی درآیند و سلام حضرت خدای تعالی
برسانند و هر یکی هدیه بیارند که هرگز هیچ چشم جنان ندیده و هیچ
گوشی نشنیده باشد و بر خاطر کسی نگذشته باشد و فرشتگان گویند
که خدای تعالی از تو خشنود شده است و این بر دل بهشتی خوشتر
از همه نعمتها باشد و قوله تعالی و رضوان من الله اکبر و ملکا کبیرا
در قراة عایشه رضی الله عنها آمده که یعنی تو پادشاه بزرگ را یعنی
خدای تعالی را صفت دیگر کرد بهشتیان را و جامهاء ایشان و گفت
جل جلاله عَالِيَهُمْ ثِيَابُ بر بالای این بهشتیان باشد جامهاء
سُندُسٍ دیبا تنک خُضْرٌ جامهاء سبز وَإِسْتَبْرَقٌ جامهاء دیبا
سطبر بر هر مومنی باشد هفتاد حله هر یکی زیبا یکدیگر و جامها زرین

ایشان باشند دیبای تنک تنکی هر حله همچو تنکی برگ گل التواه گو
علیهم فهو مبتدا و خبره ثیاب سندس و نصبه ظرف ای تحت
عالیهم او حال من ضمیر عالیهم و صفت دیگر بهشتیان کرد و گفت جل جلاله
وَحُلُّوا أَسَاوِرَ وآراسته شوند این بهشتیان بدستانها مِنْ فِضَّةٍ
از نقره و عادت ملوک و اشراف عرب این بود که دستانها در دست
کردندی و مفاخرت کردندی آن حق تعالی بهشتیان را این صفت
کرد باز صفت دیگر کرد و گفت جل جلاله وَسَقَاهُمْ و بدهد ایشان
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا شربتی طَهُورًا پاکیزه که چون خورده
شود بول نگردد بلکه عرق شود و از تنهاء ایشان بیرون آید بوی
وی مشک باشد و دل ایشان را پاک کند از کینه و دشمنی و دوستی
غیر حق جل و علا ساقیان و مقربان و مقبولان حضرت عزت را
جل جلاله از نطبان یعنی زیر عرش قدحهاء شراب طهور را
از زبرجد سبز و یاقوت سرخ و نقره سفید برسانند بی واسطه
دستی بالب ایشان و مقصدان را یعنی میانه رو آنرا فرشتگان
دهند و عاصیان را و غلمان یعنی خادمان دهند چون از شراب

دوستی قالب

بهشتی بخورد مست جمال ذو الجلال گردد حجاب برگیرند تا بیچون
و بیچگونه و بی جهت و مکان بینند سبحانه و تعالی را اللهم ارزقنا
وجعلنا بکرمک من المقربین إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً و بدرستی
که این نیکیها که وعده کرده شده هست بود و باشد مر شما را پاداش
کارها نیک شما وَكَانَ سَعْيُكُمْ و بود و هست کوششهای شما مَشْكُورًا
پذیرفته و قبول کرده شده و کارهای نیک شما ضایع نیست بلکه
اندک پذیر بسیار بخش است حضرت باری تعالی إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا بدرستی که ما فرستادیم بر تو قرآن را فرستادنی
پراکنده اگر یکبار فرستادیمی یاد کردن او بتو دشوار بودی
و چون ما فرستادیم قرآن را و ترا پیغامبر گردانیدیم و بخلق عالم
فرستادیم اگر ترا برنجانند و ساحر و شاعر گویند بر جفای ایشان
صبر کن پس گفت جل جلاله فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس صبر کن از برای حکم
حق تعالی بر تو رسانیدن شریعت است و احکام اسلام و بر
دروغ گوی داشتن خلق مر ترا و بر مصیبتها و طاعتها وَلَا
تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا و فرمان برداری مکن از بی کافران

هیچ بزهکاری را و ناسپاسی را یعنی ولید مغیره و عتبه را که ایشان
گفتند ای محمد مر ترا مال بسیار و عروس صاحب جمال بدهیم ازین کار
برگرد و بقول دیگر مراد ابوجهل است که رسول علیه السلام را از
نماز گزاردن منع کرده بود وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن ای محمد نام
خدای خود را بُكْرَةً در بامداد یعنی نماز بامداد بگزار وَأَصِيلًا
و شبانگاه یعنی نماز پیشین و نماز دیگر بگذار وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ
لَهُ و از بعضی شب سجده کن پروردگار خود را یعنی نماز شب
و نماز خفتن و نماز تهجد بگزار وَسَبِّحْهُ و بپاکی یاد کن مر او را
لَيْلًا طَوِيلًا در شب دراز یعنی نماز شب بگزار و بقول دیگر مراد است
که یاد کن بزبان مر خدای تعالی را در همه اوقات إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ
الْعَاجِلَةَ بدرستی که این کافران دوست میدارند بدل و جان
دنیا را العاجلة دنیا وَيَذَرُونَ و میگزارند وَرَاءَهُمْ اندر پس
خود يَوْمًا ثَقِيلًا روز گران یعنی کار ایشان همه از برای دنیا ست
غم کهدان و غلکه چندان باشد شان کز نیمه بلکه از ده بخش آنکی
غم برای آخرت نباشد شان اما مومنان را همه غم آخرت باشد

و تدبیر دنیا بقدر حال کنند فاما عاشقانرا جز غم طلب دوست نباشد
ملک دنیاش پرستان دا حلال   ما غلام ملک عشق لایزال
عاشقی کو عشق رحمن خورد قوت   صد عدن پیشش نیرزد
ته توت   هشت جنت کی درآرم در نظر   ور کنم خدمت
من ز خوف سقر   مومنی باشم سلامت جوی من   زانکه باشد
بر دو این حظ بدن   و بطریق تعریض تعبیر و تنبیه کردشان جل جلاله
نحن خلقناهم ما آفریدیم ایشانرا و پس وشددنا وما استوار
کردیم اسرهم عضوها و استخوانها و پیها و رگهای ایشان را یعنی
و بقول دیگر ما آفریدیم جای بیرون آمدن بول و غایط را
راه پس و پیش را چون چیزی بیرون آید هر دو بهم فراآیند چون چنین است
چرا باید که شب و روز عمر خود را بطلب کردن دنیا و دوستی این
مستغرق دارند و هیچ قدم بی طمع دنیایی ننهند و از حال این
و رازق خود را فراز و کر دانند و بیان کرد که این کافران
نیست کنیم و بدل ایشانرا دیگرانرا بیاریم و گفت جل جلاله
و اذا شئنا وچون خواهیم که هلاک کنیم ایشانرا بدلنا امثالهم

تبدیلا بدل کنیم مانند ایشانرا بدل کردنی یعنی بهتر از
ایشان بیاریم و ما قادر مختاریم و حکیم غفاریم و کریم
ستاریم زود ایشانرا هلاک نکنیم تا باشد که ایمان آرند
ان هذه تذکرة بدرستی که این سوره تذکره پند نیست مر شمارا
و لطفیست مر دوستانرا چونکه در وی بیان حال دوزخ و بهشت است
و بیان رفتار ایشانست فمن شاء پس هر که خواهد حال ایشانرا
و اعمال ایشانرا و جزاء ایشانرا اتخذ الی ربه سبیلا بگیرد
بخدای خود راهی یعنی بندگی او کند و رضاء او جوید
و هوای خود بگذارد و جیبه باو و قبله در ره توحید نتوان
رفت داشت   با رضای دوست باید با هوای خویشتن
وما تشاؤن الا ان یشاء الله و نخواهید شما چیزی مگر در
وقت خواستن خدای تعالی یا مگر خواستن حق تعالی آن چیز را
ان الله کان علیما حکیما بدرستی که حق تعالی هست و بود و باشد
نیک دانا و نیک استوار که غلط بر وی روا نیست یدخل
من یشاء فی رحمته هر که خواهد در رحمت خود در آرد یعنی

مذکوره

ایمانش دهند و بهشت جاودان وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا
و کافران و ستمکاران را آماده کند شکنجه دردناک یعنی کفر و
کافری را بکافران دهد و دوزخ دهد جاودان شان جزاء کردار
ایشان القراءة ما تشاؤن بالتاء والياء والآن بشار الله
او حال واو تعالی علم بسم الله الرحمن الرحیم وَالْمُرْسَلَاتِ
عُرْفًا و بحرمت بادهاء فرستاده شده پی در پی همچو یالی است
متصل انتصابه علی الحال و قیل بحرمت فرشتگان فرستاده شده
بکارهاء نیکو العرف مال است و کار نیکو و انتصابه علی المفعول له
فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا پس بحرمت بادها و سخت روندیکه
رفتنی وَالنَّاشِرَاتِ و بحرمت بادها که ابرها را پراکنده کند نَشْرًا
پراکنده کردنی فَالْفَارِقَاتِ پس بحرمت آیتهاء قرآن که جدا
کند حق را از باطل فَرْقًا جدا کردنی فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا پس
بحرمت فرشتگان که اندازند وحی را در دلهاء پیغامبران او
عُذْرًا از برای پیدا کردن حجت أَوْ نُذْرًا یا از برای ترسانیدن
یعنی حق تعالی کتابهاء خود را فرستاد بر پیغامبران تا با منان خود

برسانند و علماء امتان ایشان بشاگردان برسانند و ایشان
بخلق برسانند تا عذر باشند یعنی حجت پیدا کنند بر ایشان
تا خلق نگویند که ما نشنیدیم و ندانستیم و ما را کسی نترسانید و
از روز قیامت خبر نکرد و بحرمت این خبرها که إِنَّمَا تُوعَدُونَ
بدرستی که آنچه وعده کرده میشوید شما یا آنچه ترسانیده
میشوید شما من الایعاد والوعد لَوَاقِعٌ هر آینه افتاده است
و یا باشنده است یعنی قیامت و بهشت و دوزخ خواهد بود
بی شک فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ پس چون ستارگان نور برده شوند
و فرو ریزند الطمس ناپدید کردن وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ و چون
آسمان شکافته شود اول سست شود و پس شکافد پس از هم
جدا شود و پاره پاره شود و ذره ذره شود آنگاه نیست شود
و ذکر فی التفسیر ان اول حال السماء الوهی یعنی سست شدن
ثم الانشقاق ثم الانفطار ثم انفراغ حتی یتلاشی فیصیر کانها
لم تکن وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ و چون کوهها پراکنده شوند
و بباد داده شوند اول پراکنده شوند پس رانده شوند

شوند

درعوا الجو شبیه زیکبس پس ریزه ریزه شوند چون گرد پس تا حشر
کوها که بنودند وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ و چون پیغامبران را گرد کرده
شوند جواب فاذا النجوم طمست تا اینجا محذوفست یعنی چون
این کارها واقع شود قیامت بیاید لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ مر کدام روز
را تاخیر کرده شده این کارها بزرگ استفهام از برای تفخیم
باشد لِيَوْمِ الْفَصْلِ جواب گفت از برای روز جدا کردن حق از
باطل وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ و تو چه دانی چه بزرگست روز
جدا کردن است یعنی چه دانی بزرگی روز قیامت را چون نفخ صور
شود زمین بر خود لرزیدن گیرد و آسمان بر خود طرقیدن
گیرد و کوهها از جا در هوا شوند و ستارگان فرو ریختن
گیرند و پیغامبران جمع کرده شوند و خصم در خصم آویختن گیرد
وای و هلاک در آن روز مر کافران را چنانکه حق سبحانه و تعالی
گفت وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای در آن روز مر دروغ دارندگان
کافر را و قیل ویل وادیست در دوزخ که آنرا ویل گویند اگر
کوهها در آن اندازند بگدازد و این جای کافران باشد نعوذ

بالله من ذلک أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آیا ما نیست نکردیم قوم پیشین را
یعنی قوم نوح را علیه السلام ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ پس از پی
ایشان در آوردیم و نیست کردیم امتان پیشین را یعنی قوم
عاد و ثمود و لوط و فرعون و غیر ایشان چون ایشان نیاوردند
و ندید پیغامبران خود كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
همچنین کنیم بگناه کاران یعنی کافران امت ترا نیز بگیریم بقهر
خود و نیست گردانیم و ترا برایشان نصرت دهیم چون منکران
قیامت را یاد کرد و از هلاک کردن ایشان نیز خبر کرد
اشارة بدلایل قدرة خود کرد که ما قادریم که قیامت را بیاریم
و همه را زنده گردانیم و دوستان را به بهشت بریم و دشمنان را
به دوزخ چون این همه حکمت پس جل جلاله أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ آیا
نیافریدیم شما را مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آب سست یعنی خوار
ناپاک که آن آب مادر و پدر است فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم آن
آب را و نهادیمش فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در آرامگاه استوار
که آن رحم مادر است إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ باندازه دانسته شده

که ما خواهیم بیشتر یا کمتر فقدرنا بمعنی قدرنا یعنی اندازه کردیم
ما آن وقت کم و بیش نکرد فنعم القادرون پس ما نیک اندازه
کنندگانیم ای المقدرون چون این دلیل ظاهر شد با وجود این
کافران منکر شده اند قدرت ما را آوردن قیامت ویل یومئذ
للمکذبین هلاکی باد منکران اسلام و احکام آن در آن روز
الم نجعل الارض ایا ما نکردیم زمین را کفاتا گرد کننده
و فراهم آرنده احیاء زندگان را و امواتا و مردگان را یعنی
زمین را جای قرارگاه زندگان و مردگان گردانیدیم
وجعلنا فیها رواسی شامخات و گردانیدیم در زمین
کوههای استوار بلند شدن و چیدن منفعتها در این کوهها
نهادیم زر و نقره و لعل و آهن و غیر آن الرسو استوار شدن
الشموخ بلند شدن واسقیناکم ماء فراتا و دادیم شما را آب خوش
و شیرین و خنک با وجود این کافر شدند چرا دادیم شما را
ویل یومئذ للمکذبین وای و بلائی باد در آن روز مر دروغ
گویندگان را یعنی کافران را انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون

گفته شود مر کافران را بروز قیامت بروید بسوی آنچه بودید
که دروغ گوی می داشتید پیغامبران را با مدن خبر یعنی بروند
بدوزخ الانطلاق انطلقوا بروید الی ظل بسوی سایه یعنی
در دوزخ ذی ثلث شعب که وی را سه شاخ باشد یعنی بزرگ
باشد و از همه اطراف کافران گرفته شعبه شاخ و شعبه جماعه شده
لا ظلیل آن سایه در دوزخ خوش و خنک نباشد الظلیل تو
و قیل تمام خوش و همیشه نباشد ولا یغنی من اللهب کفایه نکند آتش
سایه را از آتش دوزخ یعنی هیچ نفعی در وی نباشد انها
ترمی بشرر کالقصر بدرستی که آتش دوزخ می اندازد حذره مار
یعنی جگرها قیل سر شکها که آن جگرها باشد همچو کوشکها بزرگ کانه
جمالات صفر گویا که آن جگرها اشتران اند سیاه که بزردی میزنند
القصر کوشک و قیل درخت سطبر الجمل اشتر الجمالة جماعة و الجمالات
جمع الجمع ویل یومئذ للمکذبین وای و بلائی در آن روز مر کافران را
که دروغ گوی داشتند پیغامبران را هذا یوم لا ینطقون
این روزیست که در وی سخن نگویند کافران یعنی در روز قیامت

وقتی باشد که سخن گویند دران و مراد همه روز بهشت وَلَا يُؤْ
ذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ و دستوری داده نشود مر دوزخیان را
تا سخن گویند و عذر خواهند و بقول امام مالک مقاتل رحمه الله مقدار
چهل سال سخن نگویند از سختی عذاب در روز قیامت وَيْلٌ يَوْ
مَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای دران روز مر کافرانرا هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این
روز جدا کردنست میان دوستان و دشمنان جَمَعْنَاكُمْ گرد کردیم
شمارا وَالْأَوَّلِينَ با پیشینان فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ پس اگر باشد
شمارا مکری و حیله در دور کردن عذاب ما فَكِيدُونِ پس مکر کنید
مرا و ازین عذاب را دور کنید و این سخن مر کافرانرا سرزنش است
در روز قیامت وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی مر کافرانرا
در آنروز چون حال دشمنانرا یاد کرد و حال دوستانرا نیز یاد
میکند و میگوید جل جلاله إِنَّ الْمُتَّقِينَ هرآینه پرهیزکارانرا
و دور باشندگان از کفر و کافری فِي ظِلَالٍ باشند در بوستانها
با آسایش وَعُيُونٍ و با چشمهای آب روان وَفَوَاكِهَ و میوهای
نیکو مِمَّا يَشْتَهُونَ آنچه آرزو برند كُلُوا وَاشْرَبُوا پس بگویند شان

بخورید و بیاشامید از نعمتهای بهشت هَنِيئًا نوشی خوش گوارنده
و خوش باد شمارا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه کردید شما از طا
عتها در دنیا یعنی جزاء کردارهای شماست این إِنَّا كَذَلِكَ
بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکارانرا
الاحسان نیکوئی کردن وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی مر کافرانرا
در آنروز كُلُوا بخورید ای کافران از نعمتهای دنیا وَتَمَتَّعُوا و بر
خورداری گیرید التمتع برخورداری گرفتن قَلِيلًا اندکی
یعنی روزی چند إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ بدرستی که شما کافران
مستحق دوزخ شدید که از دنیا بیرون آمدنست و در عذاب
دوزخ گرفتار شدن نعوذ بالله من ذلک الاجرام گناه کردن
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی در آن روز مر دروغ
دارندگانرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر کافرانرا
که ارْكَعُوا نماز گزارید لَا يَرْكَعُونَ نماز نکنند الرکوع پشت خم
کردن وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی در آنروز مر کافرانرا
بقول امام مقاتل این در دنیا بود که مصطفی علیه السلام مر وفد

تقیف را گفت نماز گزارید ایشان گفتند که ما ایمان آریم ولیکن
نماز نمیگزاریم ما را ننگ آید که رکوع و سجود کنیم و قد کسانی را
گویند که پیش کسی بیایند برای خبر رسانیدن و ایلچی گری
کردن و بقول عبد الله ابن عباس رضی الله عنه این در قیامت
خواهد بود که چون کشف کنند از ساق مومنان سجده توانند
کرد و کافران نه چنانچه در سوره نون والقلم گذشت
فبأی حدیث پس بکدام سخن بعده پس از قرآن یؤمنون
میگروند چون آیات بینات قرآن ایمان نیاوردند بکدام سخن ایمان
خواهند آورد یعنی نخواهند آورد هیچ سخنی والله تعالی
اعلم خالقا من عاشقم من عاشقم ور بجویم غیر تو
من فاسقم هشت جنت گر درآدم در نظر ور کنم
خدمت من از خوف سقر مومنی باشم سلامت جوی من
زانکه این هر دو بود حظ بدن عاشقی کز عشق رحمن خورد
قوت صد عدن پیشش نیرزد تره توت بنده دایم
خلعتا سرا دوست خلعت عاشق همه دیدار اوست

حکمت واجب بودن خواندن سوره فاتحه در هر رکعت نماز
باشد که دایما بنده باید که طالب وصال باشد و راه عاشقان
جوید تا از ایشان باشد تا طلب گوهر کانی کانی تا زنده
بوی وصل جانی جانی فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو
هر چند که در جستن آنی آنی الهی ما را در عاشقان جلال
و جمال خود گردان و آمین بقول گوفیان از قرآن نیست
و در مصحف نوشته نشود آمین
یعنی چنین باد توفنا مسلمین والحقنا
بالصالحین

بسم الله الرحمن الرحیم عم یتساءلون اصل عم
عما بوده است یعنی از چه سوال می کنند و می پرسند
یکدیگر را اهل مکه اتساءل از یکدیگر پرسیدن باشد تفسیر کرد و گفت
جل جلاله عن النبأ العظیم [illegible] الذی هم فیه از خبرکه
ایشان در وی مختلفون اختلاف میکنند اختلاف
کردن یکدیگر را و آمد شد کردن مومنان می گویند که قیامت

حق است و خواهد بود چونکه حق تعالی خبر کرد و آمدنیست و این خبر
بزرگ است چونکه خبر کننده خدای بزرگ است و کافران می
گویند که نخواهد بود و بعضی میگویند که این خبر بزرگ پیغمبر مصطفی
علیه السلام که مومنان میگفتند حق است و کافران میگفتند که حق
نیست و بعضی میگفتند که آن خبر بزرگ قرآنست که مومنان میگویند
که حق است و سخن خدایست و کافران میگویند که حق نیست پس
شکر گوییم که از مومنانیم نه از کافران که حق سبحانه و تعالی ما را
در دیوان مومنان داشت بی آنکه از ما طاعتی بوده باشد
در ازل پس می باید که دایما ذکر و شکر او مشغول باشیم رباعی

من بتو دمی قرار نتوانم کرد — احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر مویی — یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

حق سبحانه و تعالی کافران را جواب داد و انکار ایشان را رد
کرد و گفت جل جلاله كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حقا که زود باشد که بدانند
این کافران که این خبر بزرگ راست بوده است و باشد چونکه
بمیرند و در گور روند و عذاب گور بچشند ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

پس حقا که زود باشد که بدانند این کافران که این خبر بزرگ حق
بوده است چون بقیامت زنده شوند و عذاب دوزخ را بدانند
بعضی میگویند که این تکرار از برای تاکیدست و بعضی میگویند که
تکرار نیست یکی دانستن در گور باشد و یکی دانستن در قیامت
و ابن عامر ستعلمون بتا و خطاب خوانده است و معنی این باشد
که زود بود که بدانید که این خبر بزرگ حق است و راست است
چون که بقیامت زنده شوید و بعذاب دوزخ در مانید کلا
حرف ردعست و اسمی بود بمعنی حقا و درین آیه با این معنی
شاید که باشد یعنی حقا که قیامت خواهد بود و این سوگند است
و اگر حرف بود معنی کلا این باشد که باز ایستید ای کافران از این
اعتقاد بد تا آن نمی گویید که قیامت نخواهد بود سیعلمون
زود باشد که بدانید که چون حضرت خدای تعالی ذو الجلال و الاکرام
رد کرد انکار کافران امر قیامت را باو دلیلهای قدرت خود را
که پیداست و انکار او نمی توانند کرد چون که بعضی در زیر پای
ایشانست و بعضی در بالای سر ایشان است و بعضی در ذات

ایشانست و گفت جل جلاله أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا آیا نگردانیدیم
ما زمین را بساط شما که در روی می باشید و زراعت و تجارت در روی
میکنید و زندگانی و مردگی شما در ویست المهد گستردن یعنی گردن
بهین المهاد آرامگاه یعنی خداوند تعالی قادرست که همه را زنده
گرداند و قیامت را بیارد و چنانک قادرست بر آفریدن زمینها
و آسمانها و قادرست بر بهست کردن شما وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا
و ایشان گردانیدیم کوهها را میخهای زمین تا نجنبند در تفسیر آمده است
که زمین میلرزیده است زمین می جنبید و کوهها آفرید تا زمین
قرار گرفت و آفریدن زمین و آسمان را ندیده ایم فاما اعتقاد
داریم که چنین است فاما آفریدن خود را دانسته ایم که هیچ گونه
انکار نمی توانیم کرد چونکه معدوم بودیم موجود گردانیده است
است هرابان نیست بودیم هست گردانیده است بار
آن کرد و گفت جل جلاله وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا و گردانیدیم و
آفریدیم شما را جفتها یعنی صنف صنف و نر و ماده و سفید
و سرخ و سیاه و زرد و دراز و کوته و غیر آن الازواج جمع

زوج یعنی جفت جفت و گونه گونه وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا و
گردانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ
لِبَاسًا و گردانیدیم شب را پوشش شما که تاریکی شب پوشیده بود
و در تاریکی شب فایده بسیارست اللباس آسایش تن
و قیل راحت یعنی خواب قطع حس و حرکة تا قوای حیوانی
برآسایند و مانده کی از ایشان زایل شود صاحب فتوحات قدس
سره آورده است که شب لباس قایم اللیل است که ایشان را
از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوات خود لذة مکالمه و یا در مجاهده
و یا در مشاهده فراخور استعداد خود بر خوردار یابند شیخ
الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگانست و
روز تا صبح گاهست عربیه اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاتها
بدوم بیت تا در شب من خیال او چیار منست من بنده شب که
روز بازار منست وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا و گردانیدیم روز را
وقت زندگانی شما تا در وی کسب کنید و چون مانده شوید
در شب آسایش کنید و این معلوم شماست که بهیچ وجه انکار نمی توانید

کرد المعاش زندگانی کردن معاشا ای ذا معاش العیش والمعاش
زیستن یعنی زندگانی کردن وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا وبنا
کردیم بر زبر شما هفت آسمانها استوار و محکم که هرگز کهنه نشود
وسست نشود الشداد جمع شدید وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا و کردا
نیدیم آفتاب را چراغ سوزان تابان الوهاج درخشیدن
وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا و فرستادیم از ابرها که نزدیک
باشد بباریدن آب بسیار ریزان الثجیج ریخته شدن الثج ریزانیدن
وقیل فرستادیم بباد ها که ابر را عصر و فشار می کند تا باران
ازو بیرون می آید و باین قول من بمعنی با باشد و بالمعصرات
[illegible] است وقیل ها ز ابر فرستادیم از آسمانها و در
کشاف و در کواشی و در شرح سید یمنی آورده است که باران
از آسمان می آید و در تیسیر و تفسیر صاحب منظومه رحمة الله علیه آورده
است که عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت که از زیر عرش
فرود می آید ارزاق حیوانات و در لوا و در شیخ بزرگ محقق
خواجه علی حکیم ترمذی نیز چنین گفته اند که بوحی حق تعالی باران

می آید از بحر الحیوت که زیر عرش است از آسمانی بآسمانی تا آسمان
دنیا میرسد باد را فرمان میشود که آن باران را در ابر پراگنده
کند و ابر را فرمان میشود که همچو غربال به بپرد ابر را و باران را
و فرشتگان در موضعی می نهند و ازین سخن معلوم میشود که قول
منجمان و حکیمان و فلاسفه باطل است که میگویند که ابر باران را
از دریا می آورد و این قول که مراد از معصرات آسمانهاست
قول امام حسن بصری و امام قتاده رحمهما الله که لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا
وَنَبَاتًا تا بیرون آریم بآن آب بسیار دانه را یعنی گندم
وجو و غیر آنرا که علف ستوران شما باشد وقیل الحب لولو
والنبات ما ینبت من الارض یعنی باران باین مروارید و
جمع نباتات را می آفرینیم و بیرون می آریم از عدم و خلق
میکنیم وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا و بیرون می آریم بآن آب بستانهای بسیار و
انبوه که شاخهای درختان او درهم پیچیده باشد از بسیاری
الالفاف جمع لف چون دلایل عظام یاد کرد بر قدرت تا
به برآمدن قیامت خود گفت جل جلاله إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا

بدرستی که روز قیامت جدا کرده شود دروی دوست را از
دشمن وحق را از باطل و عده گاه گرد آمدن همه خلق در روی
شمارد جزا والفصل جدا کردن یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ
آن روز جدا کردن باشد روزی که دمیده شود در صور
وصور مانند شاخیست که اسرافیل علیه السلام در وی دمد
وقیل یکی را یعنی جمع صورة فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید شما
از گور بعرصات قیامت گروه گروه و جماعت جماعت در کشاف
آورده است که در حدیث آمده است که ده گروه بیایند
گروهی بصورت حمدونه وان حمدونشان و جرکستان باشند
ویک گروه دیگر سر زیر و پای بالا کرده مبرو این ربا خواران
باشند وگروه دیگر کور و نابینا باشند واین قاضیان و مفتیان
که در حکم و فتوی میل کرده باشند بناحق وگروه دیگر گنگ باشند
واین گروه کسانی باشند که در طاعتها عجب آرند وگروه
دیگر زبانهای خود میخایند واین عالمان باشند و واعظان که
بعلم و واعظ دیگران گفتند و حسد و بغض دوست داشتند

اما خود عمل نکرده باشند وگروه دیگر بیایند دست و پای ایشان
بریده باشند و ایشان کسانی باشند که همسایگان را برنجانند
وگروه دیگر را بر دارهای آتش کشیده باشند و ایشان غمازان
و سعی ناحق کنندگان باشند که مردمان را در پیش سلطان ظالم
و عوانان در انداختند وگروه دیگر را همه اعضای ایشان گنده
شده باشد همچون مردار و ایشان آنکسانی باشند که لذتهای دنیا
را از حرام گرفته باشند و حق تعالی را انداده باشند وگروه
دیگر گردن افتاده و زبان از پس قفای ایشان کشیده باشند
و ایشان آنکسانی که در دنیا منکر بودند و حرام خوار بودند
و هرگز در پی کسب نبودند نعوذ بالله من ذلک ویک گروه دیگر را
جامها از گوگرد و از قطران باشد همچو مردار و ایشان متکبران
باشند و فخر کنندگان بمال و جاه دنیا وگروه دیگر بصورت
خوک باشند و ایشان حرام خواران باشند نعوذ بالله من ذلک
اینها بدبختان عاصیان باشند و بلای بزرگ آویخته و خون از
ایشان ریخته فاما مومنان و صالحان باعمل و زاهدان نیکو خوی

بعضی بصورت اژدها جدا داده باشند و بعضی بصورت اجنا
و بعضی بصورت ستارگان وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا و
گشاده شوند آسمان پس باشند درها یعنی آسمانها پاره پاره
شود و درزه درزه گردد آنگاه ناچیز شوند و قیل گشاده شوند
درهای آسمان با فرشتگان فرود آیند امام عاصم و حمزه و کسائی
فتحت بتخفیف خوانده و باقی فتحت بتشدید خوانده اند
وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا و رانده شوند کوهها از روی
زمین پس همچون نمایش آب شوند یعنی ناچیز شوند سراب
آنچه در نیم روز نماید در بیابان مانند آب و هیچ چیز نباشد چون
انچنین شود عقوبت دوزخ پیش آید إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا
بدرستی که باشد دوزخ راهگذار خلق هر که بهشت رود بر صراط
بگذرد و صراط پلی باشد بر بالای دوزخ کشیده و از امام حسن
بصری رحمه الله روایت کرده شده است که پل صراط سه هزار
ساله راه است از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر هزار سال
برآمدن باشد و هزار سال هموار باشد و هزار سال فرود

تیز و باریک به گناهکاران و فراخ بر مومنان خدای ترس
و بعضی زود بگذرند چون برق جهنده و بعضی بمدت هزار
سال باید که بگذرند از سال دنیا و کافران نتوانند گذشتن و
در دوزخ افتند و هر مومنی را نوری باشد بعضی را زیر قدم
نقل کرده شده این سخن از رساله خواجه محمد پارسای بخاری رحمة
الله علیه که برادر طریقت ما بود و بقول زبدة اصحاب خواجه
ما بود و بقول دیگر مرصاد کمینگاه است لِلطَّاغِينَ مَآبًا
بدرستی که باشد دوزخ مر طاغیان را یعنی کافران را جای
بازگشت و جای باشش که همیشه در وی باشند لَابِثِينَ فِيهَا
أَحْقَابًا باشند کافران در دوزخ روزگارهای دراز بی نهایت
کذا فی الکشاف والکواشی و لیس المراد عدد المحصور الحقب
روزگار دراز حقب هشتاد سال هزار است انجا نبت لَا يَذُوقُونَ
فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا نچشند دران دوزخ و باد دران روز
هیچ خنکی و هیچ چیز آشامیدنی یعنی هیچ راحت نباشد
از شراب آشامیدنی و قیل برد ای نوما یعنی هیچ چیز آشامیدن

هر چند نظر کنند
و بعضی را

خواب و خور دنیا شد شان البرد خیکی و قیل خواب الا حمیما
وغساقا و لیکن آب گرم و ریم آبه دوزخیان بخورند و بیاشامند
الحمیم آب گرم الغساق خون و ریم دوزخیان بخورند و بیاشامند
جزاء وفاقا این عذابها که یاد کردیم باشد جزای ایشان
کردارهای ایشان و هیچ کرداری بدتر از کفر نیست و هیچ
عذابی سخت تر از عذاب دوزخ نیست و ایمان بهترین
کارهاست و بهشت بهترین جایهاست نصیب علی المصدر ای
جزاء و جزاء موافقا لاعمالهم بیان کرد کردار ایشان را
در دنیا و گفت جل جلاله انهم کانوا لا یرجون حسابا بدرستی
که این دوزخیان بودند در دنیا که نمی ترسیدند از حساب قیامت
و قیل حساب را امید نمیداشتند الرجا امید داشتن و ترسیدن
وکذبوا بایاتنا کذابا و بودند که دروغ میداشتند قرآن را و حجتهای
توحید را دروغ داشتند بزرگ قرآنرا یعنی هیچ متوجه دلایل
عقلیه و نقلیه نمیشدند و در کفر استمام تمام میداشتندی و
نصیب مومن است که حساب خود بکند و بتوبه و استغفار عذر

خواهی کند و بعد از نماز دیگر یعنی سبب اشتغال نماید که حکمت خواندن
سوره عم بعد از نماز عصر این باشد والله تعالی اعلم وکل شیء
احصیناه کتابا و هر چیز را دانسته ایم و شمرده ایم در لوح
محفوظ یعنی پیدا کرده ایم الاحصا دانستن و نوشتن و شمردن
فذوقوا بس بچشید جزای کردار بد خود را فلن نزیدکم الا عذابا
پس هرگز زیاده نکنیم شما را مگر عذاب را این آیت است سخت ترین
عذاب در دوزخیان و از این آیت معلوم می شود که مراد از
احقاب ابد الآباد است نه عدد مخصوص و در تنبیه الغافلین آورده است
که دوزخیان باران طلبند ابر سیاه پیدا شود و باران
همچون گردنهای اشتران و کژدمان همچو اشتران ببارد بر ایشان
چون بگزند ایشانرا ابر هزار سال درد کند که در آن روز و در معنی
این آیه که زدناهم عذابا فوق العذاب ای زدکه زیادت کنیم
ایشانرا عذابی بر بالای عذاب قوله تعالی فلن نزیدکم الا
عذابا شاید که اشارت به این نوع عذاب باشد نعوذ بالله من ذلک
چون از حال دشمنان و کافران خبر کرد از حال مومنان

دو دوستان و متقیان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ
مَفَازًا ۝ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا بدرستیکه مومنان پرهیزگار را
رستگاریست و جای نشستن بهشت جاودان و باغهای آراسته پر نعمتها
گوناگون و انگورهای الوانی در حدیث آمده است که یکی خوشهٔ
انگور بهشتی چنان است که اگر زاغی از بالای آن پرد یکماه راه
بپایان نرسد و مومن چون در بهشت در آید هزار باغ بیند در
هر باغی هفتاد هزار درخت بر هر درختی هفتاد هزار برگ بود
و بر هر برگی نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله هی امة مذنبة
و رب غفور و در روایت آمده است که چون میوهٔ بهشتی
را برند در حال در جای وی میوهٔ دیگر بیرون آید بقدرت
خدای تعالی روایت کرده شده است در تفسیر وَكَوَاعِبَ
أَتْرَابًا و مراد بهشتیان را باشد عروسان نارپستان یکسان
هم زادان است یعنی حوران بهشتی که هرگز پیر نگردند وَكَأْسًا دِهَاقًا
و قدحهای شراب بهشتی برآید پیاپی بدست غلمان بهشتی جام
می لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا نشنوند این بهشتیان در بهشت

سخن بیهوده و نه دروغ دارند قول دیگر را چون در دنیا مجلسهای
ایشان پاک بوده باشد از سخن حشو و دروغ و مسخرگی و سخن
چینی و در حسرت باشد جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا
این راحتها جزای طاعت باشد و عطا و ادنی بسیار باشد از
پروردگار تو و قیل عطای کافی باشد یعنی چندان بدهد تا شاکر
گویند بس باشد نصیب درویش این است که باید که دایما طاعت
و مراقبه و مجاهده و محاسبه و مشاهده اشتغال نماید و از
هزل و غیبت و غفلت و تکذیب انبیا و اولیا دور باشد
و از غافلان و از نادلان دور باشد سخن حضرت خواجه عبد
الخالق غجدوانی است رحمه الله که از صحبت بیگانگان حذر کن
چنانکه از شیر درنده و حذر میکنید که انبیا و اولیا حذر کنند کرده اند
از غافلان و نادلان رباعی با هر که نشستی و نشد جمع دلت
وز تو نرمید زحمت آب و گلت زنهار ز ان قوم گریزان
می باش ورنی نکند روح عزیزان بحلت ایضا
اگر پایان باغ را خندان کند صحبت مردانت از مردان کند

ابیات. با بدان کم نشین که صحبت بد ... گرچه پاکی ترا پلید کند
آفتاب بدین بلندی را ... ذره ابر ناپدید کند رَبِّ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ آفریدگار آسمانها و
زمینها و آنچه میان هر دو هست خدای مهربانست لَا یَمْلِکُوْنَ
مِنْهُ خِطَابًا نتوانند خلق بوی سخن گفتن از برای شفاعت کردن
مگر بفرمان او القراءة رب السموات والارض بضم الباء و بضم
الرحمن و بکسرهما یَوْمَ یَقُوْمُ الرُّوْحُ وَالْمَلٰئِکَةُ صَفًّا نتوانند که سخن گویند
بحضرت خدای تعالی در روزی که ایستد روح و فرشتگان صف
زده یوم ظرف لا یملکون باشد یا ظرف لَا یَتَکَلَّمُوْنَ یعنی در آن
روز که سخن نگویند خلایق اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ مگر آنکسانی که
خدای تعالی مر او را دستوری دهد و اذن کند پس سخن گویند
وَقَالَ صَوَابًا و گفته باشد صواب یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله
یعنی در روز قیامت شفاعت مومن مر مومن را و پس
شفاعت حق است مر پیغامبران را و اولیا و علما را و شهدا را.
و هر که را خدای تعالی خواهد روح بیک قول جبرئیل است علیه السلام

و قیل فرشته ایست از همه فرشتگان بزرگتر است که وی تنها یک
صف باشد و همه فرشتگان یک صف ابتدا از عرش هیچ چیز از وی
بزرگتر نباشد و غیر آن نیز گفته اند ذٰلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ این روز درست
ثابت و باشد بیشک فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ
مَاٰبًا بگیرد بخدای خود جای بازگشت یعنی ایمان آورد و عمل صالح کند
تا جای یابد در بهشت برحمت حق تعالی اِنَّا اَنْذَرْنٰکُمْ عَذَابًا قَرِیْبًا
بدرستی که ما ترسانیدیم شما را بعذابی که نزدیکست آمدن او یَوْمَ
یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ یَدَاهُ در روزی که بیند آنچه پیش فرستاده
دست دو دست او از نیکی و بدی وَیَقُوْلُ الْکَافِرُ یٰلَیْتَنِیْ کُنْتُ
تُرٰبًا و بگوید کافر در آن روز کاشکی خاک شدمی چنانکه حیوانات
دیگر شدند حق سبحانه و تعالی در آن روز همه مخلوقات را زنده
کرداند و ایشان را او خود را بستاند از یکدیگر گوسفندی شاخ
در دنیا گوسفند باشاخ زده باشد و یا شاخ دهد با و بیارند
و همه ستوران و جانوران را زنده کنند فرمان آید که من شما را
از برای فرزندان آدم آفریده بودم در دنیا بشما چه کردند گو بینند

الهی تو دانای ما فرمان بردار ای ایشان کردیم ایشان کاهی
و سبوسی و کنجاله دادند ما و نعمتهای خوب ایشان خوردند کادرا
بیستدور و دوزخ گویند الهی ما راضی شدیم و فرمان آید که همه حیوانات
بحکم حق تعالی خاک شوند چون خاک شوند کافران آرزو برند
حال ایشان را و گویند ای کاشکی ما خاک شدمی همچو ایشان تا از عذاب
ابدی خلاص یافتمی چون این سوره را تمام کنی این دعا را
یاد کنی اللهم اعتق رقابنا و رقاب آبائنا و امهاتنا و
استادینا من الدین والمظالم والنار برحمتک یا ارحم الراحمین
وصیت والد شریفه رحمه الله بای فقیر این بود که این دعا را بعد از
سوره عم بخوانی و قیل مراد ازین کافر ابلیس است و مراد
از تراب آدمیت یعنی ابلیس آرزو برد که کاشکی من خاک بودمی همچون
آدم علیه السلام والله تعالی اعلم بسم الله الرحمن الرحیم والنازعات
غرقا بدانکه حق سبحانه و تعالی درین سوره به پنج چیز سوگند یاد
کرده است و مفسران را اختلافست که آن پنج چیز چیست
اصح اقاویل این است که در پنج مراد فرشتگانست که بکارهای

حق تعالی ایشان را مشغول کرده است و ما این قول اختیار کردیم
والنازعات غرقا ای نزعا غرقا الغرق بمعنی الاغراق و یقال
غرقه و اغرقه ان اخذته بقوة النزع کشیدن والغرق والاغراق
کردش سختی یعنی بحرمت فرشتگان که بکشند جانهای کافران را
بسختی یعنی کشیدن سخت چون کسر کردن رسد بکند از تنها
در همه تن در اید باز کشندش تا بر کار سخت دشوار شود جان
کندن نعوذ بالله من ذلک والناشطات نشطا و بحرمت
فرشتگان که بگیرند جانهای مومنان را با آسانی و زودی
برون آرند نشط الدلو من البیر ای اخرجها کذا فی الکشاف
یعنی همچو بیرون آوردن دلو را از چاه والسابحات سبحا
و بحرمت فرشتگان که بشتابند در فرمانهای خدای تعالی
السبح شتاب کردن در آب و یقال فرس سابح و سبوح
یعنی اسپ تیز رو در راه رود را سرعة مسیره بسهولة
کانه یسبح فی الماء فالسابقات سبقا پس بحرمت فرشتگان که
بر یکدیگر پیشی گیرند در خیرها و طاعتها فالمدبرات امرا

بس بحرمت فرشتگان که تدبیر میکنند کارهای عالم را و آن جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام عزرائیل بقبض
جانها و جبرئیل بر لشکرها و بادها موکل است و میکائیل بر بارانها
و نباتات و اسرافیل بر لوح محفوظ اطلاع دارد و وی از انجا
میگیرد و بفرشتگان دیگر میرساند و بقول دیگر اسرافیل را حق تعالی
دانا میگرداند بانچه خواهد بود و وی بفرشتگان دیگر میرساند
خناکه آدم را علیه السلام یکلحظه دانا گردانید بی واسطه
کیسی جواب قسم مقدرست یعنی بحرمت این چیزها که یاد کرده
شده که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن یوم ترجف
الراجفة در آن روز که لرزد لرزنده الرجف لرزیدن یعنی
زمین بجنبد چون صور دمیده شود اول بار همه خلق بمیرند
باز زنده شوند تتبعها الرادفة پس از وی درآید دراینده
التبع والتابع والرادف از پس درآمدن یعنی بار دوم که
در صور دمد زمین بجنبد و خلق زنده شود و میان این دو
دمیدن چهل سال باشد قلوب یومئذ واجفة دلها در آن روز

از ترس طپیده باشند الوجف طپیدن دل ابصارها خاشعة
چشمهای ایشان در آن روز از ترس خوار و ذلیل و مغاکی فرو شده
باشد یعنی به بنیاهی هدا و ندان و طهاجان کافران صفت قیامت
را شنیدند تعجب داشتند و گفتند چنانکه حق تعالی از ان خبر کرد
یقولون ائنا لمردودون فی الحافرة میگویند کافران ما باز
گردانیده شده گان خواهیم بود بحال اول یا زنده شویم چنانکه
اول بودیم الحافرة اول کار یعنی زندگانی از پس مرگ ءاذا
کنا عظاما نخرة چون ما شویم استخوانهای پوسیده میانه کاواک
که باد در وی گذرد و آواز شنوده شود والقرة ناخرة و نخرة
العامل فی اذا محذوف ای انبعث و اذا کنا عظاما قالوا گفتند
کافران تلک اذا یعنی زنده شدن ما دوباره کرة باز گردا
نیدنی است خاسرة زیان کار یعنی اگر حال چنین باشد که باز زنده
شویم ما زیان کار باشیم چون عمل نیک نکرده ایم و ایمان نیاورده
ایم چون کافران منکر شدند آمدن قیامت را و دور
داشتند حق سبحانه و تعالی بر ایشان رد کرد و گفت جل جلاله

استفهام بمعنی
الانکار رد و بعید فقد شاء
الامر فنعود احیاء کالکنا
الحالة الاولی هو مدارک

فإنما هي زجرة واحدة پس بدرستی که نیست این زنده کردن
ایشان را و رد کردن بحال مگر یک بانگ برزدنی یعنی دمیدن در صور
فإذا هم پس ناگاه ایشان بالساهرة باشند در روی زمین قیامت
که آن زمین نزدیک به بیت المقدس باشد چون منکران محمد را
صلی الله علیه وسلم یاد کرد از حال فرعون و انکار او موسی را
علیه السلام خبر کرد که با او چه رسید با ایشان نیز همه خواهد رسید
هل اتیک حدیث موسی بدرستی که ای محمد بتو رسید سخن موسی
علیه السلام اذ ناداه ربه چونکه خواند او را خدای او بالواد
المقدس طوی در جای پاک که نام او طوی است اذهب الی فرعون
انه طغی و فرمود حق تعالی موسی را علیه السلام که برو
سوی فرعون و وی را بدین حق بخوان که وی از حد درگذشته است
و دعوی باطل میکند خاک بر دهان او که خود را خدای میگوید لعنة الله علیه
فقل هل لک الی ان تزکی پس بگو فرعون را که هیچ رغبت هست ترا
که پاک شوی از کفر و کافری و گناه و ایمان آری بخدای تعالی
بدست من واهدیک الی ربک فتخشی و راه نمایم ترا بخدای تعالی

عصاه

تا برهی و از کفر و گناه دور باشی فاریه الآیة الکبری پس نمود
موسی علیه السلام فرعون را نشانی بزرگ یعنی ید بیضا
و ید بیضا آن بود که دست خود را موسی علیه السلام در بغل
خود می نهاد همچون آفتاب روشن میشد و در عصا نیز اژدها معجزه بود
و ید بیضا اکبر بود و از بهر آنکه مسخره فرعون شوا پنداشتند سحری
بصورت ید بیضا آوردن و بصورت عصا آوردن فکذب
وعصی پس دروغ گوی داشت فرعون موسی را علیه السلام
و عاصی شد ثم ادبر یسعی پس برگشت از قبول کردن
ایمان و کوشش کرد در کفر و فساد و دشمنی بموسی علیه السلام
فحشر پس گرد کرد فرعون جادوان را و لشکر خود را و قوم
خود را فنادی پس خواند ایشان را و آواز داد و ایشان فقال
انا ربکم الاعلی پس گفت منم خدای بزرگ شما لعنة الله علیه یعنی
بتان خدایان خورد و من کلانتر ایشانم فاخذه الله پس گرفتش
خدای تعالی نکال الآخرة والاولی برای آخرت و دنیا
در دنیا غرق کردش در آب و در آخرت سوختش بآتش دوزخ

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى بدرستی که درین عذاب که فرعون را
کردیم پند پسندیده است مرکسی را که بترسد از خدای تعالی والعبرة پند
و انگشت نمای خلق شدن نصیب تو این است که اهل حق را دشمن
بر دار باشی و با ایشان دشمنی بکنی تا همچون فرعون محروم نگردی
نظم این رسولان ضمیر راست گوی مستمع خواهند اسرافیل
خوی نخوتی دارند کبری چون شهان چاکری خواهند از
اهل این جهان تا ادبهاشان بجا که ناوری از رسالت
شان چگونه برخوری کی رسانند آن امانت را بتو تا نباشی
پیش شان راکع دوتو هر بداندیشان کی همی آید پسند
کامشان داشان دایوان بلند قصه فرعون خدای تعالی عبرة
گفت و انگشت نمای گردانید مرعالمیان را تا نیز یاد کنیم بعضی را
تا پند باشد و بالله تعالی التوفیق بدانک وهب بن منبه روایت
کرده است که فرعون علیه اللعنة در خواب دید که کسی پیدا شود
از بندگان تو که ملک و مملکت ترا خراب کند و لشکر ترا در آب
غرق کند و ترا نیز یعنی از بنی اسرائیل همچنین کسی پیدا شود چون

خبر کرد
چون بیدار شد غمناک شد و حسرت خورد و قوم خود را
که همه گریستند و جامها چاک کردند و تعزیت داشتند و فرعون
را هزار جادوگر کاهن بود یعنی رمال و هزار منجم همه را جمع کرد
و خواب را با ایشان گفت همه گفتند ما کفایت این بکنیم ما را
بار چهل روز فرصت ده پس فرصت داد ایشان را و رفتند
و گلیم پوشیدند و نان جوین خوردند و بر خاکستر می خفتند
و شب بیدار می بودند و روز روزه میداشتند و زاری
میکردند پیش دیوان که می پرستیدند ایشان خبر کردند
ازین خواب فرعون و دیوان در آن وقت بر آسمان می رفتند
و از فرشتگان سخن می شنیدند چون گاه در دنیا پیدا شد
حق تعالی بجمله سکان عرش را خبر کردی و ایشان با اهل آسمانها
بگفتندی و در آسمانها بشنیدندی وحی آمد بجمله عرش که ما در بنی
اسرائیل پیغامبری خواهیم آفرید که ملک و مملکت فرعون را بر
اندازد و او را هلاک کند و این در اسکندریه یعنی در مصر خواب
بود در شب جمعه در فلان ماه معین و چون که سه ساعت از شب

می رفتند

از پشت پدر برحم مادر آید و پرا چون شیاطین این وحی را
در آسمان ها شنیدند بزمین آمدند منجمان و ساحران و کاهنان را
خبر کردند که چهل روز دیگر همچنین چیزی پیدا خواهد شد
و ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند که حال چنین است فرعون
چه حیله میکنیم حیله می باید کرد تا ملک و مملکت خراب نشود
فرعون گفت در اینجا حیله آنست که ما در و پدر را جدا کنیم و بکشیم
تا این شخص پیدا نشود ایشان جواب گفتند که ما این نتوانیم
فاما مردان بنی اسرائیل را در شب چهلم جدا از زنان کنیم
تا این شخص موجود نشود چون شب چهلم شد چنین کردند
و همه مردمان بنی اسرائیل را در جای معین جمع کردند
و هر یکی را چیزها دادند و گفتند که همه اینجا مست باشید
و با یکدیگر صحبت دارید و عروسان خویش نزدیک نشوید
تا روز شود و منجمان آن شب بیدار می بودند و فرعون با
عمران که وزیر خاص او بود و قرب نزدیک داشت و دربان او
در شهر مصر رفتند و عمران هم از بنی اسرائیل بود و فرعون

زدند
پیدا است او را همه قوم بنی اسرائیل و لشکر فرعون بیرون شهرها
و فرعون مر عمران را گفت که از در کوشک من جای دیگر مرو
و جامهای خود بر در کوشک خواب روی عمران چنان کرد
تا آن وقت رسید که خدای تعالی خواسته بود عروس عمران
را خبر شد که عمران در شهر است نزدیک او آمد هر دو جمع شدند
بیکدیگر و موسی علیه السلام از پشت پدر برحم مادر آمد عمران
مر عروس را گفت که بدانکه آنکس که فرعون از وی می ترسید این فرز
ند خواهد بود و پنهان دار این سر را چون منجمان در آسمانها
نظر کردند نشانی یافتند که موسی از پشت پدر برحم مادر
علیه السلام
آمد فریاد و نعره بر آوردند و آواز بلند که قضا کرد و فرعون
در خواب بود بیدار شد و از عمران پرسید که این چه حالت
عمران گفت آواز بنی اسرائیلیان می آید که بازی می کنند
خاطر فرعون نگران شد چون بامداد شد منجمان با رویهای
سیاه و جامهای دریده پیش فرعون آمدند و گفتند که آن
دشمن تو پیدا شد در شکم مادر فرعون غضب کرد با ایشان

گفتند که ما تدبیر دیگر کنیم چون از ما در بیاید بکشیم چون
موسی از ما در آمد گفتند دشمن تو ظاهر شد فرعون
غمناک شد گفتند همه زنان بنی اسرائیل را جمع کنید و
فرزندان ایشان را که در نه ماه آمدند پسران را بکشید و دختران را
بگذارید فرعون علیه اللعنه چنین کرد نود هزار پسر طفل بکشت
از بنی اسرائیل و حق تعالی موسی را نگاه داشت
برکت بزرگی خویش با قصه در کتاب مذکور است پس
عبرت و پند در قصه است که هیچ تقدیر خدای تعالی را دیگر
نتوانند کردن رضا بقضا باید داد شعر صد هزاران طفل
سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد چون
قضا رفت و حکم شد تقدیر دفع آن کار ابلهان باشد
هر که گردن دید قضا او را مرد را حق نگاهبان باشد
چون کافران قیامت را منکر شدند جل جلاله قدرت خود را بیان
کرد تا بیک وی قادرست بر زنده کردن و بر هر چه خواهد توانا
کرد ءأنتم أشد خلقا سخت قوی ترید از جهت آفریدن أم السماء بنیها

بنیها رفع سمکها بنا کرد او را خدای تعالی و برداشت سقف او را
فسویها پس راست کرد او را که در وی هیچ شکافی و عیبی نیست
یعنی آن خدای که قادرست بر آفریدن آسمانهای با عظمت او نیز
که قادر باشد بر زنده کردن خلق بعد از مردن ایشان و قدرت
خود را یاد کرد و گفت جل جلاله واغطش لیلها و تاریک
کرد خدای تعالی شب را که از آسمان پیدا شود و تاریکی وی
قدرت خود را یاد کرد و گفت جل جلاله واخرج ضحیها و
بیرون آورد چاشتگاه او را یعنی نور آفتاب را از پس تاریکی
پیدا کرد در آسمانها پس هر شب و هر روز میرانیدن و زنده کردن
است پس همه را در شب بخواب برد و چون روز شود همه را بیدار
سازد والارض بعد ذلک دحیها باز قدرت بر آفریدن
زمین را یاد کرد و گفت بعد از آن زمین را گسترانید و پهن
کرد بر روی آب عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما گفت اول
زمین را آفرید ولیکن فراخ نکرد تا آسمان را آفرید عبدالله
ابن عمر گفت نخست زمین کعبه را آفرید اندازه کعبه چهار سوی

بر روی آب نهاد و پیش از آنکه آسمانها را آفرید هزار سال بعد
آسمان دنیا آفرید و زمین را از آن زمین که زمین کعبه بود بیرون
کشیده بروی آب گسترانید أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا بیرون آورد
از زمین آب روان را وَمَرْعَاهَا و چراگاه او را یعنی هرچه آدمی و
ستوران خورند از زمین بیرون آورد وَالْجِبَالَ و کوهها را
أَرْسَاهَا آفرید و فرو گذاشت و ایستاده کرد و الارساء استوار
کردن و ایستانیدن مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ این همه را آفرید تا برخورداری
و منفعت شما باشد و برخورداری ستوران شما باشد چون
بدین نعمتها شکر نکنند و بدین دلایل عظام التفات ننمودند
و ایمان نیاوردند از عذاب بزرگ شرگرد شان و گفت جل جلاله فَإِذَا
جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ پس چون بیاید بلای بزرگ پوشنده
عقلها و قیل غلبه کننده و قیل هیبتناک و آن آواز اسرافیل است باشد
که در صور دمد یعنی چون بیاید قیامت و خلق زنده شوند يَوْمَ
يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ آن روز پند گیرد آدمی و یاد کند یعنی ببیند
آنچه کرده باشد در دنیا از نیکی و بدی وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ

و پیدا کرده شود دوزخ هر کسی را که ببیند یعنی همه خلق را دوزخ ببیند
و دوزخی را بدوزخ و بهشتی را به بهشت برند فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ
اما هر که بی فرمانی کرد حق تعالی را و از حد در گذشت وَآثَرَ
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و گزیدند کانی نزدیکتر را یعنی دنیا را بر آخرت
فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ بدرستی که دوزخ وی است جای
بازگشت او در این آیت وعید بزرگست مر اهل دنیا را که از حرام
پرهیز ندارند وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ اما آنکه ترسید جای
ایستادن را از برای حساب پروردگار وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ
و باز داشت تن خود را از میل کردن با آنچه نشاید یعنی مراد نفس
که بی حکم شرع باشد نفس خود ندارد الهوی میل کردن با آنچه
نشاید و قیل مراد نفس است فَإِنَّ الْجَنَّةَ بدرستی که بهشت
هِيَ الْمَأْوَىٰ و بیت جای بازگشت او یعنی هر که هوای نفس خود در
بگذارد و بی فرمانی خدای تعالی نکند بهشت جای وی
باشد که هرگز از وی بیرون نیاید خواجه ابوبکر وراق رحمه الله
علیه گفت که حق تعالی در دنیا و آخرت هیچ خیر خلیفت تر از هوای

نفس که مخالف حق تعالی باشد بنیاد نهد و به پیش اهل طریقت مرد
وقتی بالغ شود که از هوای نفس خلاصی یابد شعر خلق اطفال اند
جز مست خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا بدانکه مفسران
گفته اند و آیت مصعب بن عمیر و برادر وی عامر بن عمیر آمده
که پادشاه زادگان بودند یکی مومن و دیگر کافر و آیه اول در حق
عامر بود که او کافر بوده در روز جنگ بدر وی را برادر وی
مصعب بن عمیر کشت این آیه آمد واما من طغی واثر الحیوة الدنیا
فان الجحیم هی الماوی و آیه دوم واما من خاف در مصعب بن
عمیر آمد که وی در جنگ احد کشته شد رضی الله عنه و الحال بود که
ابوسفیان پدر معاویه لشکر عظیم آورد در احد و احد کوهی است
نزدیک مدینه رسول را علیه السلام در ان جنگ علم اسلام را بدست
مصعب بن عمیر داده بودند ابن قمیه که پهلوان لشکر کافران بود
لعنة الله علیهم بر رسول علیه السلام نیزه انداخت مصعب خود را
پیش انداخت تا آن نیزه بوی رسید و رسول علیه السلام سلامت
ماند و علم اسلام را فرشته گرفت بصورت مصعب تا بر زمین نیفتد

و ابن قمیه نیزه زد که اینک محمد را کشتم القصه امیر المومنین رضی الله
عنه وی را بکشت و لشکر کافران در ان جنگ عم رسول علیه السلام
حمزه را کشتند چنانکه در تواریخ مذکور است پس این آیه آمد که اما من
خاف تا آخره در حق مصعب آمد چون رسول علیه السلام مصعب را
در خون افتاده و زخم بسیار خورده گفت صحابه را که وی را
دیده بودید که چه نوع جامها داشت در مکه نعلین وی از زر بود
شعر در مطبخ عشق جز نکو را نکشند لاغر صفتان زشت خو را
نکشند گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود هر آنچه
او را نکشند و ظاهر این هر دو آیه عامست در حق همه کافران
و همه مومنان قال النبی علیه السلام بئس العبد عبد هوی
یضله یعنی چه بد بنده ایست بنده هوای گمراه کننده خواجه
محمد علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه گفته است هوای فضل
ترک حق است در کارها و عبادتها و این فقیر میگوید که در بخارا
بودم در حق خود کاهلی و تیرگی مشاهده کردم گفتم چند روزی
روزه دارم تا باشد که این از من دور شود روزه نیت کردم

وبخدمت شیخ خود خواجه بهاء الدین رحمة الله رفتم
چون حضرت شیخ مرا دید فرمود تا طعام آوردند گفتند این
ضعیف را که طعام بخور داین حدیث را خواندند که بئس
العبد تا آخر و معنی وی را تقریر کردند و گفتند که ما تجربه
کرده ایم خوردن اولیست یعنی از روزه که بهوای نفس داشتن
و گفتند عمر دو باره می بایست تا بنده یکبار تجربه کند و بار
دیگر عمل کند قطعه مرد خردمند هنر پیشه را عمر دو بایست
درین روزگار تا بیکی تجربه آموختن با دگری تجربه
بردی بکار هیچ انگوری دگر غوره نشد هیچ پخته باز در کود
نشد از این ارشاد فهم شد که در عبادة نافله نیز هوای رود
و میگفتند که عبادة نافله باذن شیخ فان الشیخ فی اهله باشد که وی
از سوی هوی خلاص یافته باشد بهوا را دکرده بمی شود الفانی التعالی
لا یرد و می گفتم که اگر همچنین شیخ یافت نشود حکم میگفتند که
هر عبادتی که بکنید بعد از آن استغفار بکنید حضرت خلیفه خواجه
علاء والدین العطار رحمه الله این فقیر را فرمودند که بعد از

هر نمازی بیست بار استغفار کن و بگو استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم و اتوب الیه همه صد بار میشود قال النبی علیه
انی لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة یعنی
در دل من پرده ها پیدا می شود همچون ابر تنک هر روز استغفار
میکنم صد بار یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها می پرسند ترا ای
محمد از قیامت که کی خواهد بود و کی پدید آید فیم انت من
ذکریها در چیستی تو ای محمد از یاد کردن قیامت تو نه دانی
وقت آمدن او را الی ربک منتهیها بخدای تست پایان و یعنی
دانش او و اینکه کی خواهد آمد و غیر او کسی نداند
انما انت منذر من یخشیها هر آینه تو بیم کننده ای مگر کسی
را که بترسد از قیامت یعنی تو نمیدانی که کی خواهد آمد فاما تنبیه
میدهی کسی را که از آمدن قیامت بترسد و توبه کند
کانهم یوم یرونها گویا که ایشان آن روز که ببینند قیامت را
لم یلبثوا نباشیده اند در دنیا الا عشیة او ضحیها مگر
شبانگاهی یا چاشتگاهی یعنی همه عمر دنیا در پیش ایشان

کوتاه نماید بمقدار حشر روزها اول روز چون درازی قیامت
را ببینند و عذابها را بچشند همه عمر دنیا برایشان کوتاه نماید
نعوذ بالله من ذلک خدایا ما را از خواب غفلت بیدار گردان
و ختم کار ما را بخیر گردان بکرمک یا اکرم الاکرمین و یا ارحم
الراحمین بسم الله الرحمن الرحیم عَبَسَ وَتَوَلّٰی روی ترش
کرد محمد علیه السلام و روی گردانید اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی که آمد
بوی نابینا یعنی عبد الله ابن ام مکتوم رضی الله عنه و سبب
نزول این سوره آن بود که نابینایی بود در مکه درویش عبد الله
نام روزی در مجلس رسول علیه السلام آمد و در مجلس کلانتر
مکه و توانگران بودند و رسول علیه السلام ایشان را بایمان می‌خواند
نابینا گفت یا محمد علمنی مما علمک الله بیاموز مرا ازان علم که ترا
خدای آموزانیده است و ندانست که رسول علیه السلام بچه
کار مشغول است رسول علیه السلام روی از وی بگردانید
و روی ترش کرد اما نابینا صحابه خبر کردند شرمنده
شد از مسجد بیرون آمد در حال جبرئیل علیه السلام آمد جنگی

میان رسول علیه السلام و کلانتران مکه کشید تا رسول الله
بدید در دیدن چشم او را نقصانی پیدا شد بار عتاب را
برداشت و درین حال این آیه آمد رسول علیه السلام دانست
که از جهة آن نابینا بود در عقب نابینا رفت و وی را یافت
و عذر خواست و گفت تا زنده باشی نفقهٔ تو بر من باشد
و هر باری که او را دیدی گفتی مرحبا بالذی عاتبنی فیه ربی
یعنی خوش باد بآنکس که عتاب کرد بمن از جهة وی خدای من
هیچ حاجت داری که روا کنم و درین آیت شرف اهل اسلام
و کمال درویشان و طالبان علم ظاهر و باطن فهم میشود و نصیب
تو این است که بر فقیران صالح کرم کنی و بایشان تقرب جویی

شعر
این فقیران لطیف خوش نفس کز پی تعظیم شان آمد عبس
پادشاهان اهل فقر طلب زان سبق بردگان عالم جود
که نیرزد نبرد همت شان همه ملک وجود [illegible]

وَمَا یُدْرِیکَ وچه تو دانی ای محمد لَعَلَّهُ مگر وی یا بود که وی یعنی
آن نابینا یَزَّکّٰی پاکیزه شود بآنچه از تو شنود و عمل کند اَوْ یَذَّکَّرُ

باید کبیرد و از کفاهان پرهیز کند الاصل تیرکی و تندکو
الاول اشارة الی تهذیب النفس عن الخصال الذمیمة والثانی
اشارة الالفاظ بالمواعظ الظاهرة و تطهر الظاهر و درین
نیز اشارتست که طالب علم باید که دایما بطلب علم باطن
علم ظاهر باشند تا از جمله اهل حق باشند رباعی تا در طلب گوهر
کانی کانی تا زنده بیوی وصل جانی جانی فی الجمله حدیث
مطلق از من بشنو هر چیز که در جستن آنی آنی فتنفعه
الذکری تا که سود کند ش پند و وعظ تو اما من استغنی
و اما آنکه توانگر شده است پروای علم و ایمان ندارد فانت
له تصدی پس تو پیش می آیی مر دیرا و روی بوی می آری و گوش
بسخن وی میداری وما علیک الا یزکی و حیست بر تو ای
محمد چه باشد اگر این کلانتران و توانگران پاکیزه نشوند و ایمان
نیارند و نجاست کفر نجس باشد بر تو هیچ نیست جز رسانیدن
فرمان فاایمان و عرفان بایشان نمیدهیم چونکه ایشان را پروای
وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى و اما آنکه بتو آمد و می شتافت یعنی

آن نابینا که آمد تا علم آموزد از تو وهو یخشی و او می
ترسید از خدای تعالی و قیل بی می ترسید در راه و رفتن
آمدن چون راه نمیدید فانت عنه تلهی پس تو ای محمد از وی
روی میکردانی و کافران و کلانتران و توانگران روی می آری
و بایشان مشغول میشوی خوش باش ای درویش طالب صادق
که حق تعالی از برای نابینا بر حبیب خود همچنین عتاب میکند
معلوم میشود که کرم و لطف حضرت باری تعالی در حق
فقیران و طالبان رضا و لقای و بسیار است بسیار فقیر
و حقیر باشد که بظاهر خراب و خاک آلوده باشد فاما و
از دوستان حضرت ما باشد چنانکه پیغمبر راگفته است علیه السلام
رب اشعث اغبر مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره
پس بحقارت بوی نظر مکن تا هلاک نشوی شعر تو ز ضعف خود
مکن در وی نگاه بر تو شب بر وی همانست چاشتگاه
چشم وی خفته دلش بیدار دان شکل بیماری ورا
در کار دان حالتا و خواب را مانند کهی خواب بیند ارد

مراورا اگر چه كلا نه چنانست كه تو كردي اي محمد مكن مثل
آنچه كردي انها بدرستي كه اين آيتهاي قرآن با اين سوره
پنديست مر خلق را فمن شاء پس هر كه خواهد ذكره از
فقيران و توانگران پند گيرد بقرآن ايمان آرد و عمل كند
تا دولت سعادت يابد و هر كه نكند زيان كار باشد و او بزرگي
قرآن خبر كرد و گفت في صحف مكرمة اين قرآن را در كتابهاي
بزرگ گردانيده شده است مرفوعة بلند گردانيده شده است
يعني در لوح محفوظ است در آسمان هفتم يا در آسمان چهارم
در بيت العزة و بيت العزة خانه ايست در آسمان چهارم
مطهرة پاك گردانيده شده است از نقص و دروغ
بايدي سفرة يعني بدست نويسندگانست كرام نيكو بند
كانند حق تعالى را بررة نيكو كارانند يعني فرشتگان كه
قرآن را نوشته اند از لوح محفوظ و قيل صحابه رسول عليه افضل
الصلوة والتحية كه قرآن را نوشته اند و ياد گرفتند و عمل كردند
و بخلق رسانيدند و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الماهر

بالقرآن مع الكرام البررة يعني هر كه ماهر شد بقرآن يعني قرآن دان
باشد با كرام برره باشد در مرتبه يعني بفرشتگان مقرب باشد
قتل الانسان لعنت كرده شده آن يا آدمي ما اكفره
چه كافر كرد او را بخداي تعالى مراد همه كافرانند و بقول مقاتل
مراد ازين انسان عتبه پسر ابي لهب است و قصه مشهور است كه
داماد رسول عليه السلام بود بسفر مي رفت آمد پيش رسول
عليه السلام و دختر رسول صلى الله عليه وسلم را طلاق داده و آب
دهان در روي رسول عليه السلام انداخت و گفت او كافر شد بقرآن
و بسوره والنجم اذا هوي و رسول عليه السلام دعا كرد و
گفت كه اللهم سلط عليه كلبا من كلابك يعني اي بار خدايا
بگمار بر وي يكي از سگان خود را دران سفر آن ملعون را شير پاره
پاره كرد و بخورد و آن چنان بود كه در بياباني رسيد چون شب
شد ابو لهب گفت مي ترسم كه دعاي محمد بر پسر من كار كند
همه كاروان يكجا جمع شد و عتبه را در ميان خود خوابانيدند
شب شيري آمد هيچكس را نكشت مگر عتبه را كه پاره پاره كرد و بخورد

من ای شیء خلقه و یاد کن آفریدن وی را چهل روز
آب بود در شکم مادر و چهل روز دیگر خون بسته بود و
چهل روز دیگر گوشت پاره بود بعد از آن روح در وی
در آمد چون مدت نه ماه بگذشت ثم السبیل یسره پس راه
بیرون آمدن از شکم مادرش آسان کرد پس مدتی عمر
دادش که خواست ثم اماته فاقبره پس میرانیدش
پس بگور کردش یعنی سنت گور کردن و کفن و شستن و
نماز جنازه کردن را بروی مشروع کرد و همچنین عزتش داد
و حرمت در حیات و ممات و همچنین حیوانات دیگر نکردانیدش
ثم اذا شاء انشره پس چون خواهد زنده گرداندش
روز قیامت آن خدای که قادر است بر آفریدن اول
قادر است بر آفریدن دوم کلا لما یقض ما امره حقا که هنوز
بگزارده است و بجای نیاورده است آن کافر آنچه
فرموده است حق تعالی وی را که بگذرد با وجود چندین
دلایل آن کافر بگرویده و عمل صالح نکرد باز دلیل قدرت

خود را یاد کرد و گفت فلینظر الانسان الی طعامه پس بنگرد
ای آدمی بطعام خود که چگونه آفریدیم آنرا پس بیان کرد
و گفت جل جلاله انا صببنا الماء صبا بدرستی که ما ریختیم آب را
از آسمان ریختنی ثم شققنا الارض شقا پس شکافتیم
زمین را شکافتنی فانبتنا فیها پس برویانیدیم در زمین
حبا دانه که قوت شماست و در وی منفعت بسیار است
یعنی جو و گندم و غیر آن وعنبا و انگور را که نان خورش
شماست و در وی نیز منفعت بسیار است وقضبا و سبزه
را که علف ستوران شماست وزیتونا و زیتون را که
از وی روغن شماست و در وی منفعت بسیار است ونخلا
و درختان خرما را آفریدیم و برویانیدیم از زمین وحدائق
غلبا و بوستانهای با دیوار را و قیل باغهای با دیوار
را با بسیار درختان سطبر شاخهای در یکدیگر شده جمع الاغلب
ای عظیم العنق و فی الاشجار مجاز وفاکهة و میوه ها
آفریدیم وابا و چراگاه ستوران آفریدیم متاعا

لکم از بهر خود و از پسی شما و منفعت کرفتن شما ولانعامکم
واز بهر برخورداری ستوران شما ثم لطفی نداشت کان
صنم خوش لقا نکرد   ما را چه جرم کر کرمش با شما نکرد
یعنی این همه را آفرید و مر بندکان خود را داد فاما نعمت ایمان
مر کافرانرا نداد و مر مومنانرا داد اما مومن مر قرآنرا و احکامرا
قبول کرد و بکرم او مشرف شد و کافر قبول نکرد به تیر خذلان
او هلاک شد چون نعمتهای خود را یاد کرد و ایمان بیاورد دنیا
از قیامت خبر کرد و کفت جل جلاله فاذا جاءت الصاخة
پس چون بیاید آواز کرد کننده یعنی دمیدن در صور در قیامت
و قیل قیامت الصیحة کره کردن یوم یفر المرء قیامت روز
که بکریزد مرد در روی من اخیه از برادر خود وامه و از مادر
خود وابیه و از پدر خود وصاحبته و از زن خود وبنیه
و از پسران خود یعنی در قیامت هیچ خویش را پروای یکدیکر نباشد
و این همه کافر باشند اما مومنان یکدیکر را شفاعت کنند
لقوله الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین یعنی همه

دوستان در آن روز دشمن باشند یکدیکر را مکر خدای ترسان
یعنی مومنان خدای ترس که یکدیکر را دشمن نباشند و
شفاعت کردن حق است باذن الله تعالی انبیا را و اولیا را
و صلحا را شفاعت خواهد بود و مذهب اهل سنت است لکل
امرئ منهم یومئذ شان یغنیه مر مردی را از ایشان در آن کاری
باشد که مشغول کند شان از غیر خود و قیل این عامست و در حق
کافران و در همه مقامهای قیامت و خاصیت در حق مومنان
بعضی مقامها وجوه یومئذ رویها باشد در آن روز مسفرة
روشن و تابان ضاحکة خندان مستبشرة شادمان یعنی
مومنان چنین روشن باشد از اثر وضو و بیداری شب و از
کرد و غباری که در راه رضای خدای تعالی بر روی ایشان
نشسته باشد این نور پیدا باشد ووجوه یومئذ علیها غبرة
رویها باشد در آن روز کرد نشسته ترهقها فرو پوشیدش
از رهق پوشیدن قترة کرد سیاه و قیل تاریکی چون دود
اولئک ایشان هم الکفرة الفجرة ناکرونده کافرند و نابکارانند

کرکردن

بقول
بعضی این در حق
... که وی مسلمان
نباشد

یعنی بدکعبا رود بدکردار نبند نعوذ بالله من ذلک والله اعلم بسم الله
الرحمن الرحیم اذا الشمس چون آفتاب کورت در پیچیده شود
یعنی روشنایی وی را گرفته شود واذا النجوم و چون ستارگان
انکدرت فرو ریزند و نمانند واذا الجبال و چون کوهها سیرت
از جای خود رانده شوند ناچیز شوند واذا العشار و چون شتران
ماده آبستن ده ماهه که بهترین مال عرب است عطلت گذاشته شود
بی خاوند و کسی را پروای ایشان نباشد از ترس قیامت یعنی
اهل دنیا از مالهای خود بیخبر شوند و مالهای خود را بگذارند
واذا الوحوش و چون چهارپایان دشتی رمنده از مردم
حشرت گرد کرده شوند بعد از آن که زنده کرده شود تا ایشان را
تا در میان ایشان داد داده شود و اگر گوسفند بی شاخ را
گوسپند با شاخ زده باشد وی را شاخ دهند تا وی را بزند
وای بر ظالمان که چون مردم را زنند و مال مردم را تلف کنند
واذا البحار و چون دریاها سجرت تفانیده شود تا بر آتش شود
و قیل تفانیده شود تا حجیم شود یعنی آب گرم گردد

تا شراب دوزخیان گردد کعب گفت رضی الله عنه که شش چیز پیش
از قیامت پیدا شود آفتاب و ماه تابش سیاه گردند و ستارگان
فرو ریزند و کوهها از جای خود برخیزند و ناچیز شوند
پس زمین بجنبد و بشکافد تا صفت را نه بیند و آسمانها شگافته
شوند تا آسمانها را نه بینند و بادی عظیم پیدا شود بعد از آن
در صور دمیده شود و همه خلق بمیرند مگر آنچه خدای تعالی
خواسته باشد والو العالیه گفت این شش چیز که از اول سورة
تا اینجا یاد کرده شد پیش از نفخ دوم بود و آنچه بیاید بعد از آن
باشد واذا النفوس زوجت و چون تنهای مردمان جفت کرده
شود هر یکی را بمثل او جمع کرده شود نیک با نیک و بد را با بد واذا
الموؤدة سئلت و چون دختر زنده بگور کرده شده
پرسیده شود بای ذنب قتلت بچه گناه کشته شده است
یعنی در و پدرش را عذاب کنند از برای کشتن او و او از بچگان
بود که یکی از عرب دختری شدی ماندی تا پنج ساله شدی یا شش
ساله شدی بعد از آن وی را زنده در چاه انداختندی و خاک را

و چاه را پر خاک کردندی از بهر آنکه از داماد عار میداشتندی
و آنکسانی که فرزندان را بعد از چهار ماه از شکم می اندازند
ایشان نیز بد میکردند و خون ناحق میکنند بچه زنده را می کشند
وای بر ایشان که از خدای تعالی نمی ترسند وَاِذَا الصُّحُفُ
نُشِرَتْ و چون نامهای کردارها کارها باز کرده شود یعنی
نامه هر کسی بدست وی بدهند وَاِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و چون
آسمان را پاره پاره کرده شود و از پیش برداشته شود و
نماند وَاِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ و چون دوزخ را تفاینده شود بقهر
خدای تعالی وَاِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ و چون بهشت را نزدیک
کرده شود مومنان عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر تنی و هر کسی مَا
اَحْضَرَتْ انچه حاضر کرده است در قیامت جواب اذا علمت
است یعنی هرچه کا که این دوازده چیز بیاید شش در دنیا
و شش در آخرت بداند هر کسی کردار خود از نیکی و بدی
و جزای آن بدی میرسد بر نیک حسرت خورد که چرا زیاده
نکرده ام و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر آن شدم و آن

و آن حسرت و اندوه هیچ فایده ندهد بیت تو امروز فرصت
غنیمت شمار که فردا نیاید ندامت بکار بکوش
ای توانا که فرمان بری که در ناتوانی بسی غم خوری
چون خبر قیامت را شنودند کافران گفتند که این سخن حق
تعالی نیست و محمد دروغ میگوید حق سبحانه و تعالی سوگند یاد کند
و گفت این سخن سخن من است که جبرئیل علیه السلام رسانید بمحمد
علیه السلام فَلَا نچنانست که کافران میگویند اُقْسِمُ سوگند
یاد میکنم بِالْخُنَّسِ بستارگان باز پس شوند یعنی باز گردید جمع
خانس است الخنوس از پس رفتن الْجَوَارِ روندگان
جمع جاریه است الْكُنَّسِ نهان شوندگان جمع کانس است
و آن پنج ستاره است که از مشرق تا بمغرب میروند زحل و
مشتری و مریخ و عطارد و زهره و قیل همه ستارگان است
که بشب پیدا باشند و روز نهان شوند بسبب آفتاب وَاللَّيْلِ
اِذَا عَسْعَسَ و بحرمت شب چون که تاریک کرده شد وَالصُّبْحِ و بحرمت سفیده
دم اِذَا تَنَفَّسَ چون روشن شود بحرمت این چیزها که یاد

إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ هرآینه سخن حق تعالی
که رسول نیکو و برگزیده یعنی وی را جبرئیل آورد بمحمد علیهما السلام
و سخن محمد نیست صفت جبرئیل کرد و گفت ذِي قُوَّةٍ با قوتست
عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزد خدای عز و جل یعنی خداوند
عرش است و هیچ مخلوقی بزرگتر از عرش نیست مَكِينٍ یعنی
منزلت بلند دارد مُطَاعٍ یعنی فرمان بردار شده است
یعنی فرشتگان او را فرمان برداری باشند ثَمَّ آنجا یعنی در
آسمانها أَمِينٍ راستیست و در رسانیدن وحی خیانت
نمیکند وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ و بحرمت این چیزها که سوگند
یاد کرده شد که یار شما یعنی محمد پیغمبر شما محمد علیه السلام دیوانه
نیست و عاقل ترین خلق است اما چون برسم و عادت
پریشان عمل کند و برا دیوانه میگویند بیت چون ندارم
با خلایق الفتی خلق پندارند من دیوانه‌ام وَلَقَدْ رَآهُ
بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بدانک شیخ ابو منصور ماتریدی سمرقندی پیشوای
اهل سنت و جماعت رحمة الله علیه از امام حسن بصری رحمة الله علیه

روایت میکند که معنی این آیت این است که بدرستی که محمد علیه السلام
حق تعالی را دیده در حالتی که محمد بود در کرانه پیدا یعنی در شب
معراج چون از هفت آسمان گذشت بصحرایی رسید که او را
افق الافلاک گویند هفت آسمان و هفت زمین در پیش آن بچو
حلقه باشد در بیابانی قال النبی علیه السلام رأیت ربی فی احسن صورة
یعنی دیدم پروردگار خود را در حالتی که من بودم در بهترین صفتی
اللهم ارزقنا و باین روایت معنی این باشد که بحرمت این چیزها که سوگند
یاد کردیم که محمد علیه السلام دیوانه نیست و بدرستی و تحقیق که
که محمد دید خدای تعالی را در وقتی که بود محمد علیه السلام در افق پیدا
افق الافلاک است پس چون مجنون باشد محمد بلکه محبوب باشد
و بعضی گویند که این آیت را معنی این است که بدرستی که محمد دید
جبرئیل را در افق مبین که جای بر آمدن آفتابست و الاول اولی
هر که را عقل باشد داند که اول معنی مناسبت بحضرت مصطفی علیه السلام
وَمَا هُوَ عطف باشد بر صاحبکم یعنی بحرمت این چیزها که یاد
کرده شد نیست محمد علیه السلام یا جبرئیل علیه السلام عَلَى الْغَيْبِ

بظنین
یعنی بر حکمها از قرآن دانسته میشود از حال دنیا و آخرت
متهم نیست یعنی دروغ نمیگوید و گمان بد بوی برده نشود
نیز خوانده است بضاد یعنی بخیل نیست در رسانیدن علم شریعت
درین آیة دلیل باید که کسی در رسانیدن علم شریعت بخیلی نکند
و از فسق و رشوة و حیله حذر کند تا خلق بوی گمان بد نبرند
وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ و نیست قرآن گفتار دیو رانده
شده و نفرین کرده شده بلکه کلام خدای تعالی است غیر مخلوق
است که جبرئیل آورد بمحمد صلی الله علیه وسلم فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس
کجا میروید ای کافران کافران میگفتند که قرآن سحر و دروغ است
حق سبحانه و تعالی سوگند یاد کرد بان چیزی که گذشت که
قرآن سحر نیست و دروغ هیچ سخن دیو نیست و دیو از وی
می گریزد شما نیز از وی مگریزید و پیروی دیو مکنید باز آیید
قرآن را پیشوای خود سازید از کمال جهل ایشانست که قرآن را
و سرور پیغامبران را میگذارند و پیروی نمیکنند وی را و پیروی
شیطان میکنند حکیم سنائی غزنوی نور الله مرقده گرد قرآن

گرد زیرا هر که در قرآن گریخت زان جهان رست از عقوبت
زین جهان رست از فتن گرد نعل اسپ سلطان شریعت
سرمه کن تا شود نور الهی در دو چشمت مقترن مژه در چشم
سنائی چون سنانی باد تیز گر زبانی زنده کی خواهد سنائی
بی سنن إِنْ هُوَ نیست این قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مگر پندی عالمیان
را لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ وَمَا تَشَاءُونَ این قرآن پند است
هر کسی را که خواهد از شما که راست ایستد یعنی قرآن راستان را
پندیست فاما فاسقان را و غافلان را ازو منفعت نیست چون
راست نمی شوند و راستی نمی خواهند إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه
خدای تعالی خواهد رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار همه عالمیانست
امام حسن بصری رح گفت هیچ کس ایمان نیاورد تا خدای تعالی
نخواهد و بقول شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرمود که حق
سبحانه و تعالی ترا در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی
مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوة او و فرمان نبری مگر بفضل او
و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس توجه داری و بکدام فعل نازی

و حال آنکه ترا هیچ نیست بیت ز سر تا پا همه تجسیم در هیچ
چه سر چه پا همه تجسیم در هیچ ودر این آیت دلیل است که
هیچ کس کاری نکند از نیکی و بدی مگر بخواست حق تعالی در طاعتها
رضاء الله تعالی باشد و در معصیتها نباشد عصمنا الله تعالی
عما لا یرضاه بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انفطرت
چون آسمان شکافته شود و بطرقد(?) واذا الکواکب انتثرت چون ستاره
گان پراکنده شود و فرو ریزند واذا البحار فجرت
و چون دریاها را راند شود و در یکدیگر گشاده شود و یا همه
یک دریا شود شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه گفت
همه آبهای دریا گرد کرده شود و در شکم ماهی که زمین در پشت
وست در آورده شود و زمین را هموار کرده شود تا هیچ
بلندی و پستی نماند در وی و بقول دیگر هر دریای در زمین
خود فرو شود و خشک گردد و بقول دیگر همه را در یک دریا
گردانیده شود و آتش گردد تا دوزخیان را بآن عذاب
کنند نعوذ بالله من ذلک واذا القبور بعثرت و چون گورها را

شود و زیر و زبر کرده شود یعنی آنچه در گورها باشند زنده کرده
شود و در این آیت دلیل است که حشر جسمانی حق است و راست
بدانکه حشر بر دو نوع است یکی روحانیست و یکی جسمانیست
و روحانی آنست که روح را در قالب در آرند و قالب دیگر را باز
پیدا کنند چنانکه در دنیا بوده باز و این غیر حق است نه در قالب دیگری
و حشر جسمانی آنست که روح را درین قالب در آرند و حق است
علمت نفس ما قدمت چون این حالتها پدید آید بداند هر نفسی
آنچه پیش فرستاده است و از خیرها و صدقها و فرزندان
نیک واخرت و آنچه پس تر مانده باشد از نیکیها و بدیها
و قیل ما قدمت آنچه کرده باشد از عملها که فرموده شده است
و اخرت و آنچه نکرده است از عملها و ترک کرده است ابو
هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که
گفت هر که مردم را راه راست نماید و مر ویرا مقدار ثواب همه
ایشان باشد بی آنکه از ایشان چیزی کم شود و هر که راه بدعت
و ضلالت نماید ویرا وبال همه ایشان باشد بی آنکه از وبال ایشان

خیری کم شود و لفظ حدیث اینست ایما داع دعا الی الهدی
فاتبع له اجر مثل من اتبعه الا انه لا ینقص من اجورهم شیء وایما
داع دعا الی الضلالة فاتبع له مثل اوزار من اتبع الا انه
لا ینقص من اوزارهم شیء یا ایها الانسان ما غرک بربک
ای آدمی چه فریفت ترا و دلیر کرد ترا بر بی فرمانی کردن
حق سبحانه و تعالی الکریم نیکو کار است بر تو نیکیها بسیار کرده است
طاعت او را چرا گذاشتی و بی فرمانی کردن چرا گماشتی ابن عطا
گفت رحمه الله ما غرک ای ما قطعک عن صحبة مولاک یعنی ای آدمی
چه فریفت ترا که بریدی از خدای تعالی موانست و ولای خویش
و صحبت با او نداشتی و صحبت بغیر او داشتی اصحبوا مع الله
فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله سبحان محققانست صحبت با
تعالی دارید و اگر نتوانید بکسی دارید که او با الله صحبت می دارد
بیت غرقه آبیم و آب میجوییم در وصالیم و بیخبر ز وصال
و هیچ درویی برابر این نخواهد بودن که شب و روز بغیر او مشغول
بودیم یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله حضرت او تمامت شب و روز

با بغیر او مشغول خطاب شود که ما ترا بودیم و با تو بودیم و تو
بغیر ما چرا مشغول بودی بیت ای دل عشاق بدام تو صید
ما بتو مشغول و تو با عمرو و زید امام متعال گفت دلیر کرد او را
عفو خدای تعالی چون ازل باز نکوهش معاذ گفت که مرا
دلیری کرد بر گناه نیکی خدای تعالی همیشه بر من و از
امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که ایشان
غلام خود را آواز دادند چند بار و او آواز می شنید و جواب
نمی گفت از وی پرسیده اند که چرا جواب نمیگویی گفت مرا اعتماد
هست بکرم عفو تو که مرا نخواهی زد امیر گفت ترا آزاد کردم
چون اعتماد بر کرم من کردی و خواجه ما رحمة الله علیه میفرمود
که چون برحمت او می رسیم امیدوار می شویم و اوداد خود
این فقیر این رباعی را یاد داد رباعی جز لطف تو این ره که
نماید ما را جز جود تو این عقده نگشاید ما را کر تکیه بر دکون
طاعت دارم بی فضل تو کار بر نیاید ما را الذی خلقک
آن خدایی که آفرید ترا فسویک پس راست کرد ترا یعنی راست کرد اند

اندامهای ترا و هفت اندام درست داد ترا فعدلک بس برابر
گردانیدت یعنی معتدل مزاج آفرید ترا یعنی هر چهار طبع ترا
کرد و قیل برابر کرد و قیل راست بالا کردت فی ای صورة ما
شاء رکبک در هر کدام که نیکوی خواست برهم نشاندت بعضی
عضاء ترا برهم نشاند الترکیب برهم نشاندن یعنی آن خدایی که ترا
راست کرد در سه تاریکی شکم مادر و زهدان و مشیمه یعنی بود مشیمه
درون زهدان که علم آدمی آن نمیرسد و از تدبیران عاجز است
پس طاعت او کن و معصیت مکن تا غره نکردی کلا نه چنانست
که شما میکنید بل تکذبون بالدین چنین است دروغ میدارید پیغامبران را
درآمدن روز قیامت و هر چه میخواهد که میکنید و گمان بد
می برید که شمار حساب نخواهد و عذاب و زنده کی بی از پس مردن
نجانست و از شما غافل نیستیم وان علیکم و بدرستی که بر شما از
لحافظین هرآینه نگاه بانان یعنی فرشتگان کراما بزرگواران
و نیکوکاران کاتبین نویسندگان دو فرشته روز و دو باشند
و دو فرشته شب یعلمون ما تفعلون میدانند آنچه میکنید از نیکی

و بدی و همه را می نویسند ما که نالیدن را امام مجاهد رحمة الله علیه
گفته است که چون شب شود بنده نیکیها کرده باشد شادمان
شوند و اگر بدیها کرده باشد غمناک شوند و در حدیث آمده است
که مقعد ملکیک یعنی جای نشست دو فرشته تو و ثغتیک یعنی دو
دندان کلان تراست و لسانک قلمها و زبان تو قلم ایشانست.
و ریقک و آب دهان تو مداد سیاهی ایشانست و تو شرم نمی
داری از خدای تعالی و از ایشان هر چه میخواهی میکنی و میگویی
خدای تعالی به بنده نزدیکتر است از همه نزدیکها چون فرشتگان
نسخها رسانند نیکی و بدی را حق تعالی فرماید تا مقابله کنند با آنچه
در لوح محفوظ است و آنچه این بنده کرده است سر موی بیش و
کم نباشد و هر چه مباحات باشد محو کنند و آنچه طاعت و معصیت باشد
نگذارند از بهر ثواب و عقاب نصیب مومن اینست که غافل نباشد
بعبادات روی آرد ان الابرار بدرستی که نیکوکاران و مومنان
لفی نعیم هرآینه در آسایش باشند در بهشت وان الفجار
و بدرستی که بدکرداران و کافران لفی جحیم هرآینه در آتش دوزخ

و بدی و

باشند یصلونها و درآیند در آتش دوزخ یوم الدین در روز
جزا یعنی قیامت وما هم عنها بغائبین و نباشند این بدکاران
از دوزخ غایب شونده کان یعنی همیشه باشند و مراد از فجار
کفارند باین تقدیر و بقول دیگر کافران و فاسقان همه باشند
اما فاسقان غایب باشند از دوزخ تا وقتی خدای تعالی
خواسته باشد که بعده بیرون آیند و باین قول معنی این باشد
که کافر و فاسق غایب نباشند از درآمدن به دوزخ پس
از برای تعظیم روز قیامت را یاد کرد و گفت جل جلاله وما
ادریک ما یوم الدین ثم ما ادریک ما یوم الدین چه دانا کرد
ترا ای محمد یعنی چه دانی که تو روز قیامت چیست پس چه دانا
کرد ترا ای محمد که روز قیامت چیست یعنی بعقل خود ندانی
و هیبت روز قیامت را هر چند بیندیشی از آن بزرگتر است
بیان کرد و گفت روز قیامت را یوم لا تملک نفس لنفس شیا
آن روز نتواند هیچ نفسی مر هیچ شی را رهانیدن از عذا
خدای تعالی و این در حق کافران باشد که دوستی میکردند

بایکدیگر و همدیگر را یاری می دادند و از ایشان شفاعت امید
داشتند واما مومنان را شفاعت انبیا و اولیا باذن
الله تعالی باشد والامر یومئذ لله یعنی حکم کردن در آن روز
میان بندگان خدای تعالی را باشد و غیر او را نباشد
شیخ واسطی گفت رحمة الله علیه نزدیک اولیا و عرفا حکم نیست
در دنیا و عقبی جز خدای تعالی و عوام خلق همه آن را
به هر کسی حواله میکنند اللهم ثبتنا علی الشریعة والطریقة والحقیقة و
برحمتک یا ارحم الراحمین بسم الله الرحمن الرحیم ویل
وای و قیل وادیست در دوزخ که زرداب دوزخیان
انجا جمع آید و مار و کژدم بسیار باشند در وی و دور
هر سند از آن للمطففین مر کم سنجنده کانرا و کم پیمانه
کننده کانرا الذین اذا اکتالوا آنانکه چون بگیرند پیمانه را
علی الناس از مردان علی بمعنی من باشد یستوفون تمام بگیرند
واذا کالوهم و چون بپیمایند مردم را یعنی از برای ایشان
او وزنوهم تا برکشند بترازو و از برای مردمان یخسرون

کم دهند چون از برای خود پیمانه کنند و بر کشند تمام بگیرند
و چون بمردم بدهند کم دهند در کشاف می آرد که امام
عکرمه گفت که هر که مبتلا بکیل و ترازو شده است در دوزخ
است اگرچه بسر تو باشد گفت آری گواهی میدهم که در آتش
دوزخ باشد جای وی یعنی تمام گرفتن و کم دادن را عادت
کنند گفته اند تو کم دهی و بیش ستانی بگاه وزن
روزی بود که از کم و بیشت خبر دهند گفته اند که چون
رسول علیه السلام از مکه بمدینه میرفت این سوره در میان
راه فرود آمد از بهر آنکه اهل مدینه را عادت بود کم دادن
و زیاده گرفتن و بآن افعال مشهور بودند چون رسول علیه
السلام بمدینه در آمد و این سوره برایشان خواند توبه
کردند تا این زمان بر آنند که برابر ایشان هیچ کس نیست
در راستی أَلَا يَظُنُّ آیا نمی دانند أُولَئِكَ آنها که کم
دهند و زیادت گیرند أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ که ایشان زنده
خواهند شد از بعد مردن یعنی این کار بد را باید که مومن

بکنند

بکنند بلکه کسی کند که کافر باشد و قیامت منکر لِيَوْمٍ عَظِيمٍ
نمی دانند که زنده خواهند شد از برای حساب عملها در روز
بزرگ که قیامت است يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ آن روز
که برخیزند مردمان از گورها از برای حکم خدای تعالی آفریدگار
کار جهان تا نیک را از بد جدا کنند نیکان را به بهشت فرستند
و بدانرا بدوزخ كَلَّا نیست چنانکه ایشان گفته اند از این کار
بد توبه کنید و باز ایستید و اگر نکنید کم دادن و زیاده گرفتن
را حلال دارند کافر شوند و جای ایشان دوزخ باشد و نام
ایشان و کردار ایشان در سجین باشد چنانکه گفت إِنَّ كِتَابَ
الْفُجَّارِ بدرستی که نامه اعمال و کردار کافران لَفِي سِجِّينٍ سرا بینه
در زیر هفتم زمین است که جای باشش ابلیس است و لشکر او
وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ و چه دانی تو ای محمد یعنی قوم تو ندانند
که چیست سجین بیان کرد و گفت كِتَابٌ مَرْقُومٌ نامه نوشته
شده است که هرگز محو نشود و در حدیث است که ان سجینا اسفل
من سبع ارضین وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای در آن روز مر دروغ

گویی دارنده کافران را که قرآن را و رسولان را دروغ داشتند
و راست و حق ندانستند و حق مردم زیاده گرفتند و کم دادند
و کعب الاحبار گفت جان کافران را بر آسمان برند راه ندهند و
درها بسته شود بروی زمین برند زمین نیز قبول نکند بسجین
برندش که جای باشش ابلیس است و لشکروی نعوذ بالله منها
و من ذلک الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ و این جا کافران و فاجران
باشند که ایمان بروز قیامت نیاوردند و مراد از فجار کافرانند
وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ و دروغ گوی نمیدارند پیغامبرانرا و روز قیامت
إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ مگر هر گناه کار از حد درگذرنده إِذَا تُتْلَى
عَلَيْهِ آيَاتُنَا چون خوانده شود بروی آیتهاء ما یعنی قرآنرا
قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گوید آن کافر که این افسانه نبشته پیشینیانست
یعنی بقرآن ایمان نیاوردند كَلَّا نه چنانست که ایشان میگویند بَلْ رَانَ
چنین است که زنگ نهاده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان
مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه می ورزیده اند یعنی گناهان ایشان سبب آن
شده است که دلهای ایشان سیاه گشته است و حق را قبول نمیکنند

و ایمان نمی آرند رسول علیه افضل الصلوة و التحیه فرمود
چون بنده گناه کند نقطهٔ سیاه در دل او پیدا شود
و اگر توبه کند دل او روشن شود و اگر توبه نکند همه دل او سیاه
شود امام زجاج گفت مراد ازین اول چنین است که بسوی
معصیت بر دل پیدا شود چون ابر تنک که او را میغ گویند
یعنی غباری و سیاهی چون گناه بیشتر کند دل بیشتر سیاه شود
و همه دل را بگیرد و چون بیشتر شود طبع او ختم کرده
یعنی مهر لعنت پیدا شود و بعاقبت کار کافر از دنیا برود
نعوذ بالله من ذلک پس از عاقبت کار کافران خبر داد و گفت
جل جلاله كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ حقا که این کافران
دران روز قیامت از خدای خود باز داشته شدگانند
یعنی خدای خود را نه بینند چنانکه مومنان بینند این آیت دلیل است
که مومنانرا دیدار بیچون خواهد بود و کافرانرا دیدار حق نیست
مومنانرا خوار زار نه بینند و دوستان یعنی اهل این دو شهر
که معتزلیانند نه دیدار بینند چون که منکر اند ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ

بس بدرستی که این کافران در اینده کاتند در دوزخ ثُمَّ يُقَالُ
پس گفته شود هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ این دوزخ آنست که
شما در دنیا دروغ گوی داشتید و سخن پیغامبران که ناد بان
طریقت بودند اعتماد نداشتید هر گاهی خبر میکردند
از دوزخ و عذاب دردناک چون حال کفار و فجار را بیان کرد
حال ابرار مومنان را بیان کرد كَلَّا حقاکه إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ
لَفِي عِلِّيِّينَ بدرستی که نیکوکاران هر آینه باشند در زیر آسمان
هفتم در زیر عرش وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ چه دانی ای محمد که
علیون چیست بیان کرد حق تعالی و گفت كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ
الْمُقَرَّبُونَ یعنی علیون نامه است نوشته شده حاضر آیندش
فرشتگان مقرب بقول عبد الله عباس رضی الله تعالی عنه علیون
لوحی است از زبرجد سبز در زیر عرش بقول امام ضحاک سدرة
المنتهی است و بقول مقاتل ساق عرش است و بقول دیگر
چون عملهای نیکوکاران را بر آسمان برند فرشتگان مقرب از
آسمانی در پی وی روند تا آنجا که جای وی باشد إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي

نَعِيمٍ هر آینه نیکوکاران در آسایشها باشند در آسایش بهشت
عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ بر تختهای آراسته مرصع بود و با وقت
بر بالای این تختها خیمها باشند نظر می کنند از وی اهل بهشت بسوی
نعمتهای بهشت و مملکتهای ایشان که برابر دنیا باشد بیک نظر
همه را به بینند و این نیکان کسان باشند که هر چه حق تعالی ایشانرا
فرموده باشد بکنند و از هر چه ایشانرا باز داشته باشد تا باز ایستند
و اگر بدکردار باشد و در آخر همه توبه کرده باشد از ابرار
کردند تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ شناسی تو ای محمد در
رویهای ایشان و آسایشهای ایشان بعضی چون آفتاب و بعضی
چون ماه تاب و بعضی چون ستارگان يُسْقَوْنَ داده شوند
مِنْ رَحِيقٍ از شراب صاف خالص بی آمیزش سپید که در وی
هیچ مضرت نباشد و همه منفعت باشد مَخْتُومٍ مهر کرده شده
با دست هیچ کسی آن نرسد مگر دست ابرار خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر وی
مشک باشد یعنی آخر مزه وی بوی مشک باشد اللهم ارزقنا منه
وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ و در این نعمتهای خواهانی کنندگان

بعد مخمور از حق حاصل ظهور
بعد از این مرغان کوری با شعور

یعنی بگویند این نعمتها را و طلب کنند آنرا **التنافس** رغبت کردند
بر چیزی یعنی عمل صالح کردند پیش گیرند و بکنند و از کردار
بد دور باشند شب و روز همت شما بر دنیاست و یکدیگر را
حسد می برند و خون ناحق میکنند از برای دنیا و شما را هیچ
پروای نعمتهای بهشت نیست همچنین بکنید که رشک و حسد بری بر
هر کس رشک بدست اولیا را سفرهای دور میکنید از برای دنیا
و بمسجد از برای جماعت نمی آیند و در کارهای دنیا عددها را
بسیار خرج میکنید و از برای رضای خدای تعالی دانگی بفقیر
نمیدهید **وَمِزَاجُهُ** و آمیزش آن رحیق مختوم **مِن تَسْنِيمٍ** باشد از
چشمه که نام آن تسنیم **عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ** چشمه است آن تسنیم
که آنرا بیاشامند از وی بندگان مقرب یعنی برگزیدگان خدای
تعالی که در خیرها می شتافتند و از گناهان دور می بودند عبد الله
ابن مسعود گفت رضی الله عنه که تسنیم مخصوص مقربانست و دیگر
بهشتیان از آن در خود دیا میزند تا لذات آن زیاده شود و چشمه
تسنیم از زیر عرش رود بکوشکهای بهشتیان فرود آید و شیرین تر

شراب بهشت

شراب بهشت بیان کرد حق تعالی که کافران چه می کردند در دنیا
بمومنان **إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا** بدرستی که آن کسانیکه گناه میکردند
کافران می شدند در دنیا همچو ولید بن مغیره و ابو جهل
و یاران ایشان **كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ** بودند
که می خندیدند بکسانی که ایمان می آوردند و افسوس میکردند
بمومنان فقیر چون بلال و صهیب و عمار و غیر آن نیز رضی الله
عنهم و می گفتند که اینها بهشتیان اند مرگ چنین خواهد بود تضییع
توانیست که بدرویشان صالح اعتقاد کنی و ایشانرا عزیز
داری که پادشاهان آخرت درویشان صالح اند تا از شفاعت
ایشان محروم نمانی **وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ** و چون بگذرند
مومنان بر کافران بچشم و ابرو اشارت کنند و افسوس
و مسخرگی میکنند بر مومنان **وَإِذَا انقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ** و چون
بازگردند کافران باهل خودشان و بکافران دیگر **انقَلَبُوا فَكِهِينَ**
بازگردند شادمان و خندان و متکبران و فخرکننده کان از جهت
مال و نعمت که دارند و ازین جهت که بفقیران مسخرگی کردند و

افسوس داشته اند شادمانند واذا راوهم چون مینند کافران
مومنانرا قالوا گویند ان هؤلاء لضالون بدرستی که این
مومنان گمراهانند و زیان کارانند که پیروی محمد میکنند و بسیار هستند
از منکران درویشان را که معتقد صالحان اند آنرا همچنین میگویند
و از صحبت دولت اولیاء الله محروم می باشند و از عذاب
خدای تعالی هلاک می شوند ظاهر حال این طایفه را می بینند فاما از
باطن ایشان خبر ندارند بیت ای بسا کس را که صورت راه زد
قصد صورت کرد بر الله زد قلب المومن عرش الله تعالی
وما ارسلوا علیهم حافظین و این کافران فرستاده نشدند
بر مومنان تا نگاهبانان باشند و ایشانرا باز دارند از آنچه
میکنند فالیوم پس در آن روز یعنی قیامت الذین آمنوا من
الکفار یضحکون آن کسانی که ایمان آوردند در دنیا می خندیدند
از کافران یعنی کافرانرا در عذاب و عقوبت قیامت می بینند
و شادی میکنند علی الارائک ینظرون بر تختهای آراسته
یعنی در پردها یعنی خیمها از یاقوت و مروارید نشسته می نگرند

قصه

از بهشت دوزخیان را که در آتش سوزان میکردند چنانکه
سنگ آسیا و برآیند و فرود روند چنانکه نخود در جوش دیگ
مومنان شاد میشوند و می خندند هل ثوب الکفار ما کانوا
یفعلون بدرستی که جزا داده شدند کافران آنچه بودند که
می کردند در دنیا استهزا و افترا التثویب جزا دادن بسم الله
الرحمن الرحیم کافران می پرسیدند که قیامت کی خواهد بود
جواب آمد که اذا السماء انشقت چون قیامت بیاید آسمان
شگافته شود و پاره پاره شود و بر زمین افتد از هیبت
آن روز واذنت لربها و بشنود آسمان فرمان خدای
تعالی و قبول کنند وحقت و سزاست آسمانرا که فرمان خدای
تعالی قبول کند چونکه آفریده اوست واذا الارض مدت و
قیامت بیاید چون که زمین را باز کشیده شود چنانچه سختیانرا
بکشند تا هموار شود و در وی کوه و پستی و بلندی نماند
و بمقدار انگشتی تفاوت و ناهموار نماند تا خلق در وی گنجد چنانکه
در خبر آمده است والقت ما فیها و اندازد زمین آنچه در وی است

از کنجها و مردکان و تخلت و خالی شود زمین و در درون
وی نماند هیچ چیز واذنت لربها وحقت و بشنود زمین
مر حکم خدای تعالی و سزاست زمین را که فرمان برداری کند امر
خدای تعالی را و چرا او امقدر است ای آدمیان هذه الاحوال
کذلک التبعث و التحاسب یعنی چون چنین باشد که یاد کردیم شمار زنده
کرده شوید و حساب کرده شوید و جزا داده شوید بر نیکیها
و بدیها یا ایها الانسان ای آدمی انک کادح الی ربک کدحا بدرستی
که تو کار کننده هر پروردگار خود را کار کردنی فملاقیه پس
بیننده تو بروز قیامت جزاء کردار خود را از نیکی و از بدی
الکدح کار کردن و قیل کار رنج کردن الملاقات دیدن یعنی هر که
هر چه میکند جزاء آن بوی میرسد پس یکبار یاد کرد و گفت جل جلاله
فاما من اوتی کتابه بیمینه اما آنکس که داده شود نامه وی بدست راست
وی فسوف یحاسب حسابا یسیرا پس شمار کرده شود کردار
وی را شمار کردنی آسانی یعنی عرض کرده شود بدو وی کردار وی را
فاما که حساب کرده شود و مناقشه کرده شود در عذاب افتد

وینقلب الی اهله مسرورا و باز گردد در بهشت بسوی کسان خود
که مؤمن بوده باشند در دنیا و بسوی آنچه حق تعالی از برای
او آفریده است از حور و قصور و بساطین و ریاحین فی
عبد الله ابن عباس رضی الله تعالی عنهما چون حق تعالی خواهد
که بنده خود را نیکیها و بدیها وی را نماید گوید که ای بنده
من چنین گناه کردی در آن وقت و در آن جای و من بر تو
پرده نه دریدم و ترا آمرزیدم و بنده آن نامه را تنها
بخواند باز نامه نیکیها او را بدست راست دهند پس بنده
گوید هاؤم اقرؤا کتابیه و بگیرید نامه مرا و بخوانید نیکیهای
مرا و اما من اوتی کتابه وراء ظهره و اما آنکسانی که داده
شود نامه او را از پس پشت او فسوف یدعوا ثبورا و یصلی
سعیرا پس بر آینه او بخواند ثبورا یعنی بطلبد هلاک شدن
خود یعنی آن روز آرزو برد که کاشکی زنده نشده و
همیشه مرده بودی تا در آتش در نیامدی چون کسی را نامه
از پس پشت دهند گردنش را بر تابند تا رویش پس پشت شود

واپس کش را

دوست چپ او را بشکنند و بسوی پشت آرند و دست
حمزه
غل کنند و نامه در دست چپش بنهند قراء عاصم ابو عمرو و ابو
بصلی بفتح یا است و یا ی قراء یصلی بضم یا بتشدید لام بلفظ
او
مجهول خوانده اند مومن اگرچه فاسق باشد نامه بدست راست
بنهند
و بنهند بیان کرد که بچه سبب کافرانرا نامه بدست چپ د
ارد
وگفت جل جلاله انه کان فی اهله مسرورا بدرستی که بود
کافر در میان قوم خود شادمان زیستی و بهوای نفس خود در
کار کردی و پروای شریعت نداشتی و غم آخرت نخوردی
هرچه میخواست میکرد مال مردم میگرفت و خون ناحق میکرد و
در راحت و آسایش می بود و مومن غمناک بود و فرمان
بردار و ترسان از پروردگار خود و بکفاف و عفاف
قناعت کرده بود نظم ملک دنیا ش پرستان را حلال
ما غلام ملک عشق بی زوال و دیگر کافر قیامت را
منکر بود چنانکه خبر کرد وگفت جل جلاله انه ظن ان لن یحور بلی
ان ربه کان به بصیرا بدرستی که کافر در دنیا گمان برده بود

که هرگز باز نگردد یعنی هرگز بعد از مردن زنده نخواهیم شدن و
هرچه میکنیم حساب نخواهیم بود نصیب مومن اینست که از ملحدان
و مباحیان و از اهل بدعت و حرام خواران که هرچه یابند بگیرند
و بخورند دور باشد که ایشان در حقیقت منکران قیامت اند
و بسیار وقت باشد که خود را سید نام کرده باشند و گویند
خمس مالهای خلق امان ماست و همه دنیا کابین فاطمه زهراست و
علمای اهل حق را دشمن میدارند و مرید بسیار گیرند نظم ای
دست
بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد
و
تکلیفت
دست ناقص دست شیطانست و دیو زانکه اندر دام
دیو ای برادر دیوی و اجروی دور باش زین نوع مردم
و خدمت علمای حقانی و شیخ محقق کن تا چراغ ایمان بباد ندهی
نعوذ بالله من ذلک ظاهرهم الرقص و باطنهم الکفر المحض و این طایفه
را
مزدکی گویند و مذهب باطل ایشان را هرگز کسی نداند در وقت
ایشان را
سلطان محمود غزنوی بسیار پیدا شده بودند و سلطان
الاسلام
برانداخت باز در زمان سلطان سنجر ماضی ظهور کردند شیخ

احمد جامی قدس الله روحه ایشانرا بشناخت و سلطان گفت
سلطان ایشانرا براندخت و حق تعالی از برای رد کردن و گفتن
کافران قیامت نخواهد بود سوگند یاد کرد که احوال و اطوار بسیار
بر آدمی خواهد گذشت در همه حق تعالی بینا بود بحال آدمی و قادر
بزنده کردن او در روز قیامت پس گفت جل جلاله فلا پس نیست
چنانکه کافران میگویند که قیامت را منکر می شوند اقسم بالشفق
سوگند میخورم بحرمت شفق یعنی آن سرخی که بعد از فرو شدن
افتاب پیدا شود و قیل سپیدی است که بعد از سرخی شود
و این روشن تر است و قیل همه روز مراد است واللیل وما
وسق و بحرمت شب و بحرمت آنچه او را گرد کند از مخلوقات
که در شب آرام گیرند الوسق گرد کردن والقمر اذا اتسق و بحرمت
ماه چونکه جمع شود نور وی تمام شود یعنی در ایام بیض الاتساق
بهم بر آمدن و تمام شد لترکبن چون بضم با خوانده شود و معنی
اینست که هر آینه نشنید شما هر آینه هر آینه طبقا عن طبق بر حالی
پس حالی یعنی گردید از حالی بحالی یعنی بعد از زنده گی بحال مردگی

رسید و بعد از مردن زنده شوید و بعرصات قیامت حاضر آیید
و حساب و کتاب بینید و صراط و دوزخ را و درکات او و بهشت
و منازل او را بدانید و ببینید و ما را بجهة حافظا قادر و بصیر
و علیم دانید و اگر لترکبن بفتح با خوانده شود چنانکه قراة ابن
کثیر و حمزه و کسایی است لترکبن و اول با فی قراة معنی چنین باشد
باین قراة که بحرمت این چیزها که ترا ای محمد برای بر آسمانها طبق
از زبر طبق یعنی در شب معراج و امام فخر الدین رازی رحمه الله
در معالم تمسک باین آیه کرده است بر حقیقت معراج رسول علیه السلام
و در کتب کلامیه نیز مذکور است و امام ضحاک گفت که در شب
معراج رسول علیه السلام بیست و هشت هزار ساله راه را قطع
کرده است و امام فخر الدین رازی در معالم گفته است که این قطع
مسافت بعیده در اندک مدة محال نیست چنانکه بعلم اقلیدس
پس معلوم شده است که آفتاب را جسم عظیم است که همچون
صد و هشت و نه بار همچون کره زمین است و در این مقدار
وقت که آب است تیز رود و در وقت دویدن قدم نهد و بردارد

مقدار هزار ساله راه قطع کند در حدیثست که رسول علیه افضل
الصلوات والتحیه از جبرئیل پرسید که وقت نماز شد گفت لا و نعم
دلیل است بر حقیقت این سخن پس اگر بجذبات الوهیت
سرور عالم پیغامبران این مقدار مسافت راه در یکشب
قطع کند محال نباشد و پیش اولیاء الله این ظاهر است چون
ارواح ایشانرا عروج می افتد از خواجه طیفور سجاوندی رحمة الله
علیه منقول است که ذکر معراج بسیار کردی در مجالس خود خواجه
امام شمس العارفین سجاوندی که صاحب وقوف قرآنست رحمة الله
علیه گفت از آنکه مرغ دلش آشیانه آنجا دارد از برای آن بسیار
یاد میکند اگر تو خود را بدانی که چیستی و کیستی امثال این چیزها
بر تو پوشیده نماند **نظم** گر همی دانی یجوز و لا یجوز خود
بدانی تو که حوری یا عجوز جان جمله علمها اینست و این
کی بدانی من کیم در ره یقین اللهم ثبتنا علی التصدیق بالانبیاء
و ارزقنا احوال الاولیاء چون حضرت ذو الجلال بیان کرد حال
آدمیان را پس از آن سوگند یاد کرد و کافران کفر خود را

ترک نکردو

و ایمان نیاوردند گفت جل جلاله بطریق استفهام بر وجه تعجب
فما لهم لا یؤمنون پس چه بوده است ایشانرا یعنی کافرانرا که
ایمان نمی آرند با وجود چندین دلایل عظام بقرات دوم معنی
لترکبن معنی این باشد که چه بوده است این کافرانرا که ایمان
نمی آرند بمعراج محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم **و اذا قری علیهم القرآن**
لا یسجدون و چه بوده است مر این کافرانرا که چون خوانده می شود
قرآنرا سر بر زمین نمی نهند یعنی نماز نمیگزارند و انقیاد احکام
شریعت نمی کنند و قیامت را منکر می شوند و مصطفی علیه الصلوة
والسلام این آیت را بر خواندی سجده کردی **بل الذین کفروا یکذبون**
چنانکه کافران میگویند که قیامت نخواهد بود بلکه چنین است
دروغ گوی میدارند پیغامبرانرا و قرآنرا **والله اعلم بما یوعون**
و خدای تعالی داناست بآنچه ایشان پنهان میدارند در دل
خود را و جمع میکنند در سینه خود الایعاد نگاه داشتن چیزی
در وعا یعنی در ظرف **فبشرهم بعذاب الیم** پس مژده ده ایشانرا
بطریق استهزا و خبر کن ایشانرا شکنجه دردناک و جاودانه

در دوزخ الا الذین امنوا و عملوا الصالحات استثنا منقطع
لیکن کسانیکه گرویده اند و عملهای نیک کرده اند فلهم اجر غیر ممنون
مر ایشانراست مزد که هرگز کم نشود و باجر برسد المن بریدن
و منت نهادن والله تعالی اعلم بسم الله الرحمن الرحیم والسماء
ذات البروج بحرمت آسمان با برجها یعنی دوازده برج که
که حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب
و قوس و جدی و دلو و حوت و در هر سی روز یا سی و یک روز
یا سی و دو روز در هر روزی و چیزی از روز ماه یک برج را
قطع میکند و آن بیست و هشت روز باشد و در دو شب ماه
پوشیده گردد و آفتاب یک سال باید تا فلکرا قطع کند این دلیل است
بر کمال قدرت آفریدگار عز و جل از بهر این معنی سوگند یاد کرد
باسمان با برجها و بقول دیگر همه ستارگان مرادست و بقول
دیگر درهای آسمان مرادست بدانکه برج عبارتست از یک بخش
از دوازده بخش آسمان والیوم الموعود و بحرمت روز وعده
کرده شده که خواهد آمد یعنی روز قیامت وشاهد و بحرمت

بحرمت

گواه یعنی روز آدینه که گواهی میدهد بر عملها و مشهود و
حاضر آمده شده در وی یعنی روز عرفه که حاجیان و فرشتگان
در وی حاضر شوند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم مقدر است
یعنی بحرمت این چیزها که یاد کرده شد که شما زنده کرده خواهید
شد بعد از مردن و قیل بحرمت این چیزها که کافران را عذاب
کرده خواهد شد و قیل جواب قسم اینست که قتل اصحاب الاخدود
و بحرمت این چیزها که یاد کردیم لعنت کرده شدند و از رحمت
خدای تعالی دور کرده شدند یاران خندق الاخدود و هو
الخندق و اصحاب اخدود کافر بودند که مومنانرا عذاب میکردند
که از دین خود باز گردید و این مومنان از دین خود بر نگشتند
یکی از ان طیانوس رومی بود و دوم یوسف ذونواس بود
و سوم بخت نصر بود در فارس و ایشان خندق عظیم کنده
بودند درازی وی چهل گز بود و پهنای او دوازده گز و پر
از آتش کرده بودند هر مومنی که از دین خود برنگشتی وی را
دران خندق انداختندی فاما هیچ ضرری بمومن نرسیدی

ملکی

در آتش و در بهشت در آمدی و درین سوره مراد انست که در
نجران بود و جهود بود و آن مومنان بر دین عیسی علیه السلام
بودند و آن ظالم جهود از حمیره بزمین نجران رفت و مومنان
را بسوخت و انجیل را بسوخت و بسیاران که مردی از مومنان
قوم عیسی علیه السلام در نجران افتاد در میان جهودان
و بسیاری از جهودان برکت او مسلمان شدند و بدین
عیسی علیه السلام در آمدند و این ملک جهود ازین قهر آمد و
خندق عظیم کند و بر آتش کرد هر که از دین ترسایی بر نگشتی
وی را در آتش انداختی و این پیش رسول ما بود علیه السلام
هر که در آتش انداختی بوی ضرری نرسیدی تا آنک زنی
را آوردند فرزند شیرخواره داشت خواست تا از
دین بر گردد از برای فرزندش فرزند گفت ای مادر صبر کن
که این آتش نیست همه گل و ریحان است بقول ابن کسایی
در آتش انداختند دوازده هزار کس بودند و بقول کلبی هفتاد
هزار کس بودند بعد از آن آتش زبانه زد از خندق بیرون

وحب

آمد و گرد کافران گرفت و همه را بسوخت و این قصه را قاضی
عبد الصمد غزنوی رحمة الله علیه در تفسیر خود آورده است و
و در تفسیرها نیز مذکور است بطول بود اما مختصر ساختیم و نصیب
مومن اینست که در بلاء ظالمان صبر کند و از دین مسلمانی بر نگردد
و نوکر و چاکر و ایلچی ظالمان نشود و از مبتدعان دور
باشد از برای دنیا ایشان را خدمت نکند و توکل بحق سبحانه
و تعالی کند کسی که او را غم دین باشد و متابعت سید المرسلین
و خاتم النبیین کند چه غم باشد و چه کم آید حکیم سنایی غزنوی
همیگوید رحمة الله تعالی علیه نظم مسلمانان مسلمانان مسلمانی
مسلمانی   وزین آیین بی دینان پشیمانی پشیمانی
ز بهر آن جهان بر عوالم بردیو ندامت را   که داند کرد
جز اسلام و جز سنت نگهبانی   شراب حکمت شرعی خورند
اندر حریم دل   که محرومند ازین دولت هوسگویان
یونانی   ببرید از جهان جانی کز و کفر و هوا آید
که از بهر چنین جانها فرو ناید مسلمانی   مسازید از برای

مام و دوام کام چون مردان   جمال نقش آدم را نقاب
نفس شیطانی النار ذات الوقود بدل اشتمال است از
اخدود و معنی چنین باشد که لعنت کرده شدند یاران خندق
که یاران آتش زبانه زننده اند یعنی آتش بزرگ که در خندق
زده بودند و بر آتش کرده و مردم را عذاب میکردند
با آن آتش یاران خندق و آتش کشت ایشانرا اذ هم علیها قعود
چون آن کافران بر کناره خندق نشسته گان بودند القعود
جمع القاعد یعنی مهتران ایشان بر تختها نشسته بودند بر
کرانهای آتش و کهتران مردم را ببر آتش می انداختند وهم
علی ما یفعلون بالمومنین شهود و ایشانرا بر آنچه میکردند بر
مومنان حاضر بودند و رحم نمی کردند و شادمان می بودند
با عذاب مومنان وما نقموا منهم الا ان یومنوا بالله العزیز الحمید
و عیب نمی کردند آن کافران مومنانرا یعنی عیبی نداشتند
آن مومنان تا کافران عیب کنندشان مگر آنکه ایمان آورده بودند
بخدای غالب بر همه چیزها که بی همتاست و ستوده شده است

در همه وقت الذی له ملک السموات والارض آن خدای که مراو راست
پادشاهی آسمانها و زمین والله علی کل شیء شهید و خداوند
تعالی بر همه چیزها گواهست و داناست پس جزا کردانی
وی دهد نیکی را و بدی را یعنی این کافران بر مومنان هیچ عداوت
و دشمنی نداشتند مگر باین جهت که ایشان ایمان آورده بودند
بخدای که موصوفست بصفات کمال و منزه است از صفات نقص و
زوال یعنی می باید که همچنین کسانرا دوست داشت که ایمان آورده اند
بخدای تعالی و دشمنی نکند هیچ کس بر ایشان کافران کیلا نند
کار بر عکس میکنند و حسد می برند بر ایشان و بغضیت مومن است
که بر دوستان حق سبحانه دشمنی نکند و حسد نبرد که ایشانرا
زهر بدان و دوستان باشند نظم پس نوای ناشسته رو
در حسینی   پو نواع بر حسد برکیستی   بادم سر این
تو بازی میکنی   بر ملایک ترکتازی میکنی   ای برادر در این
و سرمایه نقش ابوجهل صفت مباش و ابوبکر صفت باش
رضی الله تعالی عنه اما سنت الهی و مشیت پادشاهی بر این رفته است

که هر چه دقیق را دقیق باشد بوستان عارفان از رود باد
منکران آب میخورد و حق سبحانه و تعالی حال کافران را بیان کرد
و گفت جل جلاله ان الذین فتنوا المومنین و المومنات بدرستی
آنکسانی که عذاب کردند مردان مومن را و از زنان مومنه را
و در خندق انداختند ایشان ثم لم یتوبوا پس توبه نکردند
و از کفر و گناه باز نگشته اند فلهم پس مر ایشان راست
عذاب جهنم عذاب دوزخ و لهم عذاب الحریق و مر این کافران را
بود عذاب آتش سوزان در دنیا هم از آن خندق آتش بیرون
آمد و ایشان را بسوخت تا همه خلق بدانند که آتش بفرمان
خدای تعالی سوزد حق سبحانه و تعالی صفت مومنان نیز
بیان کرد و گفت جل جلاله و عم نواله ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
لهم جنات تجری من تحتها الانهار بدرستی که آن کسانیکه ایمان
آورده اند و عملهای نیکو کرده اند ایشان را باشد بوستانها
که رود در زیر درختان آن جویها ذلک الفوز الکبیر اینست رستگاری
بزرگ یعنی آن مومنان که آتش احد و صبر کردند مر ایشان راست

بهشت جاودانی و خلاص یافتن از عذاب ابدی ان بطش ربک
لشدید بدرستی که گرفتن خدای تو سخت است البطش گرفتن
بسختی انه هو یبدئ و یعید بدرستی که خدای تعالی آفرید
خلق را که باز زنده کند بعد از مردن و قیل عذاب کند کافران را
در دنیا و باز گرداند عذاب را بر ایشان در آخرت و هو
الغفور الودود و آن خدا نیست که نیک آمرزنده مومنانست
و دوست دارنده دوستان خویش و قیل آمرزنده عاصیان
و دوست دارنده توبه کننده کانست ای عزیز تا توانی
دوست داری دوستان او را یعنی مومنان را که دوستان
حق تعالی اند و دوستان خاص او را که اولیاء الله اند برنجانی
که هلاک نشوی نظم ای بسا کس را که صورت راه زد قصد صورت
کرد و بر الله زد ه دوستان او را دوست داری و طالبان
صحبت ایشان باشی نظم از کلیم حق بیاموزی کریم بین
چه میگوید ز مشتاقان کلیم می روم تا مجمع البحرین من
تا شوم مصحوب سلطان زمن با چنین جاه و چنین پیغمبری

طالب حضرم ز خود بینی بری   ساطها پرم بپرو باطها
سالها چه بود هزاران ساطها   تو مبین این پهپادا در زمین
زانک بر دل میرود عاشق تو بین ذو العرش المجید خداوند
عرشش بزرگست هیچ از مخلوقات از عرش بزرگتر نیست
المجید بزرگ امام حمزه و کسائی المجید بکسر دال خوانده اند و باقی
قرا بضم دال فعال لما یرید کننده است هرچه خواهد هر کرا خواهد
بدهد آنچه خواهد نصیب تو اینست که حسد نبری و راضی باشی
بقسمت الهی نظم قسمت قسام بین هیچ مکو و مپیچ کار تر
می شود چون تو درو مپیچ هل اتیک حدیث الجنود بدرستی که
آمد بتو سخن لشکرها فرعون و ثمود آن لشکرها فرعون و
ثمودیان بودند که ما ایشانرا نیست کردیم بعذاب بزرگ
و کافران این امت را نیز هلاک خواهیم کرد بل الذین کفروا فی
تکذیب بل کسانیکه کافر شده اند در انکارند آن عذابها
با وجود آنکه میدانند و مکابره میکنند و ایمان نمی آرند بقرآن و دین
که نامهٔ الهی است و کتاب عزیز و فرقان شریف است والله

من ورائهم محیط و خدای تعالی داناست بحال این کافران
و تواناست بهلاک کردن ایشان و از پس پیش ایشان محیط است
یعنی گرد اگرد ایشانرا گرفته است که نتوانند گریخت از عذاب او
بل هو قرآن مجید نچنانست که کافران میگویند که قرآن شعر است
و سحر و سخن محمد است بلکه چنین است که قرآن بزرگست فی لوح
محفوظ و سخن خدای تعالی است نبشته شده است نگاه داشته
شده است از تغیر و تبدیل یک حرف درو هیچ کس زیاده
نمی تواند کرد و کم نیز نمی تواند کرد و بلکه قرآن معجزه است
لفظا و معنی عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گوید که در اول لوح
نبشته شده است لا اله الا الله وحده لا شریک له و دینه الاسلام
و محمد عبده و رسوله من آمن بالله و صدق وعده و رسوله ادخله الجنة
و عبد الله ابن عباس گفت لوح از یک دانه مروارید سفید است
درازی وی همچون آسمان تا زمین پهنای او از مشرق تا مغرب
کرانهای وی مرصع کرده شده است بجواهر و غلاف او از
یاقوت سرخست قلم او از نور است سر او بعرش رسیده است

و پایان او در کنار فرشته است نام او طربولست و لوح در
لوح است یعنی و لوح کشاده کیست بالای آسمان هفتم امام نافع
محفوظ بضم الظا خوانده است و باقی قرا بجر الظا خوانده اند
بسم الله الرحمن الرحیم والسماء بحرمت آسمان والطارق
و بحرمت ستارگان که شب پدید آیند و بروز ناپدید شوند
الطارق بشب آمدن وما ادریک ما الطارق وچه دانی تو ای محمد
که چیست طارق حق تعالی بیان کرد و گفت النجم الثاقب ستارگان
روشن و تابان است و قیل مراد از طارق آن ستاره ایست
که بشب برود و جنی را بزند تا بر آسمان نتوانند بر آمدن و بقول
بعضی زحل مراد است و بقول بعضی پروین مراد هست و جواب
قسم اینست که ان کل نفس لما علیها حافظ امام عاصم و ابن
عامر و حمزه بتشدید لمّا خوانده اند و آن کلمه نفی است و لمّا
بمعنی الاست و معنی چنین باشد که بحرمت آسمان و ستارگان
که تابانند که بشب پدید آیند و بحرمت ستاره که بشب پیدا آیند
که نیست هیچ نفسی مگر بر وی است نگاهبانی از حق تعالی و باقی قراء

بتخفیف لما خوانده اند و ما زایداست و ان مخففه از انّ
والضمیر الشان و معنی چنین باشد که بحرمت آسمان و ستارگان
که هر کسی که بر سر تنی هست هر آینه نگاهبانی از حق تعالی و بقول
بعضی این نگاهبان فرشتگانند اعمال بنده کار را می نویسند از
نیکی و بدی تا قیامت جزاوان بندگان برسانند و بقول بعضی
فرشتگانند که مومنان را نگاه میدارند از بلاها و از دیوان
چنانک در حدیث آمده است بهر مومنی صد و شصت فرشته
موکل اند که وی را نگاه میدارند از دیوان چنانکه شیشه عسل
داشته می شود از مگس تا جائی که تقدیر شده است چون تقدیر
بسر آمد نگاه ندارند و در هدایه آورده است که اختلافست
در شمار فرشتگان که نگاه میدارند آدمی را پس عدد معین
اعتقاد باید کرد چون که در بعضی روایت دو است و در بعضی
پنج است و در بعضی صد و شصت است فلینظر الانسان
پس بنگرد آدمی مم خلق از چه آفریده است باز بیان کرد و گفت
جل جلاله خلق من ماء دافق آفریده شده از آب ریخته شده در رحم

مادرش یخرج من بین الصلب والترائب که بیرون می آید آن
آب از میان پشت پدر و از میان استخوانهای سینه مادر که
میان دو پستانست الترائب جمع التریبه چون حضرت حق سبحانه
خواهد که فرزندی پیدا شود قوت شهوت هر دو زن را بر
انگیزد تا با هم جمع آیند و از پشت پدر و سینه مادر آبی جدا
شود و هر دو بهم بیامیزند در حدیث آمده است که چهل روز
نطفه باشد و چهل روز خون بسته باشد و چهل روز گوشت
پاره باشد همچون گوشت خاییده بعد از ان فرشته را حق سبحانه
و تعالی بفرستد در درون شکم مادر چهار حکم را بنویسد کودک را
راکه چه خواهد کرد و اجلش را که چند بزید و روزیش را که چند بخورد
و بنویسد که بدبخت است یا نیکبخت است بعد از ان روح را
دروی اندازند تا زنده شود نصیب تو اینست که بدانی اول
خود را که چه بودی و از چه شدی اول آب گنده و آخر
خاک پراکنده پس منکر مباش که نشوی زنده چنانکه خدای پاینده
گفت انه بدرستی که خدای تعالی آفریدش اول علی رجعه لقادر

بر باز گردانیدن آدمی هر آینه تواناست یوم تبلی السرائر
در روزی که آشکارا کرده شود کارهای نهانها فما له من قوة
ولا ناصر پس نباشد مر ان کافران را هیچ قوتی و یاری کنند
بیک قول مراد ازین کارهای نهان فریضههاست چون نماز و روزه
و غسل جنابت و غیران که بقیامت که اینها را آشکارا سازند
که کرده است در حدیث آمده است که رسول علیه السلام
خبر فرموده است که هر که او را بجای آرد و ترک نکند وی ولی
حق تعالی باشد نماز و روزه و غسل جنابت بقول دیگر کنایهها
نهان باشد و مکرها و حیلها آنرا در آن روز آشکارا کند از این
قبیل باشد و الله تعالی اعلم نصیب مومن اینست که باطن را
پاک سازد از خصلتهای بد تا قیامت تا آن صفت حشر نشود

بیت
زانکه حشر حاسدان روز گزند — بی گمان در صورت گرگان کنند
حشر پر حرص خس مردار خوار — صورت خوکی بود روز شمار
زانیان را گنده اندام نهان — خمرخوارانرا بود گنده دهان
سیرتی کان بر وجودش غالب است

هم بدان تصویر حشرت واجب است والسماء ذات الرجع
و بحرمت آسمان با باران والارض ذات الصدع و بحرمت
زمین با شکافتن که بشکافد گیاه و درخت انه بدرستی که
قرآن لقول فصل هر آینه سخن خدای تعالی است جدا کننده
است میان حق و باطل وما هو بالهزل و نیست قرآن سخن
بیهوده و سخن او هیان انهم یکیدون کیدا بدرستی که
این کافران همه مکر میکنند بتو ای محمد تا بتو رنجی برسانند
واکید کیدا من جزاء مکر ایشان را می دهم در دنیا و در آخرت
صبر کن تو ای محمد در جفای کافران تضیع درویش امت
که در مکر دشمنان و حسد حاسدان صبر کنند و بحق تعالی
توکل کنند که او کریم است جزای ایشان را بدهد ومن یتوکل
علی الله فهو حسبه ازانکه تو ازی تو خرقه عریان هرگز نشود
ازانکه توئی چاره بیچاره نخواهد شد فمهل الکافرین
امهلهم رویدا پس مهلت و فرصت ده این کافران را ای محمد
اندکی یعنی روزی چند زمان ده ایشان را تعجیل مکن در دعا

بر ایشان که ما خواهیم ایشان را هلاک کردن تضیع درویش
که تا تواند خلق را دعا بد نکند و محبت و عداوت را
از حق تعالی داند و شکر گوید که از منکران نیست هر محمدی
را ابو جهل باید که باشد و ابو بکری نیز باید در جمع سنگ
و جان هم بوطبی باید بسم الله الرحمن الرحیم سبح اسم ربک
الاعلی پاکی یاد کن ای محمد خدای خود را که برتر است
از همه بقهر و استیلا نه بمکان و بقول بعضی پاکی یاد کن
نام پروردگار خود را و بقول دیگر سبحان ربی الاعلی
پس فرمود رسول علیه السلام که در سجود بگوید سبحان
ربی الاعلی پس چون این آیت آمد که فسبح باسم ربک العظیم
فرمود که در رکوع بگوید سبحان ربی العظیم معلوم شد که
لفظ اسم زاید است الذی خلق فسوی آن خدایی که آفرید
چیزها را پس راست کرد هر مخلوقی را چنانکه خواست آدمی را
بشکل دیگر هر یکی را چنانکه می بایست آفرید بحکمت بالغه
والذی قدر فهدی آن خدایی که اندازه کرد روزی را

پس راه نمود مر طلب کردن هر چیزی را بانچه بایست و راه نمود
بحاصل کردن و الهامات الهی مر اشیا نرا و حیوانات را در طلب
کردن دارو ها و غذا ها حکمت بزرگست در کشاف و کواشی
آورده است که چون مار افعی کور شود الهام دهد حق تعالی
ویرا که برگ بادیان را بچشم مالد بینا شود و امام حمزه و
کسائی قدر بتخفیف خوانده اند و باقی قرا بتشدید خوانده
اند والذی اخرج المرعی فجعله غثاء احوی آن خدایی که برون
آورد چراگاه را سبزه و تازه و برگ گل و ریاحین پس
گردانیدش خشک و ریزه ریزه از برای ستوران شما
در سفر و حضر علفها آماده کرده تا شکر بگویید در زمستان
از خشک او نفع گیرید و در تابستان از سبزه و تازه او
قشلاقی و ییلاقی برای ستوران شما بیاید آورد از برای
شما بهشت و دوزخ بیافرید جل جلاله سنقرئک فلا تنسی
قرآن کردیم ترا و قیل هر آینه خوانا گردانیدیم ترا فلا
پس فراموش مکن الا ما شاء الله مگر آنرا که خدای تعالی خواهد

که نسخ کند پس تو فراموش کنی آنرا لفظ و معنی چون منسوخ
شود فراموش شود انه یعلم الجهر و ما یخفی بدرستی که خدای
تعالی می داند آشکار را و پنهان را پس آنچه خواهد نسخ کند
و بر تو فراموش گرداند چون که اوست دانا بمصالح
خلق هر چه را خواهد نسخ کند و نیسرک للیسری و آسان کنیم
مر ترا عمل نیک را از برای آسانی یعنی آسان کنیم بر تو راه
بهشت را یعنی از دین آنچه آسان تر باشد نگاه داریم و
آنچه دشوار باشد نسخ کنیم فذکر پس وعظ گوی بقرآن
و شریعت ان نفعت الذکری اگر سود دارد پند و وعظ
و اگر سود ندارد دوستان را و اهل ایمان را سود دارد
و کافرانرا الزام و حجت باشد نصیب عالم حقانی نیست
که واعظ بگوید اگر چه فاسقانرا و حیله گرانرا سخت آید
نفعی بگیرند ازین آیت دانسته می شود که وعظ و نصیحت را
بهیچ وجه ترک نمی باید کرد تقدیره ان نفعت الموعظة
او لم تنفع بکذا فسره المفسرون بعده بیان کرد که گرا سود

سود میدارد واگر سود نمی دارد وگفت جل جلاله سیذکر
من یخشی هر آینه پند گیرد بوعظ هر که از خدای تعالی ترسید
ویتجنبها الاشقی الذی یصلی النار الکبری و دور شود از وعظ
و پند را قبول نکند بدبختی که در آید در آتش بزرگ تر که
هفتاد بار از این آتش دنیا زیادت باشد در گرمی ثم لا یموت
فیها ولا یحیی پس آن بدبخت در دوزخ بمیرد تا خلاص شود از
عذاب و نزید بزیستنی که در وی آسایشی باشد یعنی
از سختی عذاب وی چنان باشد که در وقت مردن و جان کندن
چنانکه بیمار را در عرف میگویند نه زنده است و نه مرده تضیب
نوانیست از این آیت که وعظ و نصیحت و صحبت واعظان
و ناصحان حقانی را ترک نکنی و از ایشان نگریزی و ایشانرا
بدل دشمن نداری این فقیر میگوید بنده مومن طالب همیشه در طلب
کردن نصیحت و پند است در اول حال از پدر و مادر و بعده
از استاد و بعده از شیخ بعده از الهامات الوهیت که
که الهمها فجورها وتقویها بسیار کسانی باشند که در وعظ

عار دارند و بواعظان حقانی بحقارت نظر کنند و دشمنی کنند
فاما حافظ و معین ایشان حق تعالی می باشد آن دشمنی
ایشانرا هیچ زیان ندارد بلکه ویرا زیان دارد نظم چراغی را
که ایزد بر فروزد ٭ هر آن کو پف زند ریشش بسوزد
پیغمبران برادران یاد کرد و عذاب ایشانرا بعده فرمان
برادرانرا یاد کرد و گفت جل جلاله قد افلح من تزکی یعنی که
نیکبخت شد و خلاص یافت از عذاب آنکه وعظ قبول
کرد پاک شد از گناه و کفر وذکر اسم ربه فصلی و خدای تعالی را
یاد کرد و نام او را گفت و نماز گزارد یعنی الله اکبر گفت و
خدای تعالی را به بزرگی یاد کرد و نماز گزارد و امیر المومنین
علی کرم الله وجهه گفت رستگاری یافت آنکه صدقه فطر را داد
در اول روز عید فطر و تکبیرات نماز عید گفت و نماز عید گزارد
در کشاف آورده که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت
باک ندارم اگر در نامه خود همین آیت را یابم یعنی قد افلح
من تزکی چون صدقه فطر و نماز عید با تکبیرات بجای آورده ام

مراهمین است بخاطر فقیر این می آید والله تعالی اعلم که در این آیت
اشارتست بمنازل سلوک که اول توبه است و تزکیهٔ نفس
بازالت صفات ذمیمه واکتساب صفات حمیده دوم مداومت
بذکر لسانی و قلبی و روحی و سری پس سیوم بمشاهدات
قد افلح من تزکی اشارت بانست که اول بود و ذکر اسم ربه
اشارت بدوم و فصلی سیوم چون صلوٰة معراج مومنست
وقرة عینی فی الصلوٰة اشارت بواین است والله تعالی اعلم
بل تؤثرون الحیوة الدنیا ابوعمرو بیاء غایب خوانده است
باقی قرا بتاء خطاب معنی چنین است که شما کافران برمی گزینید
زندگانی نزدیک ترا یعنی دنیارا بر آخرت و وعظ و
پند را قبول نمیکنند از قرآن و اهل قرآن والآخرة خیر وابقی
و حال آنست که آخرت بهتر است از دنیا و باقی تر هرکه مومن
باشد این را بداند بدانکه حق تعالی بیان کرد که سبب کفر و
حق را قبول نا کردن دوستی دنیاست و حب جاه و سلطنت
و حکومت قال النبی علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة

بسیار از امیران و دنیا داران باشند که بوعظ اهل حق
بی غرض حاضر نیایند و بسیار فقیر صالح باشد که هرگز [illegible]
نظم عز و غنا و سلطنت بر سعادت میکنند فقر و
فنا مسکنت حاجت مات میکنند ان هذا لفی الصحف الاولی
صحف ابراهیم و موسی بدرستی که آنچه درین سوره یاد
کردیم از وعده و وعید و دلایل توحید و غیر آن باشنده
است در کتابهای پیشینیان که از کتاب ابراهیم و موسی است
بسم الله الرحمن الرحیم هل اتیک حدیث الغاشیة
بدرستی که ترا آمد ای محمد سخن قیامت که فرو پوشیده است
مر همه چیزهارا و بقول دیگر غاشیه نام دوزخست که فرو
پوشیده است همه کافران را حق تعالی قیامت را یاد کرد در قرآن
هزار جای تا خلق ترسند وجوه یومئذ خاشعة رویها باشد
در آن روز ترسان و خوار و ذلیل از ترس قیامت
عاملة کار کشیده ناصبة رنج کشیده باشند در دوزخ و
کار ایشان این باشد که فرمایند بر ایشان را تا بر صعود [illegible]

با غلها و با زنجیرها برایند و چون برایند باز غلتند از بالا تا آن را
صعود کوهی است از آتش در دوزخ و ایشان کسانی باشند
که در دنیا کارها کرده باشند و رنجها دیده اما از برای
رضای حق تعالی نبوده باشد تصلی نارا حامیة در آیند
در آتشی که سخت گرم باشد در حدیث است که دوزخ
را سه هزار سال تافتند تا سیاه شد و حالا همچنان سیاه است
و ابو عمرو و ابو بکر تصلی بلفظ مجهول خوانده اند یعنی در آورده
شود تسقی من عین آنیة آب داده شود در دوزخ از
چشمه گرم که گرمی وی بنهایت رسیده باشد که از وی
گرم تر نباشد لیس لهم طعام الا من ضریع نباشد آن
دوزخیان را در دوزخ خوردنی مگر از خار خشک که زهر
دارد و قیل درختی است در دوزخ یعنی زقوم لا یسمن فربه
نکند ولا یغنی من جوع و سود ندارد و کفایت نکند از
گرسنگی یعنی در خوردن وی نفعی نباشد چون صفت دوزخیان
صفت بهشتیان نیز کرد و گفت جل جلاله وجوه یومئذ ناعمة

روها باشد و آن روز تازه از اثر نعمت لسعیها راضیة
از برای کوشیدن و عمل نیک کردن در دنیا خشنود باشند
و همچون ماه شب چهارده باشند فی جنة عالیة در بهشت
بلند باشند لا تسمع فیها لاغیة نشنوی در آن بهشت سخن
بی معنی و بیهوده و باطل در بهشت همه حکمت و حمد و ثنا
گفته شود فیها عین جاریة در آن بهشت چشمه ای روان باشد
و مراد اینجا چشمهای روان بسیار باشد فیها سرر مرفوعة
در آن بهشت باشند تختها بلند آراسته که اگر از بالای آن
چیزی بیفتد صد سال بباید تا به پایان بر زمین برسد و در حدیث
آمده است که ان المتحابین فی الله لفی غرفة ینظر الیهم اهل الجنة
کما ینظر اهل الدنیا کواکب السماء یعنی کسانی که یکدیگر را دوست
دارند از برای رضای خدای تعالی در دنیا نیز آینه در جایها
بلند باشند که نظر کنند بایشان اهل بهشت چنانکه در دنیا اهل
دنیا ستارگان را بر آسمان می بینند و چون خواهند اهل بهشت
تا بر بالای آن تختها بنشینند پست شود و باز بلند شود واکواب موضوعة

و در بهشت کوزها باشند بی دسته نهاده پر از شراب لبهای
جویها و بهشت بیشمار دستارگان از جواهرهای مختلفه بعضی
از زر و بعضی از نقره و غیر آن و نمارق مصفوفة و بالشها
انداخته شده به پهلوی یکدیگر صف صف نهاده شده و زرابی
مبثوثة وشادروانها یعنی قالینها و محمل انداخته شده
در منازل بهشتیان چون تختهای بهشتیان را رسول علیه السلام
بیان کرد و گفت کافران گفتند چون برآیند برین تختهای بلند
حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد افلا ینظرون الی الابل
کیف خلقت ایا پس نمی نگرند بشتران که چگونه آفریده است
چون خواهند که سوار شوند پست شوند باز بلند شوند و چندین
منفعتها در وی آفریده است حق سبحانه و تعالی والی السماء
کیف رفعت و چرا نمی نگرند بر آسمان که چگونه بلند آفریده کرده
شده است چون خیمه سبز او بخته بی ستون و در وی عجایبها
بسیار آفریده و در وی چندین منفعتها در وی آفریده و نهاده
شده است والی الجبال کیف نصبت و چرا نمی نگرید بکوهها که

چگونه استاده کرده شده است والی الارض کیف سطحت
و چرا نمی نگرند بر زمین که چندین هزار عجایب قدرت در وی
آفریده شده است که آن خدایی که قادرست بر آفریدن این
چیزها و بر آفریدن دوزخ و عذابهای وی و بر آفریدن بهشت
و نعمتهای وی چنانچه خبر کرد و گفت جل جلاله در اول
این سوره فذکر انما انت مذکر پس تو ای محمد پند ده و بر اینچنین
تو پند دهنده لست علیهم بمصیطر و نیستی تو برگماشته شده
برین کافران تا ایشان را بستم فرمایی ایمان آوردن و حکم
این آیت منسوخ است بآیت سیف یعنی اقتلوا المشرکین و قیل معنی
اینست که مجبور نیستی برین که راه راست بر ایشان خلق و پدید
کنی انک لاتهدی من احببت تو راه نمایی و وعظ بگو و پند بده
تا کرا سعادت مساعدت کند که حق را قبول کند تا کرا بی سعادتی
برین بنده دارد که حق را قبول نکند زهی بی سعادتی که محمد رسول ابد
دانش وی فرستد و بران شناسد و ایمان نیارد و ملکه سمن
گیرد ای بسا دولت که آید گاه گاه پیش بی دولت بگردد زا و براه

ای بسا معشوق آید تا شناخت   پیش بد بختی بدانند عشق باخت
این غلط مردیده را حرمان ماست   وین تعلق قلب را سوء القضاست
دیده دل هست بین الاصبعین   چون قلم بر دست کاتب ای حسین
جز نیاز و جز تضرع راه نیست   زین تقلب هم قلم آگاه نیست
ای قلم بنگر که اجلالیستی   که میان اصبعین کیستی الا من تولی
و کفر فیعذبه الله العذاب الاکبر لیکن آنکس که برگردد
از ایمان و کافر شود پس عذاب کند خدای تعالی وی را عذابی
بزرگتر یعنی در دنیا و آخرت باین تقدیر استثناء منقطع
باشد و اگر استثناء متصل باشد دو معنی میگویند یکی آنکه تو پند
ده قوم خود را که سود دارد پند دادن ایشانرا مگر کسی که کافر شود که
او را سود ندارد و دیگر معنی آنست که تو مسلط نیستی بر ایشان الا
بر کسی که روی بگردانند از ایمان آوردن ان الینا ایابهم بدرستی
که ماست بازگشت ایشان ثم ان علینا حسابهم پس بر ماست شمار
کردن اعمال ایشان و جزا دادن ایشان با جزای کردارهای ایشان
اللهم ثبت قلوبنا علی دینک و طاعتک یا مقلب القلوب آمین بسم الله
الرحمن الرحیم والفجر بحرمت سپیده دم که وقت روشن شدن

روز است از میان تاریکی شب و این دلیل بزرگست بر ظاهر هستی
حق سبحانه و تعالی و بر قدرت و علم و حشر و نشر و بقول عبد الله
ابن عباس رضی الله عنهما مراد از فجر نماز بامداد است و
بقول بعضی مراد از سپیده دم اول ماه ذی الحجه است ولیال عشر
و بحرمت شبهای دهه یعنی دهه ماه ذی الحجه که دهه حاجیانست
و بقول بعضی دهه اول ماه رمضان است والشفع و بحرمت
جفت یعنی روز عید قربان والوتر و بحرمت طاق یعنی
روز عید ماه رمضان و بقول بعضی مراد از شفع آفریده
شده است و مراد از وتر آفریدگارست و غیر این نیز گفته اند
امام حمزه و کسایی والوتر بکسر واو خوانده اند و باقی قرا بفتح
خوانده اند واللیل اذا یسر و بحرمت شب که چون رود یعنی
رفته شود و روی بقول بعضی مراد ازین شب آن شبست
که حاجیان در وی از عرفات بمزدلفه روند و غیر این نیز گفته اند
و جواب قسم محذوفست ای لیعذبن یعنی بحرمت این چیزها که یاد
کردیم هر آینه عذاب کرده شود کافران را هر آینه هر آینه هل فی

ذلک قسم لذی حجر هست درین چیزها که یاد کرده شد سوگند بزرگ
مر کسی را که با عقل است یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگست
باین اشیا که مظاهر عجایب قدرت و بدایع حکمت اند و این
عقلا انبیا اند و اولیا اند که دیدهٔ ایشان منور است و
و بطواطن اشیا پیش ایشان مصور است بر نا شسته روی را
بدین معنی راه نیست روی نا شسته نه بیند روی حور
لا صلوة کفت الا بالطهور الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم
ایا نمیدانی که چه کرده است خدای تو بکافران پیشین یعنی
میدانی چگونه هلاک کرد خدای تعالی عاد را که ایشان را
ارم نام بود و ایشان دو عاد بودند عاد اول پسر عوض بن
ارم بن سام بن نوح وی از قوم ثمود بود و عاد پسین را
دو پسر بود نام یکی شداد و نام دیگری شدید و ایشان قوم
صالح بودند و قیل ارم نام بوستانی بود که شداد بنا کرده
بود فعلی الاول ارم عطف بیان بعاد و علی الثانی المضاف الیه
ای بعاد صاحب ارم والمضاف محذوف ذات العماد التی

که آن ارم بوستان شداد با ستونها و عمارتها بود که لم یخلق
مثلها فی البلاد آفریده نشده است مانند آن در شهرها و قیل عاد
این دراز بالا بودند که قامت هر یک هفتصد گز بود شداد ابن
عاد را نهصد سال عمر بود و آن ملعون دعوی خدایی کرد و همه
روی زمین را گرفت و بهشتی ساخت در بیابان عدن
و در مدت سیصد سال چون تمام شد خواست تا با لشکرهای
خود در آن بهشت در آید که مثل او کس ندیده بود و صفت آن
در کتابها کرده شده است چون نزدیک رسید حق تعالی همه
ایشان را بیک آواز که از آسمان آمد که هلاک کرد وثمود و
نه بینی و ندانی که چگونه هلاک کرد خدای تعالی ثمود را
که قوم صالح پیغامبر بودند الذین جابوا الصخر بالواد آنان که
بریده اند سنگها را و کوهها را خانها ساخته اند از سنگ بریده
موضعی که آنرا وادی القری نام است و دو هزار و هفتصد
کوشک کنده بودند در کوه با نجتها و رواقها همه را حق تعالی
هلاک کرد چون اشقی صالح را کشتند وفرعون ذی الاوتاد ذو

و ندانی که چه کرد خدای تعالی بفرعون که با میخها بود بقول عبد الله
ابن عباس رضی الله عنهما مراد ازین میخها آن که لشکر بسیار داشت
وایشانرا خیمها بود که بمیخها استوار کردندی و بقول مجاهد
مراد از میخها آن میخها بود که مردمانرا چهار میخ میکردند و هلاک
میکردند بآن چنانک علما روایت کرده اند که فرعون را خزینه
داری بود حزبیل نام ایمان آورده بود بموسی علیه السلام پنهان
از فرعون و از خویشاوندان و نزدیک بود فرعون و زن وی
ماشطه دختر فرعون بود و این زن نیز ایمان آورده بود بموسی علیه السلام
روزی دختر فرعون دانست و بفرعون گفت و فرعون او را گفت
از اسلام برگرد برگشت زن را فرمود تا چهار دست و پای او را
بزمین بمیخها دوختند و عروس فرعون آسیه خاتون نیز ایمان
آورده بود او را نیز با این نوع عذاب کرد و از ایمان برنگشت
الذی طغوا فی البلاد آنانکه بیفرمانی کردند حق تعالی در شهرها الذین
فاکثروا فیها الفساد پس بسیار کردند در شهرها تباهی را یعنی
گناه بسیار کردند فصب علیهم ربک سوط عذاب پس بریخت خدای

تعالی بر ایشان تازیانه شکنجه را امام سدی گفت یعنی هر یکی را
دیگرگونه عذاب کرد عاد را بباد و ثمود را ببانگ آواز
و فرعون را بغرق کردن در آب ان ربک لبالمرصاد هر آینه
پروردگار تو بمرصادست المرصاد راه گذر و قیل راه تنگ که گذر
خلق بروی باشد یعنی خدای تو میداند و می بیند و می شنود
هرچه بر خلق میرود و هرچه میکنند بروی پوشیده نیست در دنیا
کافرانرا عذاب دهد و در آخرت نیز همچنین و هیچکس از وی پنهان
نیست و قیل فرشتگان خدای تعالی بر صراط اند با گرزها و انبوه
تا بر پل صراط هفت جای پرسند از هفت چیز اول از توحید و ایمان
دوم از نماز سیوم از زکوة چهارم از روزه پنجم از صلهٔ
رحم ششم از طهارت و غسل هفتم از حقهای پدر و مادر و حق
و بدان چون ازین همه فارغ شوند و جواب با صواب گویند
ببهشت روند و اگر نی بدوزخ افتند نعوذ بالله من ذلک چون
کافران گذشته را بیان کرد و عذابهای ایشانرا یاد کرد و از
عادت ناپسندیده ایشان خبر کرد که در نعمتها شکر نکردند و ایمان

بیاوردند و در بلاها صبر نکردند با وجود آنکه حق تعالی داناست
و غنیا پس که ان ربک لبالمرصاد اشارت بآنست باز از حال
کافران این امت بآیه خبر کرد و گفت جل جلاله فاما الانسان
اذا ما ابتلیه ربه اما آن کافر لعین با همه کافران چون بیازمایند
پروردگار او فاکرمه پس نیکی کند با او بمال و فرزند ونعمه بناز و
و نعمت پروردش فیقول ربی اکرمن پس آن کافر بگوید پروردگار
من بمن نیکویی کرد و عزت و حرمت خود در من پیدا کرد که حق تعالی
ویرا مال داد و خوش وقت کردش بنعمتها و اما اذا ما ابتلیه و اما
چون آزمودش فقدر علیه رزقه یعنی تنگ کرد روزیش را
فیقول ربی اهانن پس بگوید که مرا خدای من خوار کرد کم
شدن روزی بسبب خواری خود داند و مقصود کافران
دنیا همین است عزت و حرمت بمال میدانند و خواری و ذلت
در فقر بیت ای دل اگر بدیدهٔ تحقیق بنگری درویشی اختیار
کنی بر توانگری فاما مومن عزت و حرمت بتوفیق ایمان
وطاعت و تقوی و زهد می بیند و خواری و ذلت بمعصیت و کفر

و حرام می بیند حق تعالی فرمود ان اکرمکم عند الله اتقیکم و نگفت
ان اکرمکم عند الله اعمالکم و اغناکم و اقواکم حق سبحانه و تعالی
بر کافران اعتقاد رداد کرد و گفت جل جلاله کلا بار استیدای
کافران ازین اعتقاد بل نه آنست که ایشان اعتقاد کرده اند
بلکه چنین است لا تکرمون الیتیم نیکویی نمیکنید بر یتیمان و دلیل
بدبختی و خواری ایشانست و مومنان نیکویی کنند بر یتیمان
و این بر نیکی و نیکبختی و کرامت ایشانست تا آخر همچنین بدان
والله تعالی اعلم کافران یتیمان را میراث نمیدادند و لا تحاضون
علی طعام المسکین دیگر یکدیگر را نمیفرمودند بطعام دادن گدای
و خود نمیدادند نیز و تاکلون التراث اکلا لما و میخوردند میراث
را خوردنی فراخ و نیک نه هرچه باید میخوردند فرق نمیکنند میان
حلال و حرام گویا در دنیا حرام نیست مال خود را و مال دیگران را
میخوردند و هیچ غم نمیخوردند و اندیشه نمیکنند که مرا دستوران
نباشد ستور علف را بوی می کند آنچه مصلحت و نافع است
میخورد و دیگر را نی و تحبون المال حبا جما و دوست میدارید

مال را دوست داشتنی بسیار خواه حلال باشد و خواه حرام
همه را گرد میکنید و از تکمون تا تحون بتای خطاب خوانده شده است
و بیا و غیبت نیز خوانده شده بدانکه پیش این مردم زمانه که دانشمندان گشت
فربه می باید که باشد چه حلال و چه حرام علی الخصوص شیخان و دا
خدای ترس اللهم اجعلنا من المتقین کلا نه چنانست که شما میگوئید
و مال یتیم را میخورید و از حرام پرهیز نمیکنید یاد آرید از بی
اعتقاد بد بیان بکنید اذا دکت الارض دکا دکا چون کوفته شود
زمین را کوفتنی یعنی جنبانیده شود و زمین را جنبانیدنی سخت
تا هموار شود و در وی هیچ کوهی و هیچ بلندی نماند وجاء
ربک و بیاید فرمان خدای تو یعنی همه خلق زنده شوند و
جزا داده شوند والملک صفا صفا و بیایند فرشتگان در حالتی
که صف صف باشند گرد اگرد آدمیان را و برپا ایستاده وجیء
یومئذ بجهنم و آورده شود دوزخ را در آن روز با هفتاد
هزار مهار و هر مهاری بدست هفتاد هزار فرشته باشد و
هر دوزخ آواز غرنده باشد ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت

کرد که چون این آیت آمد که وجیء یومئذ تا آخر رنگ روی مصطفی
صلی الله علیه وسلم متغیر شد که هرگز چنان متغیر نشده بود امیر المؤمنین
علی ایشان را در کنار گرفت و گفت یا رسول الله چه حالتست رسول
علیه السلام این آیت بخواند که جبرئیل آمد و خبر کرد از حال قیامت
یومئذ یتذکر الانسان در آن روز پند گیرد آدمی وانی له
الذکری و چه سود دارد آدمی را پند گرفتن در آن روز در دنیا
پند نگرفت و حق را قبول نکرد و ایمان نیاورد و گناه را ترک
نکرد و یومئذ الثانی بدل من الاول و یتذکر بدل من اذا دکت الارض
و جواب اذا دکت یتذکر یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی
بگوید کافر در آن روز قیامت ای کاشکی من پیش فرستادمی در
دنیا ایمان و طاعت را از بهر زندگانی آن حضرت را فیومئذ
لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد بکسر ذال و ثا قرائتست
و بفتح هر دو نیز قرائتست بر اول معنی چنان باشد که در آن روز
عذاب نکند چون عذاب خدای هیچکس و بند نکند چون بند کردن
او هیچکس و بر قرائت دوم معنی چنین باشد که عذاب کرده نشود
چون عذاب کافر یعنی در قیامت و بند نهاده نشود هیچکس چون

کافر یعنی در قیامت عذاب کرده شود هر کافر را و بند نهاده
شود و ویرا عذابی و بندی که در دنیا و آخرت همچون عذاب
و بند هیچکس را نبوده باشد و نخواهد بود نعوذ بالله من ذلک یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة گفته شود مومن را
در وقت مردن و در بعضی تفاسیر آورده است عبد الله ابن
عباس رضی الله عنهما را در گور نهادند مرغی سبز آمد و در گور وی
در آمد شنودند آوازی یا ایتها النفس المطمئنة و قیل در وقت
زنده شدن بقیامت ای نفس آرمیده با ایمان و طاعت باز گرد
خشنود بپروردگار خود یعنی برحمت و خشنود شو که خدای تعالی از تو خشنود
شود فادخلی فی عبادی پس در آی در میان بندگان من
وادخلی جنتی و در آی در بهشت جاویدان من روایت عبد الله عمر
کرده است که چون مومن را اجل برسد و فرشتگان بیایند
بر سر بالین او و بگویند ای آرمیده بحق و ایمان و طاعت بیرون
آی بنعمت و آسایش از تو خدای خشنود است جان او بشادی
بیرون آید و عالم از نور او منور شود و فرشتگان از آسمان نظاره کنند

که چون

و درهای آسمان بگشایند و این مومن را آمرزش خواهند
و فرمان آید تا جان مومن حق تعالی را سجده کند فرمان شود
میکائیل را تا آن جان را نزدیک جانهای مومنان برد و گور را
بروی فراخ گردانیده شود تا راحت و آسایش بجان او رسیده
رسد و اگر چیزی از قرآن خوانده باشد نور آن قرآن در گور
تابد و منور گرداند و خوش بخسپد چون کسی که نوعروس خواهنده
باشد اللهم ارزقنا و چون اجل کافر در رسد فرشتگان بیایند
بر سر بالین وی بگویند که ای نفس پلید بیرون آی از تن
پلید بعذاب دردناک که خدای تعالی از تو خشنود نیست
نعوذ بالله من ذلک بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم بهذا
البلد بعضی می گویند که کلمهٔ لا زاید است و معنی چنین میشود
که سوگند یاد میکنیم باین شهر مکه یعنی بحرمت مکه و بعضی میگویند
لا زاید نیست و معنی چنین است که نیست چنانکه کافران میگویند
که ما را بعث و عذاب نخواهد بود اقسم بهذا البلد بحرمت مکه
وانت حل بهذا البلد و حال اینست که تو حالی یعنی درین شهر

ترا رواست که درین شهر جنگ کنی بکافران و بکشی هر کرا
خواهی از ایشان و غیر ترا این روا نیست و ترا رواست
در یک ساعت از روز فتح مکه باشد **ووالد** و بحرمت پدر
وما ولد و بحرمت فرزندان که بزاید مراد آدمست و فرزندان
او و بقول دیگر مراد ابراهیم و فرزندان او و بقول دیگر
مراد پدر و فرزند باشد **لقد خلقنا الانسان فی کبد**
بدرستی که آفریدیم آدمی را راست بالا مراد ازین رنج و
سختی یعنی آفریدیم او را تا رنج دنیا و آخرت بکشد و قیل
آفریدیم آدمی را راست بالا مراد ازین انسان بقول بعضی همه
آدمیان است و بقول دیگر آدمست و بقول امام مقاتل این
انسان کافر معین است که در قریش مشهور بود بقوت و زور و
دشمن رسول بود علیه السلام و نام او کلده بود ست **ایحسب** آیا پندارد
آن کافر که کلده است **ان لن یقدر علیه احد** که هرگز قادر نشود بر وی
هیچکس یعنی گمان می برد که خدای تعالی قادر نیست و وی را هلاک
نخواهد کرد درین گمان بود ناگاه درد شکم گرفت و در حال غلطیدن

رفت و میگفت کشت مرا خدای محمد **یقول** میگوید **اهلکت مالا لبدا**
نیست کردم یعنی خرج مال بسیار در دشمنی محمد و دروغ میگفت
چون وی فقیر بود حق تعالی بر وی رد کرد و گفت جل جلاله
ایحسب ان لم یره احد گمان میبرد این کافر که ندید او را
و برا هیچکس یعنی خدای میداند که وی دروغ میگوید و شرم
نمیدارد از خدای تعالی و از خلق و بقول دیگر مراد ازین
انسان ابوجهل است لعنة الله علیه بعد ازین بگوید حق تعالی
یاد کرد دلیل بر قدرت خود برین کافر زنده که وی را
و عذاب کند و آن دلیل در نفس آن کافر بود و گفت
جل جلاله **الم نجعل له عینین** آیا نه آفریدیم مر این آدمی را
دو چشم **ولسانا** و زبان گویا **وشفتین** و دو لب بالای دندان
وهدیناه النجدین و نمودیم وی را دو راه راه نیکی و بدی
و قیل دو پستان مادر را یعنی خدای که قادر است بر آفریدن
آن چیزها قادرست بر هر چیزی که خواهد و همه چیزها داند پس حال
این کافر را داند و خرج کردن وی در دشمنی رسول علیه السلام

میداند و قادرست بر هلاک کردن او و زنده کردن و عذاب کردن
او و این کافر از عذاب آخرت غافل است و غم آن ندارد
و نمیداند که چه راه دشوار پیش دارد و استعداد آن نمیکند
حق تعالی از غفلت این خبر کرد **فلا اقتحم العقبة** پس هنوز این کافر
نگذشته است راه دشوار را که آن عقبهٔ قیامت است و قیل
پس او نگذاشت راه قیامت را که راه دشوارست و قیل پس او
نگذشته است برنج و سختی و بقول کعب الاحبار آن عقبه که در جهنمست
درکه دوزخست و بقول دیگر کوهی است در دوزخ و قیل صراط
و بقول امام کلبی آن عقبه پل صراط است که بر دوزخ نهاده
شده است از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر سه هزار ساله
راه بر آمدن هزار سال همواری و هزار سال فرود آمدن
و بر مومن حقیقی چنین باشد که از نماز دیگر تا آفتاب فرو رفتن
و بعضی همچون برق بگذرند و بعضی همچون اسپ تیز رو و بعضی
همچون باد روند و بعضی غیر آن و بعضی افتند در دوزخ
و نتوانند گذشتن و بقول بعضی مراد از عقبه اعمال صالحه

هزار ساله
راهست هزار ساله

بطریق استعاره و مخصوص کردن اعمال را تشبیه کرده است
بگذشتن عقبه پس معنی این تقدیر این باشد که نکرده است این
کافر عملهایی را که سبب باشد آن مر خلاصی ویرا از دوزخ و آن
صالح است که بیان کرد و گفت جل جلاله **وما ادریک ما العقبة**
تو چه دانی که چیست یا محمد سبب گذشتن از عقبه **فک رقبة** گشادن
کردن یا زندگی یعنی بنده را آزاد کردن است **او اطعام** یا دادن
دادن و خوردن است **فی یوم ذی مسغبة** در روزی که در وی
گرسنگی باشد **یتیما ذا مقربة** یتیم بی پدر را که با خویشی باشد
یعنی خویشاوندی باشد **او مسکینا ذا متربة** یا گدایی را که در
درویشی باشد یعنی گدایی که بر خاک افتاده باشد یعنی طعام دادن
از برای رضای حق تعالی باشد نه از برای ریا **ثم کان من الذین**
آمنوا پس باشد از آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی این آزاد
کننده و طعام دهنده از مومنان باشد نی از کافران
وتواصوا بالصبر و این مومنان یکدیگر را وصیت کننده
باشند بصبر در بلاها و طاعتها **وتواصوا بالمرحمة** و وصیت

کنند یکدیگر را بر رحم کردن بر خلق اولئک اصحاب المیمنة ایشانند
که یاران دست راست باشند یعنی نامه اعمال ایشان را قیامت بدست
راست دهند تا ایشان باشند که میمون و مبارک باشند شان یعنی
بهشتیان باشند نصیب درویش اینست که از برای این خصلتها
را بجد و جهد تمام بکنند یکی ایمانست دوم وصیت کردن بصبر
در طاعتها و در بلاها و سیوم رحم کردن بر همه مخلوقات
چهارم آزاد کردن بنده تمام یا مدد کردن در بهای او و پنجم
طعام دادن مستحقان را برای رضای حق سبحانه و تعالی نشان
نیکبختی کردن این کارها باشد والذین کفروا بآیاتنا هم
اصحاب المشأمة و آنکسانی که کفر ورزیده اند بآیتهای ما یعنی
بقرآن و پیغامبران و دلایل توحید ایشانند جاودان شومی
و بسبب بدیهای ایشان نامهای ایشان را بدست چپ دهند علیهم
نار موصدة بر ایشان باشد آتشی که همیشه در آن بسته باشند
القراه موصدة بلا همزة و بالهمزة بسم الله الرحمن الرحیم
والشمس بحرمت آفتاب وضحیها و بحرمت روشنایی آفتاب

والقمر اذا تلیها و بحرمت ماه چون برآید در شب از پس آفتاب
و این در نیمه اول ماه باشد بدانکه در نیمه اول ماه پس آفتاب باشد
و در نیمه آخر ماه در پیش آفتاب می باشد و این ظاهرست در نیمه اول
نور آینه ماه در طرف مغرب است و نقصانش در طرف مشرق
و در نیمه آخر بر عکس است و در شرح کشاف سید یعنی آورده است
که امام را گفت که ماه نور از آفتاب میگیرد و شیخ ابو منصور
ماتریدی نیز گفته است که احتمال دارد که چنین باشد یقال فلان
یتبع فلانا ای کذا ای حذو منه بدین تقدیر معنی چنین باشد که بحرمت
ماه چون نور گیرد از آفتاب و علماء علم نجوم برین اند والنهار
اذا جلیها و بحرمت روز چون که روشن کند و منور گرداند
دنیا را از تاریکی واللیل اذا یغشیها و بحرمت شب چون که بپوشد
آفتاب را و یا زمین را والسماء وما بنیها و بحرمت آسمان
و بنا کردن آسمان والارض وما طحیها و بحرمت زمین و گستردن
وی یعنی پهن کردن ونفس وما سویها و بحرمت تن آدمی
و راست کردن اعضای او فالهمها فجورها وتقویها پس بیان

کرد حق تعالی وی‌را راه تقوی و خداپرستی و دیگر راه گناه و
کافری و بدی‌را قد افلح من زکیها و بحرمت این چیزها که یاد
کرده شد که نیکبخت باشد کسی که نفس را پاک ساخت از کفر و گناه
و عمل کرد بآنچه فرموده شده بود و قیل نیکبخت شد کسی که حق
تعالی وی‌را پاک کرد از کفر و گناه وقد خاب من دسیها و بدبختی
که زیانکار شد و هلاک شد و نومید شد کسی که نفس خود را
پوشید بکفر و گناه و عمل نکرد بآنچه فرموده شده بود از نیکیها
و قیل هلاک شد کسی که حق تعالی وی‌را توفیق طاعت نداد و نفس او را
خوار و ذلیل کرد پس از آن کافران که نفس خود را بکفر و گناه
پوشیدند و حق تعالی ایشان‌را عذاب کرد خبر داد و گفت جل جلاله
کذبت ثمود بطغویها دروغگوی داشتند ثمودیان رسول
خدای‌را که صالح پیغمبر بود علیه السلام بسبب کفر و بیفرمانی اذ انبعث
اشقیها چون برخاست و شتافت بدبخت ثمودیان که قدار
بن سالف بود با مصدع بن دهر و شتر صالح را که معجزه او بود
کشتن فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیها پس گفت مر ایشان‌را

پیغامبر خدای تعالی که صالح بود دور باشید از شتر ماده خدای تعالی
که معجزه پیغمبر اوست از کشتن وی و از گرفتن نصیب آب وی یعنی
بخش وی‌را تمام بوی بدهید فکذبوه فعقروها پس دروغگوی
داشتند ثمودیان صالح را پس پی کردند اشتر را و کشتندش
فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها پس هلاک کرد حق تعالی ایشان‌را
بسبب گناه ایشان و برابر کرد همه را در هلاک کردن خرد و کلان‌را
بزمین برابر کردشان ولا یخاف عقبیها و نترسد خدای تعالی
از عاقبت ایشان یعنی هیچکس را بخدای تعالی اعتراض نرسد
که هرچه کند در ملک خود کند و قیل نترسد او از پایان کار ایشان
را القرة فلا یخاف الفاء و لا یخاف بالواو و این قصه گذشت در
سوره الحاقة بسم الله الرحمن الرحیم واللیل اذا یغشی بحرمت شب
چون که پوشد تاریکی وی عالم را والنهار اذا تجلی و بحرمت روز
چون که روشن بدانکه روز و شب دو دلیل‌اند بر کمال علم
گاهی کم میشود یکی و دیگری زیاده میشود و از پس یکدیگر در آیند
تا عالمیان بدانند که ایشان‌را خدای تعالی است و دانا و قدیم

وحکیم وکریم ورحیم که تاریکی تاریکی برد و در روشنایی بیارد
وبرعکس تا خلق را آسایش باشد وما خلق الذکر والانثی وبحرمت
خدای که بیافرید نر و ماده را وقیل بحرمت آفریدن نر و ماده
که آفریدن نر و ماده دلیل عظیم است از دلایل توحید و اسلام
نر و ماده را در درون شکم مادر هیچکس نتواند آفرید مگر خدای
عظیم قادر حکیم که وی را شریک و انباز نیست که اگر باشد با عیب و معیوب
و عاجز خدایرا نشاید ان سعیکم لشتی بدرستی که کوشش شما
هر آینه پراکنده است بعضی دنیا میطلبید بعضی آخرت بعضی بهشت و
وبعضی رضا و لقای مولی تعالی یعنی عمل مومن از برای بهشت است
وعمل کافران برای دوزخ وبعضی میگویند این آیه در حق
ابی بکر صدیق رضی الله عنه وابی سفیان ابن حرب نازل شده است
که بلال را خرید از خواجه کافر بهای گران و آزاد کردش و
احیان بود که ابو بکر بر در خانه این کافر میگذشت آواز بلال شنید
که شخصی احد احد میگفت این کافر را طلب کرد و گفت این کیست
احد احد میگوید گفت غلام منست که بمحمد ایمان آورده است

زآفتاب خوابانیدم و بر او خاره بر سینه اش نهاده ام و سنگ
بالای او نهاده ام تا ما بتید که از ایمان برگردد و او برنمیگردد
امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بهای گران داد او را خرید
و آزاد کرد و جماعت دیگر را نیز کافران عذاب میکردند از
برای اسلام آوردن ایشانرا نیز خرید و آزاد کرد و این
آیات در حق او نازل شد فاما من اعطی اما هرکه بداد مال
خود را از برای رضای حق سبحانه و تعالی و مومنانرا خلاص
واتقی وا از حق تعالی بترسد وصدق بالحسنی و راست
گوی داشت خدای تعالی را و رسول او را به نیکوترین حرفی
یعنی بهشت بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله فسنیسره للیسری
هر آینه آسان کنیم فنیسره ما آسان تر را الحسنی راه بهشت را
آسان کنیم بروی و توفیق طاعتش دهیم چنانک ابو بکر را
توفیق دادیم واما من بخل واما کسی که بخل کرد و مال خود را
نداد و در رضای خدای تعالی خرج نکرد واستغنی
و بی نیاز داشت خود را از حق تعالی و نیاز مندی نکرد

پس بر آنچه

وکذب بالحسنی و دروغ گوی داشت بهشت فسنیسره
آسان کنیم ویرا للعسری مر دشوار ویرا یعنی راه دوزخ
بنا بر وی آسان کنیم چنانکه این کافر را که بلال را عذاب میکرد
تا از اسلام برگردد وما یغنی عنه ماله اذا تردی و سود نداشت
ویرا مال وی چون هلاک شد و افتاد در دوزخ یا افتاد در گور
وقیل چه سود داشت ویرا مال وی ان علینا للهدی بدرستی
که هر آینه بر ماست بیان کردن راه راست تا بیان کنیم و هر که
خواهد ایمان آرد توفیق دهمش وان لنا للآخرة والاولی
بدرستی که ماراست این جهان و آن جهان هر که از ما آنچه طلبد
بدهیم چنانکه ابو بکر را دادیم هم دنیا دادمش و هم عقبی
پدرش و مادرش و پسرانش و دخترانش همه ایمان آوردند
و هیچکس را از اصحاب این دولت دست نداد فانذرتکم نارا
تلظی پس بیم کردیم و ترسانیدم شمارا از آتشی که زبانه
میزند یعنی بزرگست هر بار که زبانه میزند کافر را دویست ساله
راه براندازد و زنجیرها و غلها در گردن وی باشد و فرشتگان

عذاب کردها بر سرش میزنندش تا بر آتش افتد لا یصلیها الا
الاشقی الذی کذب وتولی در نیاید در آتش زبانه زننده
مگر آن کافر بدبخت که دروغ گوی داشته باشد خدای تعالی
را و روی گردانیده باشد و حق را قبول نکرده باشد الاشقی
یعنی الشقی باشد و مومن عاصی را حق تعالی بیامرزد یا در درگه
دیگر از دوزخ داد د عاصی را بمقدار گناهش بدارد و آخرش
بیرون آرد و مرجیه طایفه اند که میگویند با وجود ایمان گناه
بنده را زیان نمیدارد و میگویند مومن در دوزخ نیاید و
تمسک باین آیه میکنند و جواب این است و مراد ازین آتش
مخصوص است وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی
و هر آینه دور کرده شود ازین آتش را که یاد کردیم از آن
پرهیزکاری که میدهد مال خود را در کارهای خیر و پاک میدارد
مال خود را و تن خود را از حرام و گناه همچو ابو بکر رضی الله عنه
الاتقی یعنی التقی بود وما لاحد عنده من نعمة تجزی و نیست
مگر کسی از مومنان نزد این اتقی نعمتی که او را جزا باید داد یعنی

ابوبکر که بحقیقت کس از مومنان را خرید و آزاد کرد شان
از کافران که عذاب میکردند تا از ایمان برگردند از برای رضای
خدای تعالی بود نی از برای چیز دیگر الا ابتغاء وجه ربه الاعلی
یعنی نکرد ابوبکر این کارهای خیر را مگر از برای طلب کردن خشنودی
پروردگار خود را که برتر است از همه بقهر و استیلاء بمکان
ولسوف یرضی هر آینه خشنود شود ابوبکر در آمدن بهشت
از خدای تعالی و این سوره از فضل ابوبکر رضی الله عنه معلوم میشود
وای بر رافضی باد که ابوبکر و عمر و عثمان را دشمن میدارد شعر
رافضی را دوست دارم خارجی را بیشتر   رافضی برکنده چشم و
خارجی بریده سر   وای بر خارجی باد پادشاه مردان علی
را دشمن میدارد بدانک کارهای نیک و خصلتهای نیک در هر چهار یار
رسول بوده است و در بسیاری از مومنان بود است و
خواهد بود اللهم اجعلنا منهم بسم الله الرحمن الرحیم والضحی بحرمت
چاشتگاه و قیل بحرمت آن چاشتگاه که حق تعالی سخن گفت
بموسی علیه السلام واللیل اذا سجی و بحرمت شب چون آرام گیرد

خلق یعنی تاریکی شود و خلق در وی بیارامند و قیل بحرمت
شب معراج مصطفی علیه السلام ما ودعک ربک و ما قلی که
نمیگذاشت حق تعالی ترا و دشمن نمیگرفت ترا سبب نزول این
سوره آن بود که کافران مکه پیش جهودان خبر فرستادند
که وقت بیرون آمدن پیغامبر اخر زمان هست یا نی که در میان
ما کسی پیدا شده است نام او محمد و دعوی پیغامبری میکند
از سه خبر پرسید یکی از اصحاب کهف دوم از ذوالقرنین سوم
از روح وصفت او را بیان کردند جهودان گفتند آری وقت
بیرون آمدن پیغامبر آخر الزمان شده و آن شخصی که دعوی پیغمبری
میکند اگر یکی بیان نکند و این دو را بیان کند پیش ما فرستید
تا ما به بینیم که راستست یا دروغ رسول را علیه السلام کافران مکه از
سه خبر پرسیدند گفت فردا جواب گویم و انشاء الله نگفت جبرئیل
نوزده روز نیامد و بقول کلبی و بقول ضحاک چهل روز
نیامد و بقول دیگر بیست و پنج روز نیامد کافران گفتند خدای
محمد محمد را گذاشت و دشمن گرفت بعده خدای تعالی این سوره را

و دوستان و سوگند یاد کرد بایں چیز که محمد را او و فکدا شتیم و
دشمن بگرفتیم بدانکه هرچه گاه سوگند بغیر حق یاد کرده شود
نزدیک بعضی کلمه رب مقدر است یعنی بحرمت رب الضحی و بحرمت
رب اللیل و بعضی بزرگان گفته اند که احتیاج بتقدیر کردن
نیست از بهر آنک این سوگندست بصفات عظام حق تعالی یعنی
سوگندست بصفت آفریدن این مخلوقات عظام و این سوگند
پیش عشاق خوشتر است از هرچه باشد همچون سوگند محبوب
و معشوق پیش محب و عاشق که بگوید و بحرمت کوی و بحرمت
روی من عاشق داند لذت این بحث را هم روت خوش هم
موت خوش هم پیچ و زلف و هم قفا هم شیوه خوش هم موی
خوش هم لطف تو خوش هم جفا عاشق داند زبان عاشق
ای دوست تو نیستی چه دانی گو سال ساحری چه داند
زمزار نی و لش ترانی مسکین کسی که از حرارت عشق
نصیب نداد محروم از آتش تو جز بو لهب ندیدم وللآخرة
خیر لک من الاولی و هر آینه آن جهان برای محمد بهتر است ازین جهان

یعنی ما ترا دشمن نگرفتیم و فرو نگذاشتیم دران جهان و درین
جهان و آخرت ترا بهترست از دنیا که آنجا همه وصال و ارامی
و تجلی ذاتی خواهد بود و مقام محمود و اکرم مشهود و اعظم که
از رو برند اهل عالم آنجاست دید ترا ولسوف یعطیک ربک
فترضی مر آینه بدهد ترا خدای تعالی پس راضی شوی تو
از وی یعنی دران جهان حق تعالی ترا چندان عطا دهد که تو راضی
شوی و آن دیدار او باشد و شفاعت است و سیر فی الله
که غیر متناهی است محمد رسول الله در مقام محمدی در ذات صمدی
بهم ابدی سرچند سیر کند ان غیر متناهی فاما در مقام شهود مع
تفاوت و درجات معهودی وی راضی باشد رسول علیه السلام
تا یکی از امت من در دوزخ باشد من راضی نشوم این بزرگ اثر
رحمت باری تعالی است امید بسیارست از بیان نصیب عاشق
اینست که رضای محبوب جوید اگرچه طلب او را نهایت نباشد
اگر هر دو عالم بعاشق عرضه کنند التفات باین نکند رنگ
زآب سیر شد من شدم زهی زهی لایق این کار من مستمند و ربّی

جهان دهی   کوه کمینه تمام بحر کمینه جرعه ام
مرج نهنگم ای خدا بازم ایمن دهی   عبد الله ابن عباس
رضی الله عنهما از مصطفی علیه السلام روایت کرد که او گفت
سبب نزول این سوره این بود که مرا از خدای تعالی برسیدم
کاشکی نپرسیدمی گفتم یا رب ابراهیم را خلت دادی و موسی را
کلام بی واسطه شنوانیدی و سلیمان را ملک عظیم دادی مرا چه دادی
پس این سوره الم نشرح در بیان عطاها که حق تعالی داده بود بمصطفی
علیه السلام آمد الم یجدک یتیما فآوی آیا نیافت ترا خدای تعالی
بی پدر و بی مادر پس جای داد ترا در پیش عم تو ابو طالب رسول
علیه السلام مرده بود و او در شکم مادر بود و چون مادرش مرد
و او دو ساله بود و جدش عبد المطلب مرد و او هشت ساله بود
و قیل ترا در یتیم یافت پس در گوشها و دلها جای دادت
و بدوستی تو عالم را بیافرید ووجدک ضالا و یافت ترا که
نمیدانستی آنچه حالی میدانی یعنی تو پیغامبری نبودی و قرآن
وعرفان نبود ترا فهدی پس راه نمود ترا به پیغامبری و قرآن

وعرفان و قیل در خوردگی راه گم کرده بود و در کوه تهامی
مکه مانده بود ابو جهل ویرا گرفت و آورد و بعم او ابو طالب
دادش و قیل در سفر شام راه گم کرده بود وقتی که او کاروان
جدا شده و ابلیس مهار شتر ویرا گرفته بود و از راه دور
انداخته بود و جبرئیل علیه السلام ابلیس را به پر خود دزد
و بولایت حبشه انداختش و رسول علیه السلام بکاروان رسانید
و قیل معنی ضالا محبا باشد یعنی یافت ترا دوست خود
پس راه نمود و بمعرفت وصفات خود ووجدک عائلا و یافت
ترا فقیر فاغنی پس توانگر کرد ترا بمال خدیجه رضی الله عنهما
و نعمتهای او فاما الیتیم فلا تقهر اما یتیم را قهر مکن و مال ویرا
مگیر و خوار مدار یتیم را چون تو یتیم بودی میدانی که حال
یتیمان چه باشد و اما السائل فلا تنهر و اما خواهنده را پس
بانگ بر مزن و چیزی بده اگرچه اندک باشد یا بجواب خوش
بگو و از فقیر خود یاد کن و اما بنعمة ربک فحدث و اما به نیکیهای
خدای تعالی بر تست سخن گوی و خبر کن از آنها و شکر گوی وان

نیکیها که بر تو کرده است و آن پیغامبری و قرآنست و غیر آن واز بس
نعمتها که بتو داده ایم هیچکس را نداده ایم نصیب و در پیش اینست
که از حال خود یاد کند که فقیر بود غنی شد جاهل بود عارف شد
و یتیم بود یعنی کس نداشت که تربیت کندش در دبیر استاد
و شیخ را برگماشت بروی تا تربیت کردندش و وی را توفیق
داد فرمان بردار شیخ و استاد کرد و اگر اعتنا نکردی از سعادت
ابدی محروم بودی   خدمت اکسیر کن همواره تو خود میکش
ای دل از دلدار تو   عیب کم کن کو بنده الله را   متهم کم کن
بدزدی شاه را   پس ای یار این نعمتها را یاد کن   چند انکه نعمتهای تو
ای شکر نعمتهای تو . والله اعلم   عبدالله ابن عباس رضی الله
عنهما از مصطفی علیه السلام روایت کرد که او گفت سبب نزول
این سوره این بود که من از خدای پرسیدم کاشکی نپرسیدمی
گفتم یارب ابراهیم را خلت دادی و موسی را کلام بی واسطه
شنوانیدی و سلیمان را ملک عظیم دادی مرا چه دادی پس این
سوره الم نشرح در بیان عطاها که حق تعالی داده بود مصطفی علیه

السلام آمد بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک صدرک
آیا گشاده نکردیم مر ترا سینهٔ ترا یعنی پاک کردیم روشن دل ترا
بایمان و حکمت و پیغامبری و این قول امام مقاتل است و بقول
امام کلبی گشاده سینهٔ او چنان بود که چون رسول علیه السلام
سه ساله بود و در پیش دایهٔ خود حلیمه بود روزی بصحرا رفته بود
بودند یکان قبیله جبرئیل و میکائیل آمدند و رسول علیه السلام را
از میان ایشان گرفتند و بیک طرف بردند و سینهٔ او را بشکافتند
و دل او بیرون آوردند و در طشت زرین باب زمزم بشستند
و خون بستند از دل او گرفتند و بیرون انداختند و گفتند این
بخش دیو است و هیچ زحمتی از آن نرسید و دست بر شکم او
مالیدند همچنانک بود شد ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک
و نهادیم بار از تو یعنی دور کردیم از تو بار گران را که گران کرده
بود پشت ترا الانقاض گران کردن چنانک از بار گران پشت کسی دوتا
شود از غم نیز دوتا شود چنانک در عرف میگویند که بر دل من
از اندوه بار گران است که پشت من دوتا شده است و نیز کستی

چری گفته اند بعضی گفته اند این بارگران غم امت بود که دور کردند از او
و وعدهٔ شفاعت کردند و بعضی گویند جفای کافران بود و این
میگویند روا باشد که این بارگران در دنیا یافته بود چنانکه ابن فارض
میگوید وخری ما یعقوبه اهله وکل بلا ایوب بعض بلیت
و برداشتن این غم واندوه بآن باشد که مقصود دست دهد
و هجران بوصال مبدل شود چنانکه ابن فارض گوید سقیتی حمیا الحب
راحة مقلتی وکاسی محیا من الحسن جلت ورفعنا لک ذکرک و
برداشتیم و بلند کردیم مرترا در یاد کردن ترا هر جایی که حق تعالی را
یاد کنند در بانگ نماز و خطبا و در کلمهٔ توحید لا اله الا الله محمد رسول الله
و در دنیا و آخرت و شرف دادیم ترا که هیچکس را ندادیم گفتیم خیر امة
در حق تو و امت تو گفتیم سلام علی خاتم الانبیاء و سلام علی سید
الاصفیاء طفیل وجودش زمین و زمان هنوز زر دوش
تمکین و مکان محمد که عالم پر از نام اوست سجود ملایکه و اکرام
اوست محب مساکین و محبوب حق که از شرم رویش کند گل
عرق غلام تو شاهان روی زمین تو با بی نوایان امت رفیق

فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا هر آینه با دشواری آسانی است
و هر آینه با آن دشواری آسانی دیگر است چون این آیه آمد
رسول علیه السلام گفت بشارت مر شما را که یکی دشواری را
دو آسانی است هر کرا از مومنان دشواری پیش آید
و صبر کند و طاعت را نگذارد آن دشواری را با آسانی بدل
کند در دنیا بدادن نعمت و در آخرت بدادن جنت بعد از
قبض بسط باشد و بعد از فراق وصال بود نظم نومید مباش ای
که ترا یار براند گرت امروز براند نه که فردات بخواند
بامید وصالت بدهم جان وگرنه طاقت هجران که
دارد عربیه اذا اشتدت بک البلوی ففکر فی الم نشرح
فعسر بین یسرین اذا فکرته یفرح صحت و نعمت که بود به بیمار
و تنگی بوقت چون صبر کنی باز صحت و نعمت بیاید پس یکی
عسر را دو یسر باشد فاذا فرغت فانصب پس چون پرداختی
از نماز رنجه شوید یعنی بعد از نماز بنماز پیش آر و لقای حق
تعالی و دنیا و آخرت از حق تعالی طلب کن چون نماز بنده

فافرح

بگزارد و دعا کند عاجزا و را بروی باز زنند والی ربک فارغب
و پروردکار خود خواهانی نمای و تضرع و زاری کن و لقای اورا
طلب اورا طلب کن که مقصود از طاعت این است شعر بنده
دایم حاجت وا دار دوست حلعت عاشق همه دیدار اوست
عاشق عشق خدا انگاه مزد جبرئیل مومن انگاه دزد
و امام شمس العارفین محمد سجاوندی رحمه الله گفت که بنده
باید که مزد نطلبد مسئله مرعیه است که غلام از برای خواجه کار
کند مزد طلبد بی معنی باشد دولت و سعادت باشد و در
عبادتست شعر بندگی کن تا شوی عاشق اجل
بندگی کیمیست آید در عمل بنده ازادی طمع دارد ز جد
عاشق ازادی نخواهد تا ابد اللهم ارزقنا حبک و قربت
یا مقربا الیک بسم الله الرحمن الرحیم والتین والزیتون
و بحرمت انجیر و بحرمت زیتون که از وی روغن زیت
بیرون می آید و قیل مراد دو کوه است بشام که یکی را طور سینا
گویند و دیگر را طور زیتا گویند و درین دو کوه انجیر و زیتون

آن کوه
بسیار میشود وطور سینین و بحرمت کوه با برکت یعنی
که حق تعالی بموسی علیه السلام دران کوه سخن گفت وهذا البلد
الامین و بحرمت آن شهر راست واستوار وقیل فی نیم
یعنی مکه لقد خلقنا الانسان بدرستی که آفریدیم آدمی را فی
احسن تقویم در نیکوترین صورتی و راست ترین بالایی
التقویم راست گردانیدن مصدر است بجای اسم یعنی نیکو
ترین قامتی و بالایی که هیچ حیوانی را حق تعالی بدین صورت
نیافرید و هیچ چیز را این جمال نداد که آدمی را پس خبر کرد که
آدمی بدین صورت نماند و گفت جل جلاله ثم رددناه اسفل خوبی
السافلین پس باز گردانیدیم آدمی را فروترین فرودان یعنی
چون بی ایمان بمیرد و بعقوبت دوزخ برسانیم الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات مگر کسانی که ایمان آوردند و عملهای صالح
کردند ند دوزخ در نیاریم فلهم پس ایشانرا باشد اجر غیر ممنون
مزدی نبریده شده و کم شده یعنی مزد ایشانرا چنان دهیم
که هرگز پایان نرسد و در بهشت در آریم ایشانرا معنی این باشد که

که پس بازگردانیم آدمی را بفروترین حالتی یعنی به پیری رسانیم
او راتن او ضعیف شد و عقل او نقصان یافت و جمال او کم شد
الا الذین امنوا مگر آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند فلهم
پس ایشانرا باشد اجر غیر ممنون مزد بی پایان فعلی الاول الاستثنا
متصل و علی الثانی منقطع فما یکذبک بعد بالدین پس چه ترا باز داشت
ای کافر دروغ گوی میداری بقیامت و قیل یا کذب فما یجعلک
یا انسان کاذبا بالبعث لان کل مکذب کاذب بعد پس از بیان
حجج ساطعه و براهین قاطعه و احوال عجیبه که بر تو گذشت از اول
حال که تو نبودی پیدا شدی و آب منی بودی و علقه و مضغه و
طفل و جوان و پیر شدی بالدین بروز جزا و حساب یعنی بقیامت
و قیل که دروغ گوی میدارد ترا بقیامت ای محمد کلمه ما بمعنی من
باشد بعد پس ازین بیان و حجت و برهان الیس الله آیا نیست
خدای تعالی باحکم الحاکمین داورترین داوران یعنی داد دهنده
ترین داد دهندگان یعنی بر کافران و مومنان و بر همه چیزها حاکم بحکمت
انتقام از دشمنان بکشد و دوستانرا عزیز دارد در جهان

پس ای محمد هرچند ترا دشمنان بد گویند غم مخور که حاکم مطلق منم این
دشمنان سگانند و دوستان همچون ماه اند   بدر بر صدر فلک
شد چون روان   شیر را بگذارد از بانگ سگان   طاغیان
همچون سگان بر بدر تو   بانگ می آرند سوی صدر تو   این سگان
کر بند امر وانصتوا   از سفه وع وع کنان بر صدر تو
هر که بر بکو تو دارد دل گرو   گردنش را من زنم تو شاد رو
اللهم اجعلنا منهم و لدیک بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک
یعنی بخوان قرآنرا بنام پروردگار خود یعنی بسم الله الرحمن
الرحیم بگوی چون قرآن بخوانی بقول عباس و عایشه و مجاهد و
عطا و حسن بصری رضی الله عنهم اول سوره که آمد اقرا بود
و بقول امیر المومنین علی رضی الله عنه الحمد لله اول آمد و بقول
بعضی یا ایها المدثر اول آمد خدیجه رضی الله عنها میگوید اول چیزی که
رسول علیه السلام پیدا شد خوابهای راست بود هر چه شب
خواب دیدی در روز بوی رسیدی همچنانکه دیده بود
بعد از آن خلوت را دوست داشتی و گوشه گرفتی و بکوه

حرا رفتی و در غاری که آنجا بودی بود تنها تا روزی که آواز
شنود که یا محمد و هیچکس را ندید بار دیگر نیز شنود و هیچکس را ندید
بار سیوم باز شنود که یا محمد دید شخصی چون آفتاب درخشنده
بتحیتی اندر نشسته و تاجی از نور بر سر نهاده و حله سبز پوشیده
بر صورت آدمی مصطفی بترسید و خواست که خود را از کوه
اندازد آن شخص گفت ای محمد منم جبرئیل و تو پیغامبری آخر زمانی
مترس و او را در کنار گرفت و گفت اقرأ بخوان ای محمد
گفت من خواننده نیستم تا سه بار چنین کرد تا بار گفت اقرأ
باسم ربک الذی خلق رسول علیه السلام بخانه باز گشت و دل
او می لرزید گفت زملونی و دثرونی او را پوشیده اند تا
ترس از دل او رفت گفت ای خدیجه می ترسم که من دیوانه شوم
گفت هرگز تو بر ضعیفان رحم میکنی و مهمانرا نیک میداری
و خویشان خود را عزیز میداری و مردم را در کارها یاری
میکنی تو هرگز دیوانه نشوی پس خدیجه رسول را پیش ورقه
بن نوفل برد و او پسر عم خدیجه بود بدین عیسی در آمده بود

و خط عبری نوشتی گفت ای پسر عم از برادر زاده خود محمد بشنو که
چه میگوید رسول گفت آنچه دیده بود ورقه گفت این جبرئیل ناموس
اکبر است که تو دیده و او به پیغامبران میامدی محمد مبارک باد
ما عزیز شدیم که هرگز خوار نگردیم شادمان باش و این بار دیگر بر
و هرچه گوید یاد گیر و پیش من گوی باز رسول علیه السلام برفت
جبرئیل را دید نکر بخت گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق جبرئیل پای
خود را بر زمین زد چشمه آب روان پیدا شد طهارت ساختن
رسول بیاموخت و دو رکعت نماز نیز بیاموخت پیش ورقه آمد
و گفت آنچه شنوده بود ورقه گفت که ترا فرمود که کسی را
بایمان دعوت کن گفت بلی ورقه گفت اگر فرموده بودی من
ایمان می آوردم ای فرزند اگر من زنده بودمی در آن وقت
که ترا از شهر بیرون کنند من ترا نصرت بسیار کردمی بعد از آن
ورقه فوت شد رسول علیه السلام گفت من وی را بخواب دیدم
که جامهای سفید داشت و خوش و خرم یعنی بهشتی بود و این
تصدیق وی را قبول کرد والله اعلم خلق الانسان من علق آورند

همه آدمیان را از پارهٔ خون بسته یعنی آدم را از خاک آفرید و فرزندان
او را از خون بسته اقرأ و ربک الاکرم الذی علم بالقلم بخوان
ای محمد و حال آنکه خدای تو کریمست که کرم او را نهایت نیست آن
خدایی که بیاموزاند خط و کتابت مراد آدمیان را و علم خط علم بزرگیست
که دین و دنیا تعلق باو دارد که اگر علم خط نبودی کار فرزندان
آدم نظام نیافتی علم الانسان ما لم یعلم بیاموزانید جنس آدمی
را آنچه نمیدانست و قیل مراد از این انسان آدم است یعنی بیا
موزانید الله تعالی همه اسماء را و چیزهایی که نمیدانست و قیل مراد
محمد است علیه السلام که بی خط و کتاب علوم اولین و آخرین
را بیاموزانید بدانکه گفته اند نزول آخر این سوره از اول
او متاخرست بعد از آنجا که کلا ان الانسان لیطغی حقا که جنس
آدمی و قیل ابوجهل هر آینه در میگذرد در گناه کردن و بیفرمانی
کردن ان رآه که بیند خود را استغنا بی نیاز و توانگر ان الی
ربک الرجعی بدرستی که بازگشت همه بخدای تعالی است بی مال
و جاه و عاجز و فقیر شده و محتاج گشته یحیی بن معاذ گفته که

طغیان دو است طغیان مال و طغیان علم و طغیان علم آنست
که معتقد خود باشد و عجب آرد و طغیان مال آنست که
متکبر شود و از زهد و عبادت باز ماند ارأیت الذی ینهی عبدا
اذا صلی آیا دیدی تو ای محمد آنکس را که باز میداشت بنده را
چون نماز میگزارد و نمازگزار بنده محمد بود علیه السلام و باز
دارنده ابوجهل لعنة الله علیه این ملعون سوگند خورده بود
که اگر محمد را ببینم که نماز گزارد و خدای تعالی را سجده کند پای
بگردن او نهم و او را هلاک کنم مومنان غمناک شدند و رسول
را علیه السلام خبر کردند گفت هیچ نتواند کرد اگر نزدیک من آید
فرشتگان لخت لخت کنندش بعده روز دیگر محمد علیه السلام
نماز میگزارد آن ملعون قصد او کرد چون نزدیک او رسید
باز پس گریخت کافران گفتند ترا چه شد که بازگشتی گفت
میان من و محمد خندقی پر آتش پیدا شد و اژدهای بسیار قصد
من کردند اگر باز نمی گشتم میسوختم و اژدها مرا هلاک میکردند
پس این آیه آمد که ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی یعنی ای محمد

ویدی و دانستی که ترا چون نگاه داشتم از دشمن تو چون قصد تو
کرد چون دانستی خبر کن از آن حال و از دو مرتبه باز فرمود جل جلاله
أرأيت إن كان على الهدى أو أمر بالتقوى آیا دیدی و دانستی
ای محمد این دشمن تو که ترا از ایمان منع میکرد اگر باشد براه راست
و تقوی چه درجه باشد ویرا در بهشت و چه ثوابها باشد ویرا
چون دانستی از این خبر کن باز فرمود جل جلاله أرأيت إن
كذب وتولى آیا دیدی و دانستی این دشمن اگر دروغ گوی باشد
دارد ترا و روی از حق بگرداند و ایمان نمی آرد چه عذابی
ویرا در دنیا و عقبی چون دانستی از این حال خبر کن و غمناک مباش
باز فرمود جل جلاله ألم يعلم بأن الله يرى آیا ندانست این دشمن
ملعون تو که خدای تعالی می بیند و میداند حال او و جزای او خواهد
داد عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت چون رسول را
علیه السلام ابوجهل از نماز کردن باز میداشت رسول علیه السلام
او را ترسانید از عذاب حق تعالی و بانگ بروی زد آن ملعون
گفت مرا از خدای می ترسانی چندان لشکر در مکه بیارم از سوار

که همه پر شود و هیچکس را مجلس چون مجلس من بسیار نیست این آیه
آمد كلا لئن لم ينته لنسفعا حقا که اگر باز نگردد از این کار ابوجهل
بالناصية ناصية كاذبة بگیرم موی پیشانی او را بجوادی بر زمین
زنیم او را از موی پیشانی دروغ دارنده خاطئة خطاکننده
فليدع ناديه پس بخواند ابوجهل قوم خود را و لشکر خود را
سندع الزبانية بدرستی که بخوانیم ما زبانیه دوزخ را یعنی
فرشتگان عذاب را كلا نه چنانست که او میگوید لا تطعه
فرمان بر داری مکن او را واسجد و سجده کن واقترب و نزدیکی
جوی برحمت من بضدیث اعظ ادام معروف و نهی منکر این است
که در کارها استوار باشد و از دشمن نترسد تا حق تعالی معین
و ناصر باشد چنانکه مصطفی را علیه السلام بود مولانا جلال الدین
رومی فرماید شعر بدر بر صدر فلک باشد روان ..
شیر را کذارد از بانگ سگان .. طاغیان همچون سگان بر بدر تو
.. بانگ می آرند سوی صدر تو .. کارها دی این بود تو ما دبی
.. ما هم آخر زمان را شادیی .. هین روان کن ای امام المتقین

بی خیال

اندیشگان را با نقص   هرکه در فکر تو داره دل کرد   کرده ریشش را
من زغم تو شاد رو   ان جهرنج او به پیش هرحرم   تا چه باشد
ای مهین نجا هرم   اللهم اجعلنا من التابعین للنبی الامی محمد صلی الله علیه
وعلی آله واصحابه اجمعین   حضرت رسالت صلعم مرصحابه را خبر داد
که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای تعالی
جهاد میکرد واصحاب متعجب شده گفتند ما بدین عمر کوتاه همچنین
دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه وتعالی این آیة فرستاد
بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر بدرستی که
فرستادیم قرآنرا در شب اندازه کردن یعنی شبی که حق سبحانه
وتعالی در وی کرد آنچه دران سال خواهد بود جبرئیل قرآنرا
در شب قدر از لوح محفوظ یکبار آورد با بیت العزة که در
آسمان چهارمست بعد ازان در بیست سال وبقول بعضی در بیست
سه سال بحاجها بدنیا آورد بر رسول علیه السلام وما ادریک
ما لیلة القدر وتو چه دانی که چیست شب قدر لیلة القدر
خیر من الف شهر شب قدر بهترست از هزار ماه که درین هزار ماه

همه روز روزه دار باشد وهمه شب بیدار دارد ونماز گزارد
واین شب ماه رمضانست وهرسال باشد وبیشتر علما برین اند
که در دهه آخر باشد ودر طاقهای ماه باشد وهمه ماه احتمال
دارد که باشد در جفت وطاق وبعضی میگویند که در شب
بیست وهفتم است هرکه نماز شام ونماز خفتن بجماعت گزارد
از شب قدر نصیبی یافته باشد وحکمت در پنهان داشتن آن شب
که شبهای بسیار بیدار باشی تا به ثواب آن برسی هرکه خواهی
طاعت کرد وبدر   هرچه هر روز وان درهرشب قدر
تنزل الملائکة والروح فیها می آیند فرشتگان وجبرئیل
دران شب باذن ربهم بامر پروردگار خود از وقت فرو رفتن
آفتاب تا برآمدن صبح من کل امر از برای هرکاری نیک وبد تا
سال سلام هی یعنی همه آن شب قدر خیر باشد وسلامت
وشیطان دران شب هیچ کاری نتواند کرد وقیل سیار سلام
گویند فرشتگان بر مومن ومومنه که بیدار باشند فرشتگان
بروی گذر کنند وسلام بروی گویند حتی مطلع الفجر آن شب

وقولی
آنست که ملائکه فرود
ملکی عظیم که روح نام دارد
یا صنفی از فرشتگان که روح
گویند یا روح بنی آدم
یا حضرت عیسی علیه السلام
بموافقه ملکه در تفسیر حضرت
محمد پارسا قدس سره آورده
که روح مبارک رسول علیه السلام
فرود آید ودر مصابراو
که جبرئیل هم که با فرشتگان
ایشان نزا از منبار علا
آشنا بیست از ... و
آیند ونگاهدارند مومنان و
روند مومنان نزا مصافحه
وعلامت مصافحه جبرئیل علیه السلام
اقشعرار دانسکه ... برو
شرف این شبست که ملائکه و
زمین آیند وتنه مرد

سلام باشد تا طلوع شدن صبح روشن شدن روز قال النبی
علیه السلام من قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم
من ذنبه وما تاخر عایشه رضی الله عنها از رسول علیه السلام پرسید
که اگر من شب قدر را دریابم چه دعا کنم رسول علیه السلام گفت بگوی
اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی اللهم ارزقنا ثواب هذه اللیلة
توفنی مسلما والحقنی بالصالحین و [illegible] الغافلین آورده است
که چون شب قدر باشد الله تعالی جبرئیل را علیه السلام فرماید تا فرود
آید با فرشتگان بر زمین و علم سبزی باشد لوی آن علم را بر بام
کعبه نهند و فرشتگان بر زمین پراکنده شوند و سلام گویند بر هر که
بیدار باشد از مومنان ایستاده باشد یا نشسته در نماز باشد
یا در ذکر مومنان را دریابند و بر دعای ایشان آمین گویند تا صبح بدمد
جبرئیل علیه السلام ندا کند یا معشر الملائکة الرحیل الرحیل یعنی ای
فرشتگان آسمان باز گردید با آسمان فرشتگان گویند ای جبرئیل
حق سبحانه وتعالی چه کرد با مومنان محمد علیه السلام جبرئیل گوید که
حق سبحانه وتعالی نظر رحمت بر ایشان نظر کرد و گناهان ایشان عفو کرد

و بیامرزید مگر چهار طایفه را مومن خمر خوار را یعنی شراب خوار را
و عاق را یعنی پدر و مادر آزار را و قاطع رحم را یعنی کسی را
که با خویشان و نزدیکان خود نه پیوندد و حق خویش را بجای نیارد
و مشاحن را یعنی کینه دار را که سخن بگوید میان مسلمانان این چهار
طایفه را نیامرزد دیگر همه را آمرزد ای مسلمانان ازین چهار چیز
توبه کنید تا از فضیلت شب قدر دور نمانید در تفسیر ابو سعید
خیفی آورده است که هر که شب قدر از نماز نافله دو رکعت نماز
بگزارد در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله هفت بار بخواند و
چون سلام دهد هفتاد بار استغفر الله گوید از جای نخیزد تا
بر وی و مادر وی و پدر وی رحمت کرده شود و حق سبحانه
وتعالی فرماید فرشتگان را تا نیکی بسیار در دیوان عمل وی
نویسند تا سال دیگر و فرماید تا در بهشت از برای این بنده
مومن درختان نشانند و کوشکها بنا کنند والله تعالی اعلم
ببین باید که تو در ماه رمضان این دو رکعت نماز را بعد از دو شبی
بگزاری تا باشد که باین ثواب مشرف شوی بعد از تراویح هر

دو رکعت نماز باید گزارد و با میان شب قدر و در هر رکعتی فاتحه یکبار
و قل هو الله احد سه بار خواند باشد که قرآن را دو بار ختم کرده
باشد ثواب قل هو الله برابر ثلث قرآنست اللهم ارزقنا بفضلک
برحمتک یا ارحم الراحمین بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه اهل کتاب یعنی
جهودان و ترسایان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از
آمدن رسول علیه السلام اتفاق کرده بودند که چون پیغمبر آخر الزمان
بیرون آید ما بوی ایمان آریم و همه یک دین شویم چون رسول
علیه السلام بیامد از قول خود برگشتند بعضی ایمان آوردند و
بعضی نی حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله
لم یکن الذین کفروا نبودند آنانکه کافر شدند بر دین اسلام
من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی از اهل توریت که آن جهودان
باشند و ترسایان که اهل انجیلند والمشرکین و بت پرستان
و انباز گویندگان مر خدای تعالی منفکین جدا شوندگان یعنی
همه اتفاق داشتند بر پیغامبر آخر الزمان که محمد علیه السلام حق است
حتی تأتیهم البینة تا غایتی اتفاق بودشان که آمد بایشان گواه

راست پیدا رسول من الله و آن محمد رسول الله علیه السلام
و معجزات او بسیار آورد یکی از معجزات او آن بود که او امی
بود و خط خواندن نداشت با وجود این قرآنرا آورد که
فصحا و بلغای عالم عاجز شدند از آوردن یک سوره مثل او
حق سبحانه و تعالی ازین خبر کرد و گفت یتلوا میخواند
این رسول علیه السلام بر ایشان صحفا کراسها یعنی کاغذها
نوشته مطهرة پاکیزه کرده شده از باطل و لهو و لغو یعنی
قرآنرا که در مصاحف نوشته بود میخواند بی آنکه حرف را
و خط را شناسد فیها کتب قیمة در آن کاغذها نوشته شده آیت
دروی قرآن یعنی حکمتها نوشته شده بود باز بیان کرد
حق تعالی جل جلاله که اختلاف بعد از آمدن رسول علیه السلام بود
از برای حسد و هوای نفس خود پس گفت جل جلاله و ما تفرق
الذین اوتوا الکتاب و پراکنده نشدند آنانکه داده شده
اند کتاب را یعنی جهودان و ترسایان که در دین خود متفرق
متفرق نشده اند و برگشتند از حق بودن دین محمد و

صحفا مطهرة
صحفها و پاکیزه از کذب
و بهتان یعنی قرآن
صحف گفت برای
تعظیم
یا آنکه و جمیع اند
جمیع صحف است

و آمدن محمد علیه السلام الا من بعد ما جاءتهم البینة مگر از
پس آمدن حجت پیدا در دین حق ایشان و درین آیة توبیخ
و سرزنش مر جهودان را و ترسایان را که ایمان نیاوردند با وجود
آنکه ایشان اهل کتاب بودند وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له
الدین حنفاء و فرموده نشدند این اهل کتاب در توریت و انجیل
مگر بدین که بندگی کنند مر الله تعالی را و ابراهیم بگروند و باز
گشتگان از کفر بمحمد رسول الله علیه السلام ویقیموا الصلوة و بپای
دارند نماز را ویؤتوا الزکوة و بدهند زکوة مال را وذلك
دین القیمة و این دین ملت راستیست و در قرآن نیز این نوع
فرموده شده اند پس معلوم شد که ایمان نیاوردن ایشان
از جهت سروری کردن در میان کافران و حسد بردن بر پیغامبر
و متابعت نفس کردن بود و نصیب تو این است که حق را قبول کنی
و حسد نبری با اهل حق و انکار ایشان نکنی چون فعل بد ترا نیکو نماید
پس حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله ان الذین
کفروا بدرستی که آنانکه بگرویده اند من اهل الکتاب از جهودان

و ترسایان والمشرکین و از بت پرستان فی نار جهنم در آتش
دوزخند خالدین فیها جاوید باشندگان در دوزخ نبود
ابد منها اولئك هم شر البریة ایشانند بدترین آفریدگان از خوکان
و خرسان و گاوان و خران و از همه آفریدگان بدترند چون
حال دشمنان بیان کرد حق سبحانه و تعالی بیان کرد حال دوستان
و گفت ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البریة
بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و گرویدند و کارهای نیکو
کردند ایشان اند بهترین خلقان این آیة دلیل است بدین که
مومنان صالح را عزت بسیارست نزد حق تعالی شعر بود برتر
از عرش و کرسی جلال ساکنان مقعد صدق صفا خلق
اطفال ندیر مست حدا بیت بالغ خرد دیده از هوا
مسئله این است که پیغامبران آدمیان افضل اند از رسل ملائکه
و رسل ملائکه افضل اند از عامهٔ آدمیان و مومنان صالح
افضل اند از عامهٔ ملایکه برین دلیل آیت است جزاؤهم
عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار و جزاء ایشان

نزد پروردگار ایشان بهشتهاء دایمی است که میرود در زیر درختان
بهشتی جویها از آب روان و شیر و عسل و شراب بهشتی و این جویها
بروی بهشت میرود بی مغاک بخلاف جوی دنیا خالدین فیها ابدا
جاوید باشندگان در بهشتیان همیشه رضی الله عنهم خشنود
باشد حق سبحانه و تعالی ازین مومنان ورضوا عنه واین مومنان
نیز خشنود باشند از الله تعالی ذلک لمن خشی ربه این همه کسی را
باشد که از خدای بترسد و از گناه باز ایستد شیخ ذوالنون مصری
گفت رحمه الله رضای بنده از خدای تعالی آن باشد که راضی باشد
بهرچه برسد بوی از حکم و درین آیه دلیلست که ترس خدای تعالی
بهترین همه عبادتهاست بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض
زلزالها چون جنبانیده شود زمین را جنبانیدن یعنی سخت
جنبانیده شود که بر روی زمین هیچ عمارتی و کوهی نماند و بالا
و پستیها همه برابر و هموار شود و صورت زمین را بدل کند
وقیل این زلزله دو بار باشد یکی در آن وقت که خلق را هلاک
کنند و یکی در آن وقت که خلق را زنده کنند و قیل این زلزله در اول

باشد و بس وقیل در دوم باشد و بس اختیار کشاف آنست
واخرجت الارض اثقالها و بیرون آورد زمین بارهای
خود را یعنی آنچه در زمین باشد از مردگان و گنجها همه را
بیرون افگند تا بر روی زمین افتد وقال الانسان ما لها
و گوید آدمی یعنی کافر منکر قیامت چه بوده است این زمین
را که همچنین سخت می جنبد فاما مومن معتقد میگوید هذا ما وعد
الرحمن وصدق المرسلون یعنی آن قیامتست که وعده کرده
بود خدای تعالی آمدن وی را و راست گفتند پیغامبران
و در کشاف چنین آورده است که گفته شد و قیل جنس انسان
مرادست یومئذ در آن وقت که این چنین شود تحدث
اخبارها سخن گوید و خبر دهد زمین از آگاهیهای خود و یومئذ
بدل من اذا والعامل فیهما تحدث والمفعول الاول لتحدث
محذوف ای تحدث الارض الخلق اخبارها یعنی در آن روز
زمین خلق را خبر کند از هرچه در وی کرده باشند از
نیکی و بدی بان ربک اوحی لها سخن گوید بسبب آنکه خدای

قیامت

تعالی تو فرماید زمین را تا خبر کند که فلان کس بر من نماز گزارد
و روزه داشت و کارهای نیک کرد و فلان کس بر من خون ناحق
کرد و زنا کرد و بدیها کرد و همه اعضا گواهی دهند بر کردهای
او و زمین نیز گواهی دهد بفرمان خدای تعالی این را منکر مباش
که از عرش تا بفرش همه فرمان پذیرند اگر عقل تو بان نرسد و پی
نبرد و مولانا جلال الدین رومی ازین خبر میدهد شعر نسبتی
گر هست مخفی از خرد ** نیست مجنون خرد کی پی برد ** باد را
گر چشم بینش او نداد ** فرق چون میکرد اندر قوم عاد
** آتش نمرود را اگر چشم نیست ** با خلیلش چون تجشم کردنیست
** گر نبودی نیل را آن نور دید ** از چه سبطی را ز قبطی میگزید
** گر نه کوه و سنگ با دیدار شد ** پس چرا داود را او یار شد
** این زمین را گر نبودی جسم و جان ** از چه قارون را فرو خورد آنچنان
** گر نبودی چشم دل حنانه را **
چون بدیدی هجران فرزانه را ** در قیامت این زمین از
نیک و بد ** که زما دیده گواهی میدهد ** تا بدانستی حکیم است [illegible]

مصلح امراض و درمان ناپدید یومئذ یصدر الناس اشتاتا
لیروا اعمالهم در آن روز باز گردند مردمان از جایگاه پراگندگان
تا نموده شوند جزا کردهای خود را این آیه را دو معنی گفته اند
اول آنکه مردمان پس از جایگاه باز گردند بهشتیان به بهشت
با رویهای تابان و خوشحال و دوزخیان باز گردند بدوزخ
سیاه رویان با غلها و زنجیرها تا جزای کردارهای خود را نموده
شوند دوم آنکه باز گردند از گورها تا جای حساب و نموده شوند
جزای کردهای خود را فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس هر که
کند اندازه مور خردی یا اندازه که در روزنه خانه در میان
شعاع آفتاب دیده شود از نیکی جزای او را ببیند ومن یعمل مثقال
ذرة شرا یره و هر که کند اندازه ذره از بدی جزای او را
ببیند بعضی گفته اند که اگر کافر اندازه ذره نیکی کند جزای آنرا
در دنیا ببیند بر تن خود و فرزندان خود و مال خود چون بمیرد
وی را هیچ نیکی نباشد و مومن اگر اندازه ذره از بدی کرده
باشد جزای آنرا عقوبت آن را در دنیا بوی برسد در تن و

رنجی و بلایی و بیماریی یا در مال و فرزندان وی نقصان شود
چون بمیرد و برو هیچ گناه نباشد تا بقیامت عذاب نکنندش
نصیب مومن این است که دایما نیکی کند و اگر بدی کند توبه کند
و باستغفار عذر آن بخواهد اللهم اجعلنا من الصالحين بسم الله الرحمن
الرحيم والعاديات بحرمت اسپان دونده ضبحا که دم
میزنند دم زدنی یا در حالت دم زدن ایشان دم زدنی
فالموريات قدحا پس بحرمت اسپانی که میدوند بر سنگ و
آتش برون می آید از سنگ بسمهای شان چون بر زمین سنگ
ریزه دوند در دشت شب فالمغيرات صبحا پس بحرمت اسپانی
که غارت کنند در وقت صبح بر کافران را فاثرن به نقعا
پس انگیزند بسمهای خود گرد را در زمین که میدوند فوسطن
به جمعا پس در میان جمع دشمن شوند در آن جای دویدن یعنی
حمله کنند در خیک خود را در زمین در میان لشکر دشمن اندازند
ان الانسان بدرستی که آدمی و قیل کافر لربه لكنود پروردگار
خود را ناسپاس است یعنی شکر ناگوینده است نعمت حق تعالی را

و قیل بخیل است و قیل کنود کسی است که نیکیهای حق تعالی
را فراموش کند و مصیبتها را یاد کند و قیل کنود کسی است
که تنها بخورد و بنده خود را گرسنه دارد و عطاهای خود را
باز دارد و انه على ذلك لشهيد بدرستی که آدمی بر آنچه
گواه است بر این که وی کنود است وانه لحب الخير لشديد
بدرستی که این آدمی از بهر دوستی مال سخت است یعنی بخیل آن
مال بسیار جمع میکند و زکوة مال نمیدهد و از صحبت اهل الله
گریزانست و مقصود وی جز دنیا نیست و سر گردو دوستی
نیکی [illegible] با دو [illegible] تعالی نصیب تو اول است که عدو دوستان
حق تعالی [illegible] بی کنی و از برای جاه و مال دشمنی میکنی
تا از آن [illegible] یشان محروم نمانی شعر همچون جیدان
دشمن یاران شدم ٭ لاجرم وامانده و ویران شدم
٭ میکنم از غایت جهل و عمی ٭ قصد آزار دختر بران خود
٭ با سلیمان خو کنی ای خفاش رو ٭ تا که در ظلمات نمانی تا ابد
٭ هر چه بود از نقد اندر باختیم ٭ نقد خود در معصیت در باختیم

کور مرغانیم مر در چشم شاه ۞ کان سلیمان را دمی نشناختیم
ان سلیمان پیش جمله حاضر است ۞ لیک غیرت چشم بندد ساحرا
افلا یعلم ایا پس نداند این آدمی اذا بعثر ما فی القبور چون
زیر و زبر کرده شوند آنچه در گورهاست یعنی چون که زنده
کرده شوند در روز قیامت روح را و استخوانها را که پوسیده
باشد جمع کرده شود و درین آیة دلالت است برین که حشر اجساد حق است
وحصل ما فی الصدور و جدا کرده و گرد کرده شود آنچه در سینهاست
یعنی در دلهاست از کفر و ایمان و نفاق پیدا کرده شود و
جزای آن داده شود ان ربهم بهم یومئذ لخبیر بدرستی که
پروردگار ایشان در آن روز آگاه باشد و بداند کردارهای
ایشان و بدهد جزای ایشان را با ایشان [illegible] بخوانند یوم القیامة
بسم الله الرحمن الرحیم القارعة ما القارعة روز قیامت
کوبنده است دلهای مردمان را بترس و اندوه هیبت
این کوبنده یعنی خبر بزرگ است وما ادریک ما القارعة وچه
دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که چیست این کوبنده یوم یکون

الناس کالفراش المبثوث کوبنده است گردن کشان را
و منکران را و کافران را در روزی که باشد مردمان در آن روز
همچو پروانه پراکنده و ضعیف و بی حرز و درمانده و قیل همچون
ملخ پیاده انبوه بعضی ببعضی درآمیخته و ضعیف وتکون الجبال
کالعهن المنفوش و باشد کوهها همچون پشم رنگین از هم پاره
کرده یعنی کوهها بدین بزرگی و مردمان با بر قوت و مال
و عزت از هیبت قیامت همچنین ضعیف میشوند بیان حال مؤمن
کرد و گفت جل جلاله فاما من ثقلت موازینه پس هر که گران شود
[illegible] کشیده شدهای وی [illegible] جمع موزون باشد یا ترازوهای وی
جمع میزان باشد فهو فی عیشة راضیة پس وی در زندگانی
پسندیده باشد یعنی در بهشت و اما من خفت موازینه و
اما هر که سبک آید بر کشیدهای وی یا ترازوهای وی فامه هاویة
پس مادری یعنی جای باشش وی دوزخ باشد الهوی فرود
افتادن از بالا و ما ادریک ما هیه و چه دانی تو ای محمد که
هیبت این دوزخ بیان کرد و گفت نار حامیة آتشی است

سوزان نخود باشد من ذلکها بسم الله الرحمن الرحیم الهیکم التکاثر
مشغول کرد شما را فخر کردن بسیاری مال و فرزند و جمع کردن
آن مشغول کرد شما را از طاعتهای حق تعالی حتی زرتم المقابر
تا مردید و بگورستان رسیدید این آیه در حق جهودان فرود
آمد نصیب مومن اینست که بسیار بدنیا مشغول نشود و استعداد
آخرت و مردن کند و بتوبه و استغفار روی آورد کلا سوف
تعلمون حقا که زود باشد که بدانید که در چه غلط بودید در وقت
مردن بدانید ثم کلا سوف تعلمون پس حقا که زود باشد که
بدانید در گور عذاب گور در حشر بدانید که در چه کار بودید
بودید از برای آخرت هیچ نداری از برای اغل و کهدان چند
غم خوری که از برای گور روز قیامت از ده بخش آن یکی غم
آخرت نخوری الهی ما را از خواب غفلت بیدار کردان و از مستی
شهوت هشیار کردان باز فرمود کلا لو تعلمون علم الیقین حقا که
اگر بدانید دانستن یقین که شما را چه حالها خواهد بود پیش از
مردن مشغول بآخرت شوید و غم دنیا بسیار نخورید و بوا

٢ غفلت

او معذر است باز فرمود لترون الجحیم هر آینه بو بینید دوزخ را
هر اینه هر اینه باز تاکید کرد و گفت جل جلاله ثم لترونها عین الیقین
پس ببینید دوزخ را هر اینه هر اینه و گفت دیدن بچشم اینجا
علم الیقین داری فردای قیامت عین الیقین شود سود ندارد
چون طاعت کرده نباشی ثم لتسألن یومئذ عن النعیم پس هر اینه
پرسیده شود هر اینه هر اینه در آن روز از نعمت که خدای تعالی
در دنیا داده بود چه کردید آنها و بکجا خرج کردید و از کجا
حاصل کردید و شکر گفتید یا نی مصراع ای شکر نعمتهای تو چندانکه
نعمتهای تو الهی ما را از خواب غفلت و از اسراف کردن
نعمت و از عذاب قیامت نگاه داری آمین بسم الله الرحمن الرحیم
والعصر بحرمت نماز دیگر و قیل بحرمت شب و روز و قیل بحرمت
نماز دیگر ان الانسان لفی خسر هر آینه آدمیان بر آینه در زیان
کاری اند الا الذین آمنوا مگر آنکسانی که گرویدند و عملوا الصالحات و
کارهای نیک کردند و تواصوا بالحق و یکدیگر را بکارهای
نیک وصیت کردند و فرمودند یعنی خود کار نیک کردند و دیگران را

وصیت کردند و فرمود وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ. و یکدیگر را بصبر فرمو[دند]

در بلاها و طاعتها نصیب تو این است که خود را از زبان ایذا

در امان داری و عملهای نیکو کنی و دیگران را بران داری و امر [معروف]

و نهی منکر بکنی تا سود عقبی حاصل بکنی و بهترین عملهای نیک

دوستی از برای خدای تعالی کردن است بجای آدمی هو[ای]

با وجود کمال پیغامبری دوستان حق را میطلبید اد کلیم حق

بیاموز ای حکیم پس چه میگوید شنا قال قلیم با چنین

جاه و چنین پیغامبری طالب خضرم ز خود بینی بری میروم

تا مجمع البحرین من تا شوم مصحوب سلطان زمن سال و مه

رفتیم سفر از عشق ماه بیخبر از راه و چران آله این بهانا

بر زمین ما تو مبین ذاکما بر دل مرده عاشق لعنت بسم الله

الرحمن الرحیم وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ وای هر بدگوی و غیبت کننده را

در پیش وی لُمَزَةٍ و هر بدگوی و غیبت کننده را در پس و بقول دیگر

ویل وادیست در دوزخ پر کرده از ریم و زرداب دوزخیان

بر تسند ازان و این وادی جای بدگویان باشد و غیبت کنندگان

خود را وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا و انباز نمی آرم بخدای خود هیچکس را

و هیچ چیز را القراة قل و قال قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا

بگو ای محمد من نتوانم که شما را ضرر رسانم و کفر و گمراهی و هم نا

راه راست و هم شما را در دست من هیچ چیز نیست جز پیغام

رسانیدن هر که قبول کند از عذاب خدای تعالی خلاص یابد و

هر که قبول نکند بعذاب مبتلا شود و انضر کرند رسانیدن قُلْ إِنِّي

لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ بگو ای محمد هر گز نرهاند مرا از عذاب

۱۶۴ خدای تعالی هیچکس وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا و هر گز نیابم

بجز خدای تعالی پناه گاهی که بوی گریزم و نرهاند مرا از عذاب

خدای تعالی هیچکس إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ مگر رسانیدن

شریعت بخلق و پیغام کردن پیغامها خدای تعالی این دو چیز

مرا پناه باشد و سبب رهانیدن از عذاب و سبب عذر من

در دنیا و عقبی بدین تقدیر بلاغا بدل باشد از ملتحدا و رسالاته

عطف باشد بر بلاغا و روا باشد که استثنا باشد از لا املک

لکم ضرا و باقی قرآن معترض باشد لکن الاول اولی و نجط مال ان

ان یکون الا بمعنی غیر و یکون صفة ملتحدا لنصب اہل حق امنیت که از
رسانیدن حق تقصیر کنند و مدد و عونت خود را رسانیدن شرایع
و بیان احکام شرایع بد اند ما را بتجربه معلوم شده است که هر چند
که احکام شرع بظالمان و مبتدعان کرده باشد با علام ایشان را
نیک مینماید و دوست میشوند بتایید الله تعالی الا حاوة رسانیدن
الملتحد اپناه و کاه و الالتجاء پناه کردن و من یعص الله و رسوله
هر که گناه کار شود و بیفرمان شود خدای تعالی ما و رسول ورا
فان له نار جهنم پس بدرستی که باشد وی را آتش دوزخ خالدین
فیها ابدا جاویدان باشند در آتش دوزخ همیشه هر که خدای تعالی
و رسول وی را کافر شود و ایمان نیارد و همیشه در دوزخ باشد نعوذ
بالله منها مراد از عصیان اینجا کفر است و من شرطیة و لذا جزم
بحذف الیاء فان له جزاؤه و وحد الضمیر فی له نظرا الی اللفظ
من و جمع خالدین نظرا الی معناه و هو حال مقدرة ای ثبت لهم
نار جهنم مقدرین الخلود فیها علی انفسهم حتی اذا راوا ما یوعدون
ای مهلهم ای مهلنا الله تعالی مهلت داده است این کافران تا چون

ببینند آنچه بیم داده می شود شان یعنی قهر حق تعالی ببینند
بر ایشان در دیهی عقبی فسیعلمون من اضعف ناصرا و اقل عددا
پس بدرستی که بدانید بازود باشد که بدانید که کیست بد
یاری کننده وی کیست کمتر از شما لشکر وی و آنجنان بود که کافران
گفتند که ای محمد کار بزرگ پیش گرفته و همه عالم ترا دشمنند و ترا
یاری کننده نیست و لشکری نداری ما بر تو می ترسیم از
دعوی پیغامبری که باز گردد تا ترا نصرت دهیم حق تعالی در رد
خنک بدر با ایشان نمود و در آخرت شان نیز نماید که عدد بسیاری
و یاری گران کراست الضعف پست شدن یعلمون الا استفهام
بعده ناصرا و کذا عددا من نسبة الجملة ای من اضعف چون کافران
گفتند که این کی خواهد بود که عذاب بیاید این آیت آمد که
قل ان ادری بگوی ای محمد که من نمیدانم اقریب ما توعدون
که نزدیکست آنچه وعده کرده میشوید و بیم داده می شوید
از عذاب حق تعالی ام یجعل له ربی امدا یا کی پیدا کرده است
الله تعالی مر این عذاب را وقت معینی یعنی من نمیدانم

١٨٧

که تا من خبر کرده نشوم که این عذاب دور است یا نزدیک است
عَالِمُ الْغَيْبِ ای هو عالم الغیب یعنی الله تعالی غیب میداند فَلَا
يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا پس دانا نکرداند بر غیب خود هیچکس را
إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ مگر کسی را که پسندیده از پیغامبران
که او را بغیب خود دانا کرداند بوحی یا بالهام یا بمشاهده اسباب
بالجواب صاحب کشاف گفته است که درین آیت ابطال کرامت است
مر اولیا را از جهت آنکه انسانی را که کرامت را نسبت کرده میشود
رسول است ایشان اگرچه پسندیده باشند فاما رسول نیستند
وعبارته هذا ابطال الکرامة لان الذین یضاف الیهم وان کانوا
اولیاء فلیسوا رسولا الی آخره بدانکه معتزله کرامت اولیا را
منکرند واین سخن ازیشان بوده است امام فخر الدین رازی
ویرا میگوید مذهب سنت وجماعت انست که میگویند
کرامت اولیا حق است چنانکه در کلام علم مذکور است واین آیت
دلالت بر ابطال کرامت نمیکند بر تقدیر تسلیم اگر دلالت کند بر
نوع بر غیبت دلالت کند بدانکه انکار اطلاع بر غیبت غیر رسول مصطفی

١٨٨

دوه
را انکار نص قرآنست قال الله تعالی واوحینا الی ام موسی الی قوله انا رادوه
الیک وجاعلوه من المرسلین مادر موسی رسول مصطلح نبود واز
وقت ولادت او تا بوقت نبوت مدت مدید بوده است ونیز
انکار است مر بسیار چیزها را که از اصحاب ومشایخ کبار مروی است
وما نیز بسیار چیزها مشاهده کردیم از اولیا پس این آیه را تاویل
باشد والله تعالی اعلم این فقیر بر چیزی بخاطر می آید وآن آنست که
بطریق منع بگوییم من معتزله را که چرا نمی شاید که مراد از غیب لوح محفوظ
باشد چنانکه در سوره نون والقلم گفته است صاحب کشاف فی
قوله تعالی ام عندهم الغیب ای اللوح ودر سوره والنجم ام عندهم
علم الغیب ای اللوح یا معنی غیب وحی باشد بطریق معهود این معنی
مناسبت درین محل اجرا شاید که از سوره معنی لغوی مراد باشد
چنانکه معتزله میگویند ما درین آیت که ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا
قالوا المراد بالرسول العقل ما علم فی الاصول ورویای صالحه از نبوت
است قال النبی علیه السلام ابقی من النبوة الا الرویای الصالحة وقال
النبی علیه السلام اتقوا من فراسة المومن فانه ینظر بنور الله وقیل الفراسة

من غض بصره عن المحارم وامسک نفسه عن الشهوات وعمر وقته بدوام
المراقبة وتعود اکل الحلال لم تخط فراست بنور الله تعالی وقال النبی
علیه السلام الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزء من النبوة
وسمی الرؤیا اطلاع الغیب هر که اولیا را بشناسد داند که انجه
اهل سنت گفته است حقست اگر محب ایشان باشد وصحبت ایشان
دریافته باشد و دل مرده وی بانفاس شریفه زنده باشد انکار
ایشان نکند بیت پس که اسرافیل وقت اند اولیا مرده را
زایشان حیاتست و نما جانهاء مرده اندر گور تن بر جهد
ز آواز شان اندر کفن وَاِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی یَسلُکُ
درسی آرد مِن بَینِ یَدَیهِ وَمِن خَلفِهِ رَصَدًا از پیش ان پیغامبر
و از پس او نگاهبانان را یعنی فرشتگان را نراهی فرستد تا نگاه دارند
ان بنده فرستاده شده را به پیغامبری تا ابلیس علیه اللعنه و دیوان
او را گم راه نکرد اند چون حق تعالی وحی فرستاد کرد ان پیغامبر را
فرشتگان نگاه داشتندی چون ابلیس خود را بصورت فرشته
ساختی و آمدی ان فرشتگان ان پیغامبر را خبر کردندی که ان ابلیس است

که جی اید و اولیاء الله بر محفوظ ان عنایت حق تعالی باشند
زانجا که جمال ماه جانانه ماست * عالم همه در پناه جانانه ماست
بیت * ما را چه از انک عالمی خصم شوند * چشم ودل ما سپاه جانانه ماست
* و اولیا را الله که علماء بابد اند ایشان نصیب تمام دارند از دولت
نبی که متبوع ایشانست قال النبی علیه السلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
صفت اولیا را نهایت نیست بیت برتر اند از عرش و کرسی
خلال * ساکنان مقعد صدق و صفا * اللهم اجعلنا منهم وارزقنا
متابعتهم ومحبتهم لِیَعلَمَ تا بداند که خدای تعالی در حال جنانک
میدانست در ماضی میداند در استقبال ای فعل ذلک للعلیم بها
اَن قَد اَبلَغُوا این را که رسانیدند پیغامبران رِسالاتِ رَبِّهِم پیغا
خدای تعالی را و تقصیر نکردند و قیل تا بیان کند خدای تعالی را
تا بداند که رسانیدند فرشتگان پیغامهاء حق تعالی وَاَحاطَ بِما
لَدَیهِم و فرا رسیده است علم خدای تعالی بانچه نزد ایشانست
که بتبلیغ رسالات کردند بی تغیر و تبدیل و بی تقصیر وَاَحصی کُلَّ شَیءٍ
عَدَدًا و دانسته است الله تعالی شمار همه چیزها را و قطرهاء بارانرا

و ریگ بیابانها و کف دریاها و احوال نبیند کان نصیب مؤمن است
که با ادب باشد از مخالفت حضرت او با حذر باشد بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها المزمل ای مرد جامه بخود پیچیده و قبیل آراسته بلباس پیغامبری
قم اللیل برخیز در شب و شب را بیدار دار و نماز گزار و قرآن خوان
و ذکر بگو الا قلیلا مگر اندکی از شب که این اندکی از شب نصفه نیمه شب
باشد او انقص منه یا کم کن از نیمه شب قلیلا اندکی تا ثلث شب او زد علیه
یا زیاده کن بر نیمه شب تا مقدار چهارم و اینها در اختیار داد تا از این
که بیدار باشد نصف را که سه دانگ باشد یا کمتر از نصف که دو دانگ
باشد یا زیاده بر وی که چهار دانگ سبب نزول این سوره این بود که
چون وحی آمد ترسید رسول علیه السلام که دیوانه نشود و گفت زملونی
در جامه بخود پیچید مرا جبرئیل آمد گفت یا ایها المزمل در اصل متزمل بوده است
تا را بزا بدل کرده شد و ادغام کرده مزمل شد بدو تشدید الا اللیل ظرف قم
نصفه بدل منه چون این آیت آمد رسول علیه السلام با یاران بیدار می بودند
در شب و نماز میگزاردند و چون دشوار بود و ندانستند نیم شب
و دو دانگ شب و چهار دانگ شب همه شب را بیدار بودندی از ترس

آنکه تقصیر نشود در فرمان تا پای مبارک ایشان ورم کرد و رنگهای روی
و [illegible]ل گذشت حق تعالی این حکم را از ایشان برداشت و پنج وقت
نماز فریضه شد و در حدیث آمده است که نماز خفتن و نماز بامداد را
بجماعت بگزارد ثواب کسی که همه شب را نماز گزارده یک سال
سهو بود و بقول دیگر تا ده سال و بر رسول علیه السلام تا آخر عمر بیکی
قول نماز سنت بود و بقول دیگر فرض نفل نزدیک اهل سلوک نبوداند بودن
دوازده رکعت در شب نماز گزاردن مستحبست از آن نیم شب تا بامدادی
هر شب و در نماز فضایل بسیارست چنانکه در احادیث آمده است که
خدای تعالی همه را توفیق دهد ورتل القرآن ترتیلا آهسته خوان
قرآن را یعنی باداء حروف نگاه داشت و فوق الترتیل آهسته
و گشاده خواندن و در حدیث آمده است که قرآن خوان را روز
قیامت گفته شود که در بهشت در آیند و قرآن میخوان باهستگی چندانکه
میرو چنانک در دنیا میخواندی که آخرین درجه تو بازپسین آیتی
باشد بر خواند عبدالله ابن مسعود گفت باهستگی بخوانید و زود مخوانید
چنانک شعر را بخوانید بایستید در موضع عجایب وی و دلها را حرکت

وتهدید یعنی بوعده و وعید و دلها را متحرک سازید و مقصد
شما نباشد که زود سوره را تمام کنید این فقیر میگوید که چون
بلدهٔ فاخرهٔ بخارا درآمدم و از شهر همراه آمده بوده در منزل
فتح آباد مقابل قبر شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله علیه حجره
بود در آن بودم شبی بخاطرم آمد که کدام علم از علمها بیشتر مشغول
شوم حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که در مصحف
قرآن میخواندند آهسته در خواب بخاطرم آمد که آهسته چرا میخوانند
باز هم بخاطر بگذشت که رتل القرآن ترتیلا در حق ایشانست باین
اشارة بقراءة تفسیر قاضی بیضاوی قیام نموده آمد و بود این
در سنه اثنین و سبعمایه و سبب این رویای صالحه را امتثال
بتفسیر قرآن فواید بسیار حاصل آمد و معنی قرآن ببرکت اشارة مصطفی
ضبط شد و هم درین اوقات حضرت شیخ عالم یعنی شیخ سیف را
رحمه الله علیه در خواب دیدم و مرا گفت بگو لا اله الا الله وحده لا شریک
له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر الحمد لله رب العالمین
إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا بدرستی که می اندازیم ما بتو گفتار

گرانمایه یعنی وحی میفرستیم بر تو کتابی بزرگ عزیز با کتابی که
در وی حکمتهای بزرگ و گرانست بر کافران و منافقان بالیقین
که در وی معانی و دقایق بسیار است و سبک و بی معنی نیست
یعنی شب بیدار باش و در کار باش در خواندن قرآن و در سایر
فرمان و حکم ما هشیار باش که ما ترا بکار بزرگ رسانیدیم
و به پیغامبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم و این در
اول نبوت بود نصیب مرید صالح اینست که شب بیداری
شعار خود سازد و بتلاوة قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد
تا شایسته بار گران ولایت و ارشاد گردد و بار درین بارگاه
بمقدار بار است و از حضرت عزیزان نقلست که میگفتند
که هرگاه که سه دل جمع آید کار بنده برآید دل شب و دل قرآن
که سورهٔ یس است و دل مومن إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ
بدرستی که برخاستن در شب از خواب هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا
سخت ترست بر نماز کننده از جهت ایستادن الوطی گفت
پای بر زمین نهادن یعنی ایستادن در شب و نماز کردن

بعد از خواب سخت تر است از نماز گزاردن در روز و اگر وطأ خوانی معنی این باشد که نماز در شب مناسب و موافق تر است یعنی [دل] با گوش و زبان موافق تر است در نماز شب از نماز روز و اقوم قیلا و راست تر است از جهت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز شب بحضور دل نزدیکتر است و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر پیدا شود و قیل ناشئة اللیل ساعتها و شب و قیل شب خیزنده پس شب فعلی الاول الناشئة مصدر کالعافیة و علی الثانی اسم فاعل من نشأة السحابة ظهرت و در این آیت اشارت بفضیلت نماز شب است چنانکه در حدیث آمده است که علیکم بقیام اللیل فانه دأب الصالحین قبلکم و قربة الی ربکم و مکفرة للسیئات و منهات عن الاثم و احادیث بسیار است در فضیلت شب بیداری ان لک فی النهار سبحا طویلا و بدرستی که ترا ای محمد در روز آمد شدن و در آمدن است و مشغول و تصرف در کارها است بسیار چون تعلیم شرایع و احکام و استعداد جهاد و غیر آن پس در شب بیدار باش و بخوان قرآن و راز گو بحضرت رحمان چون روز فرصت بیشتر نداری

در شب عبادت کن پنهان و در این اشارت که محل باز نماز شب است عذر تقصیر روز شب باید خواست بیت گر مداری روز توبه وا مانی شب بیا ای یار شب یار منم که از اصحابه رحمهم الله تعالی سبحه انه قال النبی صلعم ینزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلة الی سماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الآخر ثم یقول من یدعونی فاستجیب له من یسألنی فاعطیه من یستغفرنی فاغفر له حتی ینفجر الفجر قال النبی صلعم ان فی اللیل ساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله خیرا من الدنیا و الآخرة الا اعطاه ایاه و ذلک فی کل لیلة من المصابیح شیخ حضرت جنید را در خواب دیده شد رحمة الله علیه پرسیده شد که حال چیست جواب گفتند طاحت العبادات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکعات رکعناها فی جوف اللیل یعنی فایده نکرد ما را آن عبارات و تصنیفات در تصوف مگر فایده کرد ما را چند رکعت نماز که در شب گزاردیم و قیل بدرستی که ترا در روز قیلوله است پس روز را چنین بگیر تا شب بیدار توانی باشید فعلی هذا السبح النوم و علی الاول السبح السیر اسراعا و الاقبال و الادبار فی الامور رکعات

هذه السباحة شاذ فتن فی الماء لان فیها اضطرابا و اقبالا و ادبارا
یکی ذاکر کبیرا گفته هرگز در سفر و حضر قیلوله را نمانده ام تا شب
بیدار توانم بود و قیلوله نیم روز در خواب رفتن است در خبر
آمده است که حضرت رسول علیه السلام همه کارها خود کردی از
این گفته شد که ترا در روز کار بسیار است ونقلست که روزی
رسول علیه السلام در خانه آمد عایشه رضی الله عنها نان می پخت
گفت یا عایشه یادی میدهم ترا پاره خمیر گرفت و نان ساخت
و در تنور انداخت همه نانها پخته و آن نان نمی پخت و عایشه گفت
یا رسول الله همه نانها پخت و این نان نمی پزد گفت یا عایشه دست
من بوی رسیده است آتش بروی کار نمیکند امید میداریم
که هر چند گناه کاریم دوستی مصطفی داریم که ما را حق تعالی
آتش دوزخ نگاه دارد همه و گرچه این فقیر میگوید که حضرت خلیفه
خواجه ما خواجه علاء الدین عطار مکتوبی نوشته فرستاده بود و
نام ایشان نوشته آن کاغذ در میان آتش افتاد بسوخت و نام
ایشان نسوخت واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را

وتبتل الیه تبتیلا و بیزار خلق بسوی وی بریدن بزرگ
یعنی جز دوستی وی در دل هیچ دوستی مدار بیت زغیرت
خانه دل را زغیرت کرده ام خالی * که غیرت را نمیشاید در آن
خلوت سرا رفتن * تا در تن نی بهر چه داری آتش * هرگز نشود
حقیقت وقت تو خوش * و این معنی را اهل سلوک نفی ما سوی الله
گویند چه این معنی بکثرت ذکر حاصل آید و بعنایت ازلیه و خدمت
شیخ کامل مکمل سببی عنایت حق و احسان حق کرملک باشد بسیار
ورق و یک نظر مبارک شیخ که محبوب حق و مجذوب مطلق باشد
چندان تصفیه و تجلیه ظاهر و باطن حاصل آید که بانواع عبا
دات ظاهره حاصل نیاید * اینک به تبریزم و بدان زیکنظر شمس الدین
* طعنه زنند بر دمه بنجر کنند برچله * حضرت مخدومی خواجه ما گفتند
ما فضلا نیم ما را بفضل خود قبول کرده است و این بیت را میگفت
بیت آنرا که درپذیرد معبود لا لعله * و بیراه حاجت آید تسبیح
جهاد و چله * اللهم ارزقنا من جذبات نا یلیق بکرمک وقیل تبتیلا
مکانی تبتیلا لا نا بمعنی تبتل نفسک تبتلا رب المشرق والمغرب

هو رب المشرق و المغرب و نیست اگر بد کار جای آفتاب برآمدن جای
آفتاب فرو نشستن لا إله إلا هو نیست خدائی جز او فاتخذه وکیلا
پس بگیر او را کارساز خود یعنی کارها خود را همه بوی گذار القراءة
برفع الباء و جر مبتدا و محذوف و بکسره بدلا من ربک فی قوله تعالی
واذکر اسم ربک و کیل باید که تو او را دانا باشد تا کار بدو گذارند و این
در حقیقت جز حضرت عزت را جلت قدرته نیست جل جلاله بدانک در اول
سوره تا اینجا اشارت بمقامات سلوکست اول خلوت و در شب بعده
اشتغال بقراءت قرآن و ذکر رحمن جلت قدرته را بعده نفی ماسوی بعده
توکل بخالق زمین و آسمان باز اشارت شد بمقام اعلی که آن صبر است
در بلا و جفا را اعدا و بریدن از ایشان اگرچه باشند خویشان لیس کما
گفت جل جلاله واصبر علی ما یقولون و صبر کن ای محمد بر آنکه میگویند
کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون و تو دوست مائی و ما ترا
نگاه میداریم چو همه مارا وکیل گرفته و کار بما گذاشته غم مخور گو چه
همه عالم گر تو خصم شوند بیت زانجا که جمال و جاه جانانه ماست
عالم همه در پناه جانانه ماست ما را چه ازان که عالمی خصم شوند

پیش و پس سپاه جانانه ماست واهجرهم هجرا جمیلا و ببر از ایشان
بریدنی نیکو یعنی تعرض در جواب ایشان مکن و این آیت را به آیة
السیف که اقتلوا المشرکین منسوخست نصیب درویش اینست که از
منکرات تحمل کند و بار ملامت بکشد تا عافیت یابد رباعی در عشق تو صد
بار ملامت بکشم ورزبشکنم این عهد غرامت بکشم روزی
این فقیر را دردی نایافت پیدا شده بود و قبضی بود که درین راه
هیچ قبضی نرسیده و در رفتن پیش شیخ ده تکاسلی می بود و
در مسجد بدرس مشغول بودم شخصی از در درآمد و کاغذ بمن داد
در وی این بود حدی و جهدی در من پیدا شد حضرت خواجه ما
میفرمودند که مدت پنجاه ماه در بیابان بخارا متحیر می بودم
و قبض عظیم داشتیم در شهر بخارا درآمدم گفتم این درد ما کشاید
و در پیش مخلوقی روم خدمت حاکم بخارا کنم بر در مسجد که دیدم
این بیت نوشته بود بیت ای دوست بیا که ما ترائیم بیگانه
مشو که آشنائیم ورباید از من صبا در بغداد روی در بیابان نهادم
و قبضی عظیم پیدا شد تا پنج شبانه روز سبحان من تجلی مره



191

لاجابة بالقبض والانفصال ومرة بالبسط والوصال هم درد
خویش هم موت خویش هم پیچ زلف و هم قفا هم شیوه خویش
هم میوه خوشی هم زلفتو خوشی هم جفا وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ ای
مع المکذبین و بگذار مرا ای محمد با کافران که ترا دروغ میدارند أُولِي
النَّعْمَةِ که با آسایش و با نعمتها اند یعنی توانگراند و متکبراند این آیت
از برای تسلی مصطفی آمد علیه السلام والمکذبین یحتمل ان یکون مفعولا
به و یحتمل ان یکون مفعولا معه وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا و مهلت داد ایشانرا
اندکی یعنی تا وقت مردن ایشان و آن اندک بود و این در حق
کافران قریش بود که از جنگ بدر کشته شدند النعمة بالفتح التنعم و بالکسر المال
والعطاء و بالضم المسرة پس بیان کرد عذاب ایشانرا در قیامت چگونه
خواهد بود و گفت جل جلاله إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا و بدرستی که نزد ماست
در قیامت از برای کافران آن بندها و غلهای گران وَجَحِيمًا و
آتش سوزان وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی بگلوگیر که این خار زقوم است
و ضریع و غسلین وَعَذَابًا أَلِيمًا و شکنجه دردناک و آن آتش دوزخ است
نعوذ بالله منها و در حدیث است خوردن دوزخیان خوردنی بخورند

192

در گلوی ایشان سخت شود و نماند صد سال بیرون آید و
فرو نرود چون رسول علیه السلام این آیت بخواند بیهوش
شد و امام حسن بصری رضی الله عنه روزه دار بود چون نماز
شام طعام پیش آوردند این آیت پیش دل آمد تا سه شبانه
روز طعام نخورد چون شب چهارم شد باز همین آیت پیش
خاطر وی آمد گفت بر گیرید و بر گرفتند و فرزندان وی
رفتند و شیخ ثابت شاگرد را خبر کردند و غیر وی را تا آمدند
و بسیار الحاح کردند تا یک شربت آب خورد الانکال بندها و
قیل گلوگیر ده قیل غلها گران والانکال جامعة الغصة گرفتن
طعام در گلو يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ بدرستی که این
کافران نزد ما بندها و غلها در روزی که بجنبد زمین و کوهها
از برای سختی آن روز که قیامت وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا
و باشد در آن روز کوهها همچو ریگ روان فرو ریخته المهیل فرو
ریخته یوم ظرف الماء فی الدنیا معنی ای ثبت ذلک العذاب
لکفار یوم ترجف الایة إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ

بدرستی که ما فرستادیم بسوی شما ای مکیان بر اهل پیغامبر (نزدیک)
یعنی محمد رسول الله را صلی الله علیه وسلم گواه بر شما در روز قیامت
كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا چنانکه فرستادیم بسوی فرعون
رسولی را یعنی موسی را علیه السلام فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ
پس بیفرمان شد و سرکش آن رسول را فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا
پس گرفتیم ما فرعون را گرفتنی سخت الوبیلا گران ناگوار نده
یعنی غرق کردیم فرعون را با لشکر در آب دریا و پیغامبر خود را
یاری دادیم پس ای اهل مکه اگر شما ایمان نیارید شما را نیز عذاب
کنیم در دنیا و آخرت نصیب تو اینست که پیروی کنی پیغامبر خود را
و تمام بد عهتها را بگذاری و اگر نکنی بعذاب مبتلا شوی نعوذ بالله
منها فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه پرهیزید از عذاب قیامت و
یکی حصاری شوید إِن كَفَرْتُمْ اگر کافر شوید و ایمان نیارید
يَوْمًا روز زیرا که یعنی در روزی که يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا بکرد
اند کودکانرا سفید سران جمع الشیب جمع الاشیب یوما
مفعول لابه تتقون و لیس بظرف لکفرتم ای ان ختم علی الکفر فی (الدنیا)

فکیف تتقون سے فی یوم القیامة من العذاب یعنی غمها بسیار
و اندوه بیشمار باشد در قیامت تا غایتی که کودکان از ترس
آن پیران شوند و این بر حقیقت باشد یا بر سبیل مجاز یعنی
پیر گردانیدن کنایت باشد از بسیار غم و اندوه و پیر دو کفته
شده است در حدیث است که فرمان شود مر آدم را که دو (رحی)
با از بهشتی جدا کن از فرزندان خود گوید الهی از نیمه ایشان چند
بدوزخ فرستم فرمان آید که از هزار یکی به بهشت فرست و
باقی را بدوزخ آن وقت از هیبت این سخن و از ترس دوزخ
همه طفلان پیر گردند و مردم همچو مستان بیخبر شوند صحابه
گفتند حال ما چه باشد رسول گفت امید میدارم که یکی از شما و
هزار از یاجوج و ماجوج و امید میدارم که نیمه بهشتیان شما
باشید صحابه شاد شدند و تکبیر و ثنا و حمد گفتند مر حق تعالی را
رسول گفت علیه السلام شما چون یک تار موی سفید باشید در
فراخ شاخ سیاه و باقی کافران باشند و در کشاف آورده است
که شبخی در شب بخواب رفت جوان و سیاه موی خود از (خواب)

برخاست پیر و سفید موی از وی پرسیدند که چه بود گفت قیامت را
در خواب دیدم و بترسیدم از عذاب او و از ترس او پیر شدم
و بقول بعضی این بچگان که پیر شوند حرام زادگان باشند و بقول
دیگر فرزندان کافران باشند باز صفت قیامت فرمود السماء منفطر به
آسمان شکافته شوند بآن روز یعنی از هیبت قیامت آسمان شکافته
شود با وجودی چنان بزرگی آن فرزندان آدم با وجودی این
ضعیفی دانی که حال تو چگونه باشد كان وعده مفعولا هست
وعده آن روز یا وعده الله تعالی بآمدن این روز کرده شده
یعنی البته خواهد بود و بیشک ان هذه تذکرة بدرستی که این
آیتها که درین سوره است پند و وعظ و نصیحت است مر خلق را
فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا پس هر که خواهد بگیرد بخدای
تعالی خود راهی یعنی ایمان آرد و علم و عمل صالح حاصل کنند
چون صحابه این آیتها با ترس را شنیدند در بندگی بسیار کوشش
کردند تا رنجور شدند حضرت خداوند تع بر ایشان رحم کرده و سبک
کردگار را بر ایشان را و گفت جل جلاله ان ربک یعلم انک تقوم

ادنی من

ادنی من ثلثی الیل ونصفه وثلثه وطائفة من الذین معک
بدرستی که بی خدای تعالی ای محمد میداند که تو بر خیزی نماز گزاردن
در شب در کمتر از چهار دانگ شب و در نیمه شب و در دو دانگ شب
و بر می خیزند با تو جماعتی از مومنان که با تو می باشند و امام
عاصم و حمزه و کسائی و ابن کثیر نصفه وثلثه بنصبه خوانده اند
عطفا علی ادنی وهو منصوب تقدیرا ظرفا فلیقوم و باقی بجزم
خوانده اند نصفه وثلثه وعطفا علی ثلثی الیل والله یقدر
الیل والنهار و خدای تعالی اندازه میکند شب را و روز را علم
ان لن تحصوه دانست و شما ندانید و نتوانید بیدار داشتن
۱۹۶ شب را فتاب علیکم باز گردانید شما را باسانی یعنی برداشت
رنج را از شما یعنی فرض بودن قیام شب را و دور کرد از شما چون
آیة قم الیل آمد رسول و یاران بیدار بودن چندانکه پایهای
ایشان ورم کرد و رویهای ایشان متغیر شد حق تعالی از
ایشان برداشت فرض بودن قیام لیل را و فرمود فاقرؤا
ما تیسر من القرآن پس بخوانید آنچه آسان باشد بر شما از قرآن

در نماز شب و بقول دیگر در همه نمازها بعده بیان کرد حکمت را
در منسوخ کردن فرضیت نماز شب را و گفت جل جلاله عَلِمَ
أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ خدای تعالی دانست بدرستی که باشند
از شما بیماران ان مخففه از مثقله است و اسم وی ضمیر شان
محذوف است وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ و دیگران باشند
از شما که میروند در زمین يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ میجویند از زیادتی
نعمت خدای تعالی یعنی بازرگانی میروند و سود میطلبند تا مصلحت
زندگانی خود بکنند پس ایشان در سفر نماز شب نتوانند گزارد
تا از برای این معنی فرض بودن نماز شب را منسوخ کردیم
ضرب فی الارض رفت در زمین وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
و دیگران باشند که میروند در زمین از برای جنگ با کافران اگر
شب نماز فرض سازیم بر ایشان دشوار شود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ
پس بخوانید آنچه آسان شود بر شما از قرآن در نماز شب مفسران
گفته اند که این در اول اسلام بود پس منسوخ شد به پنج وقت نماز
درین آیه دلیلست که کسب حلال از بازرگانی بمنزله جهاد است چون هر دو را

حق تعالی جمع کرد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپا دارید نماز را یعنی
بگزارید نماز را و دایم ترک مکنید وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة
مال را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا و وام دهید حق تعالی را وام
دادن نیکو یعنی صدقه دهید با خلاص گفت صدقه را تا بنده
حریص شود بدادن صدقه و امیدوار باشد بحصول ثواب از
حضرت خداوند و باب عجب حالی که همه عالم ملک او و ملک اوست جل جلاله
و از برای فقیران خود وام طلب میکند تا بر نصیب مومن اینست
که گدایان را بانگ بر نزنند و با ایشان بد نه شاید که آن گدا اولیای
خاص الله باشد برتر از کرسی و عرش اسرار او
شیا الله شیا الله کار او انبیا هر یک از این فن چیز بند
خلق مفلس که یه ایشان میکنند اقرضوا الله اقرضوا الله می زنند
بازگونه الفرا الله می زنند وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ
و هرچه پیش میفرستید از برای تنها خود از نیکی و طاعت
تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ بیابید آنرا نزد خدای تعالی یعنی در بهشت
ثواب آنرا بشما برساند هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا این بیش

فرستادن نیکی بهتر است شما را از بخیلی کردن و مال را از برای
میراث خواران گذاشتن و بزرگتر است از روی مزد یعنی مالی که
صدقه کنی تو بهتر و ثواب آن بزرگتر است از آن مالی که بگذاری
کسی را بدهد و ده هفتصد و دو بار هفتصد که چهارده صد باشد
هو ضمیر الفصل خیرا مفعول ثان لتجدوه الاول لها و کذلک اعظم و اجرا
تمیزا و استغفروا الله آمرزش خواهید از خدای تعالی ان الله غفور
رحیم بدرستی که خدای تعالی نیک آمرزنده گناهانست و نیک
بخشاینده بدکرداران است نصیب بنده اینست که نومید نباشد
هرچند که گناه دارد بیت کرم بین و لطف خداوندگار
گنه بنده کردست و او شرمسار که گفت غفورم گناهت را
بیامرزم ورحیمم که رحمت را نثار تو کنم بیت ندارم هیچ کوته
توشهٔ راه بجز لا تقنطوا من رحمة الله اللهم لا تجعلنا
من المحرومین من رحمتک بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر
ای مرد جامه بر خود پیچیده قم فانذر و پس بپا خیز و بترسان خلق را
از عذاب خدای تعالی الاصل متدثر و بر قول بعضی مفسران این اول

199

و این سوره در حق کافری فرود آمد که رسول را علیه السلام
و مومنانرا غیبت کردی و در پس ایشان بدگفتی و در روی
ایشان نصیب تو اینست که زبان خود را از بدگفتن مسلمانان
نگاه داری و خدای تعالی را حاضر و ناظر بینی و همچون کسی مکنی
الذی جمع مالا و عدده آنکه گرد کرد مال را و شمار کردش
و آماده کردش از برای حوادث روزگار و زکوة نداد یحسب
ان ماله اخلده گمان می برد که مال وی جاوید گرداند وی را
در دنیا کلا نه چنانست که او گمان می برد بلکه وی بمیرد و مال
وی را از عذاب قیامت هیچ سود ندارد لینبذن هر آینه انداخته
شود این غیبت کننده فی الحطمة و ما ادراک ما الحطمة در دوزخ
و تو چه دانی ای محمد که چیست حطمه این حطمه درکه ایست در دوزخ
که هرچه را در وی بیندازی بسوزد و بشکندش نار الله الموقدة
التی این حطمه آتش خدای تعالی است که افروخته شد بغضب و
آن آتشی تطلع علی الافئدة بر شود و برسد بر دلها انها
علیهم موصدة بدرستی که آتش دوزخ برین دوزخیان در بسته

باشد همیشه که هرگز از دوزخ خلاص نیابند نعوذ بالله من ذلک
فی عمد ممدده ای انهم کائنون فی عمد ممدده یعنی باشند این دو
زخیان بر دارهای بزرگ کشیده شده از آتش دوزخ
و باشند در گردن ایشان زنجیرها این قول عبدالله بن عباس است
رضی الله عنهما و قول دیگر درهای دوزخیان را از پس بربندند
بستونهای آتش و استوار کنند تا ایشان نومید شوند از بیرون
آمدن نصیب تو این است که از بدگفتن مسلمانان و هجو کردن
و غیبت کردن توبه کنی و از گرد کردن مال و زکوة مال
نادادن توبه کنی و زبان را بتلاوت قرآن و ذکر و استغفار
و شکر مشغول داری تا باشد که ازین عذاب دوزخ خلاصی یابی
ان شاء الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الم تر آیا ندیدی تو
ای محمد کیف فعل ربک باصحاب الفیل چگونه کرد خدای تعالی
بیاران پیل یعنی دانستی که چگونه هلاک کرد آن لشکر را که
با ایشان پیل بود و بقول امام مقاتل یک پیل بود با ایشان
و بقول امام ضحاک هشت پیل بزرگ را نام محمود بود از برای

آن اصحاب پیل گفته شد و اضافت به پیلی کرده بود و هلاک کردن
این لشکر دران سال که رسول علیه السلام از مادر آمد و قیل پیشتر بود
به بیست سال و قیل بیست و سه سال و قیل چهل سال الم یجعل
کیدهم فی تضلیل آیا نکرد مکر ایشان را یعنی مکر ایشان را
باطل و ناچیز کرده مکر ایشان آن بود که خانه کعبه را خراب کنند
حق تعالی ایشان را خراب کرد وارسل علیهم طیرا و فرستاد
بر ایشان خدای تعالی مرغانی را ابابیل گله گله و قیل گلهای
سر ایشان همچون سر مرغ بود و کف ایشان همچون سگ بود و قیل سیاه
و قیل سفید بودند و قیل سبز بودند ترمیهم بحجارة من سجیل
می انداختند آن مرغان بران لشکر سنگها پخته شده بآتش
و قیل من سجیل یعنی از آسمان و ل فجعلهم کعصف مأکول پس
گردانید حق تعالی آن لشکر را همچون برگ کشت خورده شده
یعنی ناچیز کردشان همچون برگ کشت که ستوران آنرا بخورند
و بچرند و در زیر پای ایشان ریزه و ناچیز شوند مولانا جلال
الدین رومی در مثنوی میفرماید شعر همچو آن اصحاب فیل

اندر حبش کعبه کردند حق آتش زدش قصد کعبه
ساختند از انتقام حال شان چون شد فرو خوان از کلام
لشکر پیل از علی چندین شکست تا بدانی کین صلابت از حق است بیت
گر ترا وسواس آید زین قبیل رو بخوان تو سوره اصحاب
فیل قصه این بود که نجاشی پادشاهی از ترسایان در صنعا یمن
کلیسایی ساخت یعنی مسجد ترسایان راست کرد که مثل آن کسی
ندیده بود فرمود که مردم از ولایتها بخانه کعبه نروند و باین
خانه که من ساخته ام بروند و حج گزارند القصه شبی آتش افتاد
و آن خانه ترسایان بسوخت و پیدا گفتند که این کعبه تو اعراب
سوخت از قهر خانه خود آن کافر سوگند خورد که خانه کعبه را
ویران کنم یکی از امرای خود را که نام وی ابرهه بود با لشکر
بسیار فرستاد و با ایشان پیلی بود محمود نام پیش رو لشکرها
ساخته بودند چون بولایت عرب رسیدند ملک عرب با لشکر عرب
با ایشان جنگ کردند و لشکر عرب را شکست شد و ملک عرب
گرفتند فرمود تا آن پیل را میکشند چون نزدیک رسیدند

لشکریان ایلهای مکیان را غارت کردند از آن جد رسول عبد المطلب
دویست اشتر گرفتند عبد المطلب پیش ابرهه رفت ابرهه
او را حرمت و عزت بسیار داشت چون شنیده بود نام
او را ابرهه گفت چرا آمده پیش من گفت از برای اشتران خود
که لشکریان تو گرفته اند ابرهه گفت مرا از تو خوش آمد چرا
درخواست نکردی کعبه را که فخر همه با اوست تا من بازگشتمی اشتران
را باو باز دادند عبد المطلب گفت که این خانه کعبه را خداوندی
هست که او را نگاه میدارد هر آنچه کار می باشد عبد المطلب
بمکه آمد و مردمان را فرمود تا گریختند و بکوهها درآمدند و او
و یک کس دیگر عبد المطلب حلقه در کعبه را گرفت و گفت یا رب
لا ارجو سواکا فامنع منهم حماکا ان عدو البیت من عاداکا امنعهم
ان یخربوا قراکا یعنی ای پروردگار من ندارم امید از هیچکس بجز از تو
باز دار این لشکرها را از خانه کعبه که از آن تست و دشمن کعبه
دشمن تست ابرهه لشکر را راست کرد و طرف خانه کعبه روان
شد تا بحرم رسیدند بدانکه گرداگرد وی زه را دو دو روز حرم گویند

یعنی حرام است کشتن صید او و بریدن درخت او پیش روایشان
آن پیل بود که ملک عرب گفت آن پیل را که ای محمود این حرم کعبه است
سجده کن خدای تعالی را و باز کرد در حال آن پیل سجده کرد و باز
گشت هر چند چنگ بر سر او زدند در حرم در نیامد و عبد المطلب
دعا کرد و دست در حلقه کعبه زده بود که ناگاه از غیب لشکر مرغان
پیدا شدند ما فراشترک و در منقار هر یکی سنگی از سنگ گلا تر و از
نخود خورد تر بود بر سنگی نام آن شخص می رسید که نوشته بود از کلاه
آهنین میگذشت مرد را و اسپ را میگذشت هلاک میکرد همه لشکر
خراب شدند مگر آن پیل که خدای تعالی را سجده کرده بود و هلاک
آن سنگها را می انداختند و یک کس از لشکر گریخت و پیش نجاشی
رفت و خبر لشکر را بوی رسانید و یک مرغ را بر سر او ایستاده
بود چون خبر را تمام کرد سنگ را بر سر او زد او نیز بیفتاد
و بمرد نصیب مومن ازین قصه آنست که دوستان حق تعالی
دشمنی نکنند و بر بندگان حق تعالی مکر نکنند و خود را مانند ایشان
نکند تا مردم را مرید خود سازد بتواضع دروغ و جامه سالوس

از برای مردار دنیا زهد و تقوی نورزد که زود باشد که به بر
خذلان مردود شود شعر آه ازان شخصان که مه رو می نمایند
از نقاب   از درون سو کاسه ناب و ز برون سو ماهتاب
زنگ ابدال از برون و جنگ و جال از درون   دام در دان
در ضمیر و نام شاهان در خطاب   و خوف آن باشد که بی ایمان
از دنیا رود و نعوذ بالله من ذلک بسم الله الرحمن الرحیم مذاهب
در کشاف ذکر اشی آورده است که در مصحف ابی کعب رضی الله
عنه الم ترکیف و لایلاف قریش را یکسوره داشته است
و بسم الله ننوشته است در میان ایشان و امیر المومنین عمر
رضی الله عنه هر دو را در یک رکعت نماز شام خوانده است
و معنی چنین باشد که هلاک کرد خدای تعالی لشکر اصحاب فیل را
پس ایشان را جزا کرد همچون برگ کشت خورده شد لایلاف
قریش از بهر سازواری دادن قبیله قریش که اهل مکه اند و
از برای عزت و اشتغال ایشان در سفرها تا هیچکس ایشانرا
نرنجانید که مجاوران کعبه اند ایلافهم رحلة الشتاء والصیف

از برای ملازمت کردن و خوی کردن ایشان زاد و سفر یکی
زمستان بیمن و دیگر در تابستان بشام در هر سال دو بار
سفر کردندی و استعداد باشیدن کردندی در مکه از خوردن
و پوشیدن بیاوردندی چندانک کفایت کردی ایشان را حق تعالی
منت می نهد بر ایشان که لشکر دشمن را هلاک کردیم بمرغان ابابیل
تا عزت کعبه و عزت ایشان در همه جایها پیدا گردد و هیچکس قصد
ایشان نکند اداکان الامر کذلک فلیعبدوا رب هذا البیت چون که
چنین است پس بندگی کنید قریشیان یعنی اهل مکه خداوند این
خانه را الذی اطعمهم من جوع آن خدائی را که خوردنی داد شان
از گرسنگی وآمنهم من خوف و ایمن گردانید شان از ترس
در همه سفرها شان عزیز میدارند خلق ضرر نمی رسانند تا ایشان
با شما در مکه نعمتها و طعامها بیارید و بخورید و از هیچکس ترس نباشد
نی از عرب و نی از عجم پس میباید که شما کافر نشوید و بندگی حضرت
خدای تعالی بکنید و بت پرستی نکنید و این همه عزت ایشان و
عزت کعبه و مکه بسبب رسول ماست علیه السلام که در میان شما بید

طعامها

شد ما بعلم قدیم دانستیم پیش از پیدا شدن او جای او را از
دشمن نگاه داشتیم چون پیدا شد بطریق اولی او را و پیروان
او را نگاه داریم و نصیب درویش این است که دوستان
حق را خدمت کند تا برکت ایشان در امان بماند از بلا و خطر دین
و دنیا چون دانستی که برکت دوست دشمن از همه شهر باز او
باز می دارد و از پیروان دوست خود اگر بلا ها بگرداند در دنیا و
عقبی از کرم او دور نباشد شعر سرمه کن تو خاک پیر بگزیده را
کان بسوزد هم بسازد دیده را   کحل دیده ساز خاک پاش
را ... تا نخیزد از سر او باشها   که ازین شاگردی و زین افتقار
سوزنی باشی شوی تو ذوالفقار   پس زدود خاموشش
از انقیاد   زیر ظل الشیخ وامر او سیاد   ورنه گرچه مستعد و
قابلی   مسخ میگردی ز لاف و کاهلی   هان و هان ترک حسد کن
با شهان   ورنه ابلیسی شوی اندر جهان   گر مبدل شد بدل
شد کار او   لطف گشت و نور شد هر کار او   گو اگر زهری خورد
شهدی شود   تو اگر شهدی خوری زهری شود   اللهم ارزقنا

حبک وحب من حبک ومعنی این سوره را غیر این نیز گفته اند بسم الله
الرحمن الرحیم ارایت الذی یکذب بالدین آیا دیدی ای محمد
آنکس را که دروغ میدارد در آمدن قیامت و ایمان نمی آرد
بروز قیامت که مردم زنده می شوند از برای حساب و جزا
در روز قیامت در تفسیر ثعالبی آورده است که نیمهٔ این سوره
در حق ابوجهل بود عادت آن ملعون این بود که چون کسی بیمار شدی
بر سر بالین وی نشستی و گفتی که مرا وصیت کن و مرا چیزی بده
و مالهای یتیم گرفتی و اگر از وی طلب کردی یتیم را بزدی و سخت
گفتی در حق وی این آیه آمد فذلک الذی یدع الیتیم در کواشی
آورده است که این جواب شرط مقدر است تقدیر چنین است که
هیچکس نشناختی آن کافر را که قیامت منکر است اگر ندانستی پس آنکه
آن کافر کسی است که میراند یتیم بی پدر را از پیش خود حق او را منکر شد
و بوی نمیدهد ولا یحض علی طعام المسکین و برنمی انگیزد یعنی نمیفرماید
کسی را بر طعام دادن گدایی و خود چیزی نمیدهد و دیگران را نمی فرماید
تا طعام دهند گدای را نصیب تو این است که حق یتیم را نگیری و حق

فقیران را بدهی و نوعهای دیگر از ایشان کسی که قیامت را که منکر است
دو چیز است رحم ناکردن یتیم را و حق او را گرفتن باید که وصی
نشوی و مال یتیم را تصرف نکنی حکایت در پیش پدر خود بودم
رحمه الله از خانهٔ یتیم آب آوردند نخوردند و گفتند در کاسهٔ
یتیمان چون آب خورم دوم رحم ناکردن بر فقیران و گدایان
و بر طعام نادادن ایشان را و نفرمودن و این همه سوره در حق
منافقان آمد که در نمازها تقصیر میکردند و کارها بریا میکردند
و بخیلی میکردند فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون در
آورده است که تقدیر چنین است که چون کار چنین است پس هلاک باد
مر کسی را که از نماز خود غافل شود یا فوت شود آن نماز بر وی و
فیل ویل جای ... دوزخ که از آب و در جهان جمع شود
در وی ماران و کژدم ... بسیار باشند و دوزخیان از آن بسیار
بترسند الذین هم یراؤن آنکسانیکه ایشان بنمایند عملهای خود را
یکدیگر را آنچه کنند از طاعتها بروی ریا کنند و از برای رضای حق تعالی
نکنند ویل از آن ایشان است ویمنعون الماعون و باز دارند زکوة

را و قیل ما بدو ارند عاریت را یعنی رخت خانه را بهمسایگان و
محتاجان ندرهند همچون بیل و تبر و دیگ و غیر این از رسول
علیه السلام پرسیدند که ماعون چیست گفت آب و نمک و آتش هر کرا
آتشی دهد چنان باشد که هرچه با آتش پزد بوی داده باشد و نمک
نیز چنین است و هر که کسی را آب دهد در جایی که آب فراخ باشد
چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد اگر در جایی دهد که آب
عزیز باشد چنان باشد که مرده را زنده کرده باشد بادن الله
تعالی نصیب تو این است که در نمازها تقصیر نکنی و از وقت در
نگذرانی علی الخصوص نماز پیش [illegible] ود نگذاری که در
اخروی علما را اختلاف [illegible] دیگر نصیب تو این است
که کارها بریا و بسمع [illegible] ذکر کی و شکر کی و ترس
عبادتک آمین بسم الله الرحمن [illegible] ک الکوثر بدرستی که
دادیم ما ترا ای محمد کوثر را یعنی نیکی بسیار دادیم ترا و قیل کوثر
قرآن و دانش قرآنست و قیل پنج وقت نمازست و قیل لا اله الا الله
است در کشاف و کواشی آورده است که رسول علیه السلام گفت کوثر

حوضی ست در بهشت و آب وی شیرین تر از عسل است و سفیدتر
از شیر است و سردتر از برفست و دو کرانه وی از زبرجد است
و امتان من از آن آب خورند اول کسانی که بیایند بر کوثر
فقیران مهاجر باشند و آن حوض من باشد و آب وی از سدرة
المنتهی باشد و آن حوض را چهار رکن است بر هر رکنی یکی از چهار
یار من باشد هر که چهار یار مرا دوست دارد ایشان آب دهندش
و هر که یکی از ایشان را دشمن دارد از آن آب ندهندش و سدرة
المنتهی درختیست در آسمان هفتم که علم مخلوقات از وی بگذرد
فصل لربک وانحر پس نماز گزار از برای رضای پروردگار
خود و اشتر قربان کن قیل دست راست را بر دست چپ نه در
نماز از برای رضای [illegible] که عزت دین و دنیای همه منجر از
تو و کرامات تو [illegible] ترا از حضرت او ست دشمنان بت
پرستی میکنند و قربان از برای بتان خود میکنند تو و امت تو
بندگی و طاعت من کنید که شما را شرف و عزت و خیر بسیار دادم
که هیچ نبی را و هیچ امت را ندادم ان شانئک هو الابتر

بداست که دشمن تست دم بریده و بی خبر دو طاعت
الشانی دشمن تو از ایشان و دشمن ولشن الابتر دم بریده یعنی
بی فرزند در کتابها آورده است که کافران گفته اند که محمد صنوبر است
یعنی فرزند ویرا در تدارد چون وی بمیرد دین وی برافتد
حق تعالی فرمود که دشمن تو دم بریده است در کتابها آور
ده است که ابتر خر بی دم را گویند یعنی دشمن تو خر بی دم است
که در دنیا و آخرت ملعونست چون وی بمیرد در وی لعنت و عذاب
باشد تا قیامت و هر که امت تو باشد بر تو صلوة فرستد و ترا
دوست دارد و برای [illegible] دنیا و عقبی ترا با نام الله
تعالی یاد کند و برای محبت تو [illegible] و هر سالی چندین
عاشق تو زیارت جای [illegible] نصیب [illegible] نیاست که دوستی
دوستان او را شعار خود [illegible] دشمنان دوستان
حق تعالی دور باشند اگر ولی حق را فرزند نباشد هیچ باک نباشد
همه مریدان وی فرزندان معنوی اند و در دعا و سلام در صالحان
داخل است السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بسم الله الرحمن

الرحیم قل یا ایها الکافرون بگو ای محمد این کافران را لا اعبد ما
تعبدون نمی پرستم و بندگی نمیکنم آنچه او را بندگی میکنید
در حال یعنی من بتان شما را هرگز بندگی نخواهیم کرد ولا انتم
عابدون ما اعبد ونه شما بندگی خواهید کرد در زمان آینده
آن خدای را که من بندگی میکنم در حال ولا انا عابد و بندگی
کننده ام در استقبال ما عبدتم آنچه شما بندگی میکردید در زمان
گذشته ولا انتم عابدون و شما بندگی کننده نیستید ما اعبد
آنچه من بندگی میکنم او را لکم دینکم مر شما راست دین شما یعنی
بت پرستی ولی دین و مراست دین من یعنی اسلام و مسلمانی
وحکم این سوره منسوخ شد بآیه سیف یعنی قوله تعالی فاقتلوا
المشرکین و سبب نزول این سوره این بود که کافران که گفتند مر
رسول را علیه السلام [illegible] یک سال خدایان ما را بندگی کن تا ما نیز
خدای ترا بندگی کنیم این سوره آمد و رسول علیه السلام
بر ایشان خواند و گفت شما بدین خود کار کنید و من بدین خود
اجازت جنگ نبود تا این آیه آمد فاقتلوا المشرکین وا این آیه را

ایه سیف گویند نصیب مومن ازین سوره امنیت که صبر کند
در کارها و سفیهان و بی ادبان و ناپاکان اشتغال ننمایند
بقتال تا نصرت الهی ظاهر شود و در حدیث امده است که هر که
این سوره را بخواند چنان باشد که از چهار بخش قرآن یک بخش را
خوانده باشد در کواشی آورده است که هر که این سوره را
و سوره اخلاص را بخواند از نفاق و کفر بیزار باشد مدام که در
رکعت اول سنت نماز بامداد این سوره بخواند و در دوم قل هو الله
احد بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله و الفتح چون
بیاید یاری کردن خدای تعالی مر رسول خود را و بیاید گشادن
ولایتها بر رسول و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا
و ببینی تو مردمان را آیند در دین خدای تعالی یعنی در دین اسلام
گروه گروه و قبیله و قبیله یعنی بسیار نبوه فسبح بحمد ربک
پس پاکی یاد کن با ستایش پروردگار خود را یعنی صفات
ناسزا را دور کن و صفات با سزا را بگوی یعنی حق تبارک و
تعالی را منزه و پاک دار ازین که وی را چشم باشد در جایی

یا از چیزی باشد یا بر چیزی یا همچون چیزی باشد صفات سلبی را
از وی نفی کن و همه صفات پاک را اثبات کن چون علم و قدرت
و سمع و بصر و کلام و حیات و خلق و ارادت و حکمت لیس کمثله
شیء و هو السمیع البصیر و ذو الجلال و الاکرام اشارت باین است
و استغفره انه کان توابا و آمرزش خواه از وی بدرستی
که وی و قبیل از بهر آنک وی بود و هست و خواهد بود نیک
نیکبا قبول کننده توبه بندگان گنه کار و این کان را کا نه بر بندی
گویند مدانک در بیشتر تفاسیر آورده است که مراد ازین فتح
فتح مکه است و نصرت بر اهل مکه است خواجه امام ابوبکر اصم
رحمه الله گفته است فتح مکه انجا مراد نیست که فتح مکه در سنه
ثمان بوده است و این سوره در سنه عشر پس نازل شده است
و او از برای استقبال می باشد الله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم
چون این آیه آمد که و انذر عشیرتک الاقربین یعنی ای محمد بیم ده
و بترسان خویشان نزدیک خود را از عذاب قیامت رسول
علیه السلام بر کوه صفا که در مکه است برآمد و باواز بلند

خویشان خود را آورد چون حاضر آمدند گفت علیم بترسید از عذاب
سخت و بگوئید لا اله الا الله محمد رسول الله و ایمان آرید و وحی
حق را از من قبول کنید عم رسول علیه السلام ابو لهب سنگی گرفت
تا بزند رسول را علیه السلام و گفت تبا لک ایهذا دعوتنا هلاک باد
ترا از برای این طلب کردی ما را حضرت خدای تعالی این
را فرستاد و گفت جل جلاله تبت یدا ابی لهب القراه
الهلاک و فیها الهلاک و زیان کار باد دو دست آن کافر که ابو لهب است
وتب و هلاک شد ما اغنی عنه ماله و سود نداشت مالهای
بسیار او وما کسب وآنچه کرد کود و قیل فرزندان او سود
نداوند او را او هیچ پسر داشت بجز عتبه پسر را کسب گویند
سیصلی نارا ذات لهب در رسید که زود باشد که در آید
این کافر آتشی را که زبانه زننده است آتش دوزخ که همیشه
گرم و تعشان باشد وامرأته حمالة الحطب و زود بود که در آید
در آتش دوزخ زن ابو لهب که خارکش است خارکش را حمالة الحطب
گویند در حدیث آمده است که خارکش در بهشت در نیاید القراه

ی بود از نده هیزم

برنج حمالة الحطب وما الحصب في جيدها حبل در گردن وی
باشد رسنی من مسد از لیف خرما و قیل زنجیر محکم باشد
در گردن وی المسد محکم زنجیر از آهن هفتاد گز از و آتش
در آرند و از راه دیگر بیرون آرند و بر گردنش بپیچند و قیل
حمالة الحطب از بهر آن گفته شد که وی بر آنکه خار مغیلان آورد
و در راه مصطفی و یاران وی انداختی چون بیشتر ایشان
پای برهنه بودند خار در پای ایشان در آمدی و همسایه
رسول بود و دایم رسول را میرنجانیدی نصیب تو این است که
دشمنی بدوستان خدای تعالی بکنی تا بعذاب ابدی گرفتار
نشوی منکر مباش همچون ابو لهب و صادق باش همچون ابو بکر
صدیق که ما دوستان حق تعالی را ابو لهب می باشد ع در جنگ
جمع سبک روحان هم بو لهبی شد بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله
احد بگو ای محمد که خدای تعالی یکیست یعنی بی مانند و بی
شریک است یکی از جهت عدد نشاید گفت از بهر آنکه او تحدید
نیست و متجزی نیست و متناهی نیست سبب نزول این سوره

این بود که کافران گفتند ای محمد خدای خود را صفت کن که او جنس (?)
از زرست یا از نقره یا از غیر آن و یرا شریک هست یا نی
حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد که بگو ای محمد خدای عالم آنست
که او یکی است که در ذات و صفات خود ماننده هیچ نیست الله الصمد
خدائیست که پناه نیازمندان است همه کس محتاج او باشند
و او محتاج با هیچکس نیست و قیل معنی الصمد آنست که جوف
نیست یعنی درون کاواک نیست و نخورد و ننوشد و ناشامیدن حاجت
ندارد لم یلد کسی از وی نزاد یعنی و یرا زن و فرزند نیست
ولم یولد و او از کس نزاید [illegible] یعنی همیشه بود و باشد
و او قدیمست و محدث نیست [illegible] ولم یکن له کفوا احد نیست و نبوده است
و نخواهد بود و یرا مانند هیچکس در حدیث آمده است که قل هو الله
برابر ثلث قرآنست یعنی هر که یکبار بخواند چنان باشد که از
سه بخش قرآن یکی را خوانده است هر چه در فهم و در عقل تو آید
که خدای تعالی آنست او از آن منزه است و عقل و فکر در نگنجد
ذات او راه نده و هیچکس و هیچ چیز مستحق معبودی و لائق

معبودی نیست مگر خدای یگانه احد الصمد منزه از والد
و ولد و بی نیاز از معونت و مدد و مبارزان میدان فصاحت
را در وصف او عبارت تنگ و سابقان عرصه معرفت را
در تعریف او پای اشارت لنگ نهایات ارباب عقول را
در بدایات معرفت او خبر لاشی و تحیر دلیل [illegible] و بصیرت صاحب
نظران را در اشعه انوار عظمت او جز تماشی و تلاشی و تغاشی
سبیل نی ظواهر اشیا و ظاهریت او باطن بواطن اکوان
در باطنیت او ظاهر حبیب او در مقام محمودی محمد او ادراک
کنه صمدی در عجز اندیشه خراست شعر اعتصام الوری بمغفرتک
عجز الواصفون عن صفتک [illegible] تب علینا فانبا بشر ما عرفناک
حق معرفتک ولم یکن [illegible] و نیست [illegible] نبود له مر او را کفوا احد همتا
هیچکس بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الفلق بگو ای
ای محمد پناه میگیرم به پروردگار خلق یعنی سپیده دم که از
شب بیرون می آید و قیل فلق چاهیست در دوزخ که چون
گشاده شود فریاد از دوزخیان برآید از سختی عذاب

او در تفسیر عتابی آورده است که رسول علیه السلام فرمود که
دران چاه که فلق است شش طایفه باشند امیران ظالم و کسانی
که وصی یتیمان باشند و خیانت کنند و حق یتیمان را تلف کنند
و کلانتران بازارها و دیهها و شهرها که بد باشند در میان رعیت
راستی نکنند و دیگر لیکان امرد که کار لواطه بجود روا دارند
و دیگر آن طایفه که بایشان لواطه کنند و دیگر آنکسانی که از برای
رباطها و عمارتهای خیر و از برای فقیران از خلق عدلی ستانند
و بجود خرج کنند و قیل فلق آنچه می گشاید آنرا حق تعالی از دانهای
و دانها و غیر آن که درختان ازوی بیرون می آیند و همچون آنکه
باران ازوی بیرون می آید و چشمهای آب روان و ارحام مادران
که فرزندان ازوی بیرون می آیند من شر ما خلق از بدی آنچه
خدای تعالی آفرید او را همچون ماران و کژدمان و دیوان
و پریان و آدمیان ومن شر غاسق اذا وقب و از بدی شب
تاریک چون درآید و قیل الغاسق چون پروین ناپیدا شود
ومن شر النفاثات فی العقد و از بدی زنان که جادویی کنند

و بدمند در گرهها ومن شر حاسد اذا حسد و از بدی بدخواه
چون بدخواهی کند بدانکه در کواشی آورده است که سبب نزول
این سوره این بود که رسول را صلی الله علیه و سلم جادویی کرد
ولید بن اعصم جهود و دختران او و رسول صلی الله علیه و سلم شش ماه
دران جادویی بود بیمار شد و بجز وسال خود نمی توانست
صحبت داشتن و موی بر اعضای او درشت شده بود
و رسول علیه السلام در خواب بود که دو فرشته آمدند
یکی از دیگری پرسید که این مرد را چه بوده است دیگری گفت
او را جادویی کرده اند گفت جادویی ویرا که کرده است
گفت ولید بن اعصم و دختران او و در مویی که از شانه
او کوفته آمده و در دندانهای شانه یازده گره کرده اند و
کمان آنهنرا در غلاف گل خرما نهاده اند و در زیر گل کرده اند
در فلان چاه مخفی و سبب خلاصی این است که کسی برود
و آنرا بیارد و این دو سوره بخواند این گرهها گشاده شود
و وی را صحت یابد رسول علیه السلام بیدار شد این هر دو سوره

و بیدا یاد شده بود فرمود که بیا که دران چاه در آید و آن
زه کمان را آن کر بها بیرون آورد چون یک آیه بخواند یک گره
گشاده می شد چون تمام بخواند هر یازده گره گشاده شد
و رسول علیه السلام صحت یافت والله اعلم و مفسران جادو ها را
شکرند بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس
بگوای محمد پناه میگیرم به پروردگار مردمان ملک الناس
بپادشاه مردمان اله الناس بخدای مردمان من شر الوسواس
ازبدی دیو وسوسه کننده یعنی اندیشه بد افکنده در دلها
الخناس دیو باز پس رونده [illegible] هر ور گشته ها در حدیث
آمده است که والخناس در درون آدمی است و دهان
او همچو دهان خوکست بقول امام مقاتل و بقول امام قتاده
دهان او همچون دهان سگست و دهان را بر دل آدمی نهاده
است و اندیشهای بد در دل آدمی می اندازد و چون
آدمی خدای را یاد کند پس باز رود و چون غافل شود باز
گردد و اندیشهای بد چون زنا کردن و خوردن ناحق [illegible]

و شراب خوردن در دل آدمی می اندازد و همچون خون در
رگ و پی آدمی در آید الذی یوسوس فی صدور الناس
آن دیو که اندیشهها بد افکند در سینههای آدمیان چنانکه
حق تعالی گفت من الجنة والناس آن وسوسه کننده آن دیوان
باشند و از آدمیان چنانکه حق تعالی گفت وکذلک جعلنا
لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن همچنین گردانیدیم ما هر
پیغامبری را دشمنان که دیوان از میان باشند و دیوان و
پریان میگویند و بو مردم از دیو عجب بدتر است شعر زنهار
از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار بنصیب
درویش صادق آنست که از یار بد و از همنشین بد که منکر ورد لسان
باشد دور باشد و صحبت کسی که بیگانه باشد پیر او در طریقت او نباشد
نگذارد یار بد بد بود از مار بد شعر با هر که نشستی و نشد جمع دلت
وز تو نرمید زحمت آب و گلت زنهار از آن قوم گریزان
می باش ور نی نکند جان عزیزان بحلت و دور باش از کسی
که خود را بصالحان و زاهدان مانند کرده است و شیخ شده است

یا حفیظ کبیکج

و از حرام دنیا میگرد و از حقیقت هیچ نصیبی ندارد و مریدان او
از حرام خوردن و کردن منع نمیکند و در حقیقت نعوذ بالله من ذلک
از دشمنان دین است که شیاطین الانس اند حق تعالی پناه گیرد از وی
و با جهال بد ایشان خاطر خود را پریشان ندارد و عمل کند باین آیه
که خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و از حق تعالی
محبت صالحان و دوستان او را طلب کند اللهم ارزقنا

مناجات ای خدای بی نظیر ایثار کن گوش ما را حلقه دار
این سخن گوش تا کرد بران مجلس کسان کز حدیث هیچ نیند
این سرخوشان چون بپابوسی رسانیدی ازین سرمیند آن
مشکها ای رب دین از تو نوشتند از دو کون و اوامات
بی دریغی در عطایا مستغاث ای دعا ما گفته از تو مستجاب
و داده ولوا بر دمی صد فتح باب کار تو تبدیل و
اعیان و عطا کار من سهو ست و نسیان و خطا
سهو نسیان را مبدل کن بعلم
من همه جهلم مرا کن جان حلم ۸۰۹

در وصله [illegible]

تم تم تم
تم

تا یکمن مکه دویست مثقال شش درسنگ است صاع چهار من مکه آن
و هر منی که دویست مثقال شش درسنگ دهلی است سه سیر دهلی چهار درم درسنگ
شود پس صاع بوزن سیر دهلی چهار ده سیر و شانزده درسنگ بود و دیگر
بیست چهار درسنگ باشد و نصف صاع پانصد دوازده درسنگ بود
و هفت سیر دهلی و هشت درسنگ شود و مد ربع صاع است و بروایت
نیا بیع و آنها که سنگ دهلی در مکه برده و صاع منی را وزن کرده
یک صاع دوازده نیم سیر دهلی راست شده رطل صدی درسنگ باشد
و چهار رطل که نصف صاع است پانصد بیست هفت درسنگ باشد
و این هفت سیر و شانزده درسنگ شود و درین دو وزن هشت
درسنگ را تفاوت است و بروایت شرح او راد یکمن مکه دو
مثقال هفت درسنگ و ربع درم است و درم [illegible]
و ربع جو و بروایت چهار ماهه و نصف [illegible]
جو باشد و در وزن دهلی یکمن مکه سه سیر و شصت درسنگ
باشد و این دو رطل است و چهار رطل هفت سیر و مثقال هشت درسنگ
بود پس هشت رطل که آن یک صاع است پانزده سیر و چهل هیچ درسنگ
بود و در امور شرعی احتیاط اولیتر است اما من دهلی چهل سیر است و
دهلی هشتاد و دو درسنگ چنانکه بالا ذکر رفت والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم ما كان منا في تلاوة القرآن من
خطاءٍ او نسيانٍ او زيادةٍ نقصانٍ او
تقديمٍ او تاخيرٍ او تحريفٍ او تبديلِ
كلمةٍ عن مواضعها او ترك
تشديدٍ او مدٍ او حرفٍ او وقفٍ او
على غيرِ ما ينبغي او على غيرِ ما انزل
فاغفرها و تجاوز عنا وعافنا
واعف عنا واجعل ثوابا بها
شافعا مشفعا برحمتك يا ارحم
الراحمين

